

# شیخ و سنت

تألیف الأستاذ

إحسان الرأی ضریبی

ادارۃ ترجمان السنۃ



# شیعہ و سنت

تألیف

آستان احسان اللہی ظہیر

ادارہ ترجمان اسنات

۴۷۵. شادمان، لاہور، پاکستان

باب سوم	اعتراف خلافت خلفای	
شیعه و دروغ	راشده نازل الله	۲۰۳
تفیه دین و شریعت	تزویج ام کشوم با همرین	۱۶۱
تفیه بعض دروغ است	خطاب	۱۶۷
مثالهای آن	در زم شیعه و لعنت بر آن	۱۷۲
رواۃ الشیعه	شیعه در نگاه ائمه غیر از	۱۸۰
چرا قائل بد تفیه می باشند	علی	۱۸۶
مثالهای آن	در رد قولی تفیه	۱۹۱
مدح صحابه	مصادر الكتاب	۱۹۴
		۲۰۱

## ترجمه فارسی "شیعه و سنت"

### پیش گفتار

دانشمند فاضل مصری سید محب الدین الخطیب کتابچه‌ای بعنوان 'خطوط عربیه در مذهب شیعه' تألیف نمود و در ضمن بیان معتقدات شیعه اظهار نمود که شیعه‌ها بیاضن از اهل تسنی نفرت دارند و اکابر اسلام ایشان را بد می‌گویند و چندی پیش در کشورهای میانه‌ها و کتابچه‌های شیعه در مصر و شام دادن مسلمانان انتشار دادند. این کتابچه محب الدین در مصر و شام و پاکستان و کشورهای مسلمانان چند مرتبه چاپ رسانید. مادامیکه خطیب زنده بود، شیعه‌ها جرأتی نداشتند که در جواب آن مقاله‌ای بنویسند. بعد از وفات او کتابهای در جواب آن تأییف نمودند و یک از آنها کتابیست بعنوان 'مع الخطیب فی خطوطه العربیه' از لطف الله صافی، که بتعداد زیادی چاپ کرده در مالک عربی مخصوصاً در مکه و مدینه انتشار داده اند.

جناب علامه احسان الهی ظهیر، یکی از دانشمندان معروف پاکستان در جواب 'صافی' کتابی بعنوان 'شیعه و سنت'، بعربی تألیف نمودند و مطالب و بیانات صافی را تعلیل و تجزیه نموده بر بنای ابراهیم و دلائل اعترافات او را رد نموده و پرده افشاء

و بهتان و مغالطه او را چاک کردند. این کتاب دمتاویز مهمی است و جواب جامع و ممتنع در برابر عقائد ناسیه و مفسده شیعه‌ها. مؤلف این کتاب به مأخذ معتمد دینی شیعه‌ها مراجعه نموده به تحقیق و تدقیق بذکر اسم کتاب و شارة ورقی، مسائل را مورد بحث قرار داده و به نتیجه‌ای رسیده است که هر صاحب هوش و خرد و عدل دوست بر راستی استدلال او ایمان خواهد آورد.

نظر باین که مسلمانان فارسی‌دان مخصوصاً در دو کشور همسایه پاکستان نیز از این کتاب مفید استفاده کنند، کتاب را به فارسی برگردانیده بخوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم تا ایشان اصل و حقیقت معتقدات شیعه را بدانند و از مکر و تلبیس ایشان برحدتر بوده عقائد اساسی اسلام را مکرم پکیرند. بر ما ابلاغ است و بس.

رئيس اداره ترجمان السنۃ  
لاهور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

## مَهْمَّة

حمد و متأشی برای خدائیست که یکیست . درود و سلام  
بر مهد مصطفی علیه السلام که نبیست هادی و سلام و رحمت بر اولاد  
و پاران او که پاک و نکوکارند .

درین زمان بعضی از گروه های مذهبی آوازه "اتحاد و یگانگی" را  
پلند کرده اند . کلمه اتحاد دام همنگ زمینی است که برای  
گیر آوردن مسلمانان ساده گسترده شده است ، زیرا که این مردم پاک  
نهاد نبی دانند که زیر این پرده زیبا و رنگین چه دیسه و مکر  
و فریب بکار برده شده است .

اول این گروه ها فرقه قادیانیه است<sup>(۱)</sup> که در شبه قاره پاک  
و هند وسیله نفوذ استعمار افرنگ بوده و لکه ننگین برجبهه  
مسلمانان شرق بوده . داعیان این گروه این کلمه را باین جهت  
بکار می بردند که آنان را موردی دمت دهد تا زیری در جسد  
سلیمان انتقال کنند .

۱- درباره معتقدات این فرقه جدید ملاحظه کنید کتاب "القادیانیه"  
از همین مؤلف .

گروه دوم فرقه بهائیه است<sup>(۱)</sup> که مولود انگلیس و روسیه است و پر از وسوسها و طعن های اهل تشیع است. منظور این طایفه ازین کلمه اتحاد تهاجم بر شیعه های ایران و شیعه های عراق است.

گروه سوم فرقه شیعه امت که پروردۀ یهودیه است و مأمور شان در کشورهای اسلامی . سدم این گروه این کلمه را آن وقت بکار می بردند که نزدیک برسوا شدن باشند یا وقتیکه پرده ای از اسرار شان بر می افتد یا هنگامیکه می خواهند میاهی فرمایشی را از پیشانی خود شان بشویند .

الحق کلمه اتحاد معنای حق دارد ولی به مفهوم ناحق بکار بردۀ می شود ، هدین طور که وقتی خوارج آیت قرآنی "لا حکم إلا لله" خوانندند و حضرت علی فرمودند که آری - معناش "حق" است ولی بمعنای "ناحق" بکار بردۀ شده است.<sup>(۲)</sup> حضرت علی نیز فرمودند : "بعد از رحلت ما زمانی می آید که دران چیزی پنهان تر از "حق" و آشکار تر از "ناحق" نمی باشد"<sup>(۳)</sup> حالا آن زمان رسیده است که حضرت علی بآن اشاره نموده اند و درین زمان چه دروغیست که فروع نیافته است و دروغی نیز باین وضع قبیح !

در زمان نزدیک شیعه ها کتابهای دروغ آمیز نوشته در کشورهای اسلامی انتشار داده اند . ناگهاراً منظور شان تتر ب باهی

۱- رجوع کنید به کتاب منصل مؤلف بعنوان "البهائیة - امام العقائی و الوقائع" .

۲- نسخ البلاغة ، ص ۸۲ . طبع دارالکتاب اللبناني ، ۱۳۸۷ هـ ، بیروت .

۳- نسخ البلاغة ، ص ۲۰۴ .

تستن است ولی باطنًا می خواهند که مسلمانان معتقدات خود شان را درباره خدا و رسول و ازواج و کتاب خدا ترک گویند و بآن خرافات ایمان آورند که مسلمان ایشان یعنی یهودیها از خود ساخته اند؛ یعنی درباره کتاب الله عقیده داشته باشیم که این کتاب تحریف شده و تغییر یافته است . و علی و آل او از رسول خدا افضل ترند . و صحابه رسول که شاملشان ایوبکر پو عمر و عثمان هستند ، خائن و بیشتر می باشند و ازواج النبي که بشهادت قرآن پاک و طیب می باشند ، بخدا و رسول خیانت ورزیده اند . و ائمه مذاهب اغی مالک و شافعی و ابی حنیفه و احمد و بخاری همه کافر و ملعون می باشند . بناء بخدا ازین یاوهها . راضی باشد خدا باین بندگان پاک طیبت و رحمت کناد برهمه ایشان .

بلی، اینست که می خواهند و خلیل از اعمال ایشان بیخبر نیست . پس هر کس که بداند بشی آنها را بروز داد ، در برابر او قیام می نمایند و گفته هایش را رد می نمایند . خلاف او داد و غریب داد می کنند و آوازه هقاد و یکانگی را بلند می کنند و قول خداوندی را در میان نمی آرند :

وَلَا تَنَازِعُوا فَتَشْلُوْا إِنْ قَدْهَبْ رِيمَكْمَتْ .

یعنی باهم نزاع نکنید و تنبیل نشوید ورنه قوت شما ازین می رود .<sup>(۳)</sup>

— سورة الانفال : آیة ۴۶ .

— یکی از علای ابران با اسم سید نعمت الله صافی کتابی نوشته و این آیت را عنوان ساخته . مثل اسلاف خود مکر و فربیب را بکار برده بر ←

دور باشید ازین اتحاد که بنام اسلام تبلیغ می کنند ولعنت بر آن اتحاد که ناموس پند رسول الله ﷺ و صحابه و ازواج او را بخطرمی اندازد . خدای بزرگ و برتر درباره کلام خود گفت و ما عقیده داریم که هیچ کس نتواند که حرف ازان را تغیر بدهد یا تبدیل کنند، یا کلمه ای بآن افزاید ، یا حرف ازان کم کند ، ازین کلام آگه شده ایم که کفار مکه نیز از رسول امین مطالبه کردند که او در دعوت خود بعبادت خدای واحد تفرقه نیندازد و اختلاف نکند و برای خدا دین را خالص نکند و خدایان ما را رسوا نکند و عقاید ما را رد نکند . لیکن نبی مرسل بقول خداوند اینطور جواب داد :

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ . وَلَا أَنْتُ عَابِدُونَ  
مَا أَعْبُدُ . وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ . وَلَا أَنْتُ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ .  
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ .

→ مقاصد پلید خود نقاب انداخته است . بعد از بر گرداندن علاوه کتاب مقدمه بسیطی را بر می خورد که برای اتحاد و یکانی دعوت نموده ولی بعد از چند ورق ناگهان روپر می شوید بکتاب دیگر بعنوان "مع الخطیب فی خطوطه العربیة" که در المبا بر سید حبیب الدین الخطیب ایراد گرفته و گفته : "زیبا نیست که این چنین کتابها را بنویسم در هنگامیکه در فلسطین شعائر الهی را اهانت میکنند و مسجد القصی را می سوزانند . . . . " بعد از در متن کتاب بر نابغه اسلام یورش میکند و میگوید آن شخص که برای نجات دنیوی و اخروی بشارت میدهد فقط حضرت علی میباشد که نزد ایشان امام معصوم و اصل عرب ولطیبست که ذور او وحی می چرخد . در باب این کتاب بعنوان "الشیعه والکذب" ذکر منفصل می آید .

ای کافران ! من آن (بتان) را که شما می پرستید ، هرگز نمی پرستم . شما هم آن خدا و پرستش نمی کنید که من پرستش میکنم . نه من خدایان باطل شما را عبادت میکنم و نه شما یک خدای معبد را عبادت خواهید کرد . بس اینک دین شما برای شما باشد و دین من هم برای من .<sup>(۷)</sup>

و فرمود :

هذه ضبييل ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني . وسبحان الله وما انا من المشركين .<sup>(۸)</sup>

طريقه من همین است و من با پیروان خود دعوت میکنم خلق را با بصیرت و بیانی . الله از شرک منزه است . و من هم از مشرکان نیستم .

و باز گفت :

ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم ونحن له مخلصون .<sup>(۹)</sup>  
ما مسئول کار خود و شما مسئول کردار خویش هستید . ما تنها از روی خلوص پرستش میکنیم .

و فرمود :

و ما يسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ . وَلَا الظَّلَامَاتُ وَلَا النُّورُ .  
وَلَا الْفَلَلُ وَلَا الْحَرُورُ . وَمَا يسْتَوِي الْأَحْيَا وَلَا الْأَمْوَاتُ . اَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مِنْ يَشَاءُ . وَمَا اَنْتَ بِمُسْمَعٍ مِنْ فِي الْقُبُورِ .  
ابداً کور و بینا ، تاریک و نور ، آنتاب و مایه ، زنده و مرده برای نیستند . خدا هر کرا می خواهد شنوا می سازد . اما تو آنکس را که در گور است هرگز شنوا نتوانی کرد<sup>(۱۰)</sup> .

۷- سورة الكافرون .

۸- سورة یوسف : آیت ۱۰۸ .

۹- سورة البقره : آیت ۱۲۹ .

۱۰- سورة الفاطر : آیت ۲۲-۱۹ .

بلى اتحاد و يگانگ ممکن است ليكن تنها درين صورت که  
رجوع کنيد به کتاب و سنت و فقط آن را دستاويز خود مازيد  
برای ما قول خدا بس است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطْبِعُوا اللَّهَ وَاطْبِعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مُنْكَرٌ.  
فَإِنَّ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تَوْمِنُونَ  
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ .<sup>(۱)</sup>

”ای اهل ايمان ، فرمان خدا و رسول و فرمانداران خود شان  
را اطاعت کنيد . و چون در چيزی کارشان به نزاع کشد ،  
بحکم خدا و رسول باز گردید ، اگر بخدا و روز قیامت ايمان  
داريد .

آري اگر بخدا و رسول ايمان داريد ، بيايد سوي کامه اتحاد  
و يگانگ و سوي قول خدا و رسول ، البته نزاع و خصومت از يين  
خواهد رفت .

ديگر طعن ونفرین صحابه رسول را ترك کنيد که ايشان  
برگزیده مخلوق خدا هستند و خدا در کلام خود ايشان را بشارت  
جنت داده است ، چنانکه گفته :

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
بِالْحَسَنَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا  
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا . ذَالِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .<sup>(۲)</sup>

”آناتگه در مدر اسلام سبقت بایمان گرفتند از مهاجر و انصار  
و آناتکه بطاعت خدا پيروي آنان گردند ، خدا از آنها خشنود

۱۱- سورة النساء : آيت ۵۹ .

۱۲- سورة التورت : آيت ۱۰۰ .

است و خدا برای ایشان بهشتی سهیا ساخته گه از زیر درختانش نهرها جاریست . تا ابد دران خواهند ماند و در حقیقت این سعادت بزرگ است» .

و باز فرموده :

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ يبأ يعونك تحت الشجرة .<sup>(۱۳)</sup>  
”خدا از مومنانیکه زیر درخت با تو یعut کردند ، بحقیقت خشنود گشت“ .

قال ﷺ : لاتمس النار مسلماً رآني او رأي من رآفي  
نبي مرسلاً كفته : آتش دوزخ مسخواهد کرد آن مسلمانی را  
که مرا دیده یا آن کس را که آن مسلمانی را دیده که مرا دیده<sup>(۱۴)</sup>

قال ﷺ : الله الله في أصحابي . لا تخذلهم غرضاً من بعدي .  
فن احبهم فبحب احبهم ومن ابغضهم . فيبغضي  
ابغضهم . ومن آذاهم فقد آذاني . ومن آذاني فقد  
آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان ياخذه .<sup>(۱۵)</sup>

دیگر درباره یاران خود فرموده : ”بعد از رحلت من زنهر آنان را نشانه ملامت نسازید . کسیکه ایشان را دوست داشت ، بهترین دوستان من است و کسیکه با ایشان دشمنی داشت بدترین دشمنان من است و کسیکه ایشان را آزار رساند ، گویا بمن آزار رساند و کسیکه خدا را آزار رساند ، او تعالیٰ حتا اوراگیر خواهد آورد“ .

۱۳- سورة الفتح : آیت ۱۸ .

۱۴- رواه الترمذی و حسنہ .

۱۵- رواه الترمذی .

اتحاد فقط در آن صورت ممکن است که اقرار کنید که قرآن مجید وحی خدای دانا و مسند است. و هیچ باطل از پیش و پس دران نفوذ نمی توانست کرد. کسیکه عقیده دارد که آن کتاب محرف و تغییر یافته است، او از دین اسلام منحرف و خارج شده است. اگر کسی از شما عقیده درست را دارد باید - ما برای اتحاد و اتفاق حاضر هستیم. برای اتحاد شرط دیگری هم است: عهد کنید که قطعاً دروغ و تقیه را ترک خواهید گفت. و عقیده داشته باشید که دروغ از موجباتیست که مردم را به دوزخ می برد، چنانکه رسول خدا علیه السلام فرموده:

قال علیه السلام : ان الصدق بـر . وـان البر يـهـدـي إـلـى الـجـنـة . وـان  
الـكـذـبـ بـخـور . وـان الـفـجـورـ يـهـدـي إـلـى النـار .<sup>(۱۶)</sup>  
راستی نیکی است و نیکی بجهت می رساند. دروغ بدی است و بدی بدوخ می رساند.

آگاه شوید این اتحاد و یگانگی هرگز بدست نمی آید مگر اینکه از عقاید یهودی و افکار مخصوصی توبه کنید، زیرا که پیشوایان این مذاهب ادعای غیب دانی میکنند و ساعت مرگ را نشان میدهند، حالانکه بجز خدا هیچ کس نمی داند که کی خواهد مرد. اینان خود را بشر نمی انگارند. هرچه می خواهند می گویند. ایشان نمی توانند از اعمال دیگران مسئول کنند ولی خود ایشان از اعمال شان مسئول کرده خواهند شد. البته اتحاد ممکن است اگر مکر و فربه را ترک کنید.

از وقایع تاریخی نشان میدهیم که ایشان چه خدمت های برجسته سر انجام داده اند ! اینک بگداد که برای جرم این العلقمی آلوده خون شد و اینک کعبه که از جرم یکی ازین طایفه جریمه دار شد و اینک پاکستان شرق که از خیانت یکی از پسران قزلباش شیعه یعنی یحیی خان بدمت هندوها رفت و اینک تاریخ اسلام پر از وقایع قبیحه که باعث تذلل و بازماندگی مسلمانان شد و هر ای ونکتی و مصیبی که بر مسلمانان آمد بتوسط این طایفه یوده است .

بفرمانیه تا باهم دیگر تعاون کنیم و متحده و موافق باشیم تا آوازه خداوندی بلند تر باشد . این اتحاد ما از حسن عسکری ممکن نیست که درین دنیا از غیبت بظهور بیاید و غم واندوه ما را رفع کند . ما قدرت داریم که کتاب و منت نبوی را محکم بگیریم تا مصایبی از سر ما رفع شود و مکروه فریب دشمنان ما خشی گردد ، چنانکه خدای متعال و عده داده است :

اَنَا لِتُنَصَّرَ رَبُّنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُولُونَ الْاَشْهَادُ .<sup>(۱۷)</sup>  
”مَا أَبْتَهُ رَسُولُنَا خُودُ وَ اهْلُ إِيمَانٍ رَّا در دُنْيَا ظَفَرٍ وَ نَصْرَتٍ  
مَّى دَهِيمَ وَهُمْ در رُوزِ قِيَامَتٍ“ .

دیگر می گوید :

وَكَانَ حَقًا عَلَيْنَا نَصْرٌ الْمُؤْمِنِينَ .<sup>(۱۸)</sup>

”بِرْ خُودِ نَصْرَتٍ وَ يَاورِي اهْلِ إِيمَانٍ رَا حَتَمْ گَرْدَانِيَّمْ“ .

۱۷- سورة الدومن : آیت ۵۱ .

۱۸- سورة الروم : آیت ۴۴ .

واثم الاعلون ان کنتم مؤمنین .<sup>(۱۹)</sup>  
 "شما بلند ترین مردم دنیا هستید ، اگر در ایمان استوار باشید" .

ما این نصرت را مشاهده کردیم که از بالای آسمان پائین آمد در زمانهای صدیق اکبر ابوبکر و فاروق اعظم عمر و ذوالنورین عثیان رضوان الله عليهم . کفار در منازل خود هزیمت خوردند و پرچمهای اسلامی با آن مرزها رسید که پیشینیان تصور نکرده بودند ، ولی یهودیها در زمان امیر المؤمنین علی نهال دمیسسه را غرس کردند و احوال بهم زد و علی باضطرار گفت : "ابتلیت بقتل اهل القبلة" ، یعنی در جنگ با اهل قبله آزموده شدم . باز فرمود : "ای بندگان خدا شما نصیحت میکنم که تقوی اختیار کنید که بهترین اعہل است که بشما مفارش میکنم و همین بهتر است نزد خداوند برای کارها که انجام آنها بخیر باشد خصوصاً در حالیکه میان شما و اهل قبله در جنگ باز شده است .<sup>(۲۰)</sup> و نیز فرمودند : ای مردم ، شما را روز و شب ، نهان و آشکار ، برای جنگ دعوت کردم و گفتم : نه با ایشان بجنگید پیش از آنکه ایشان بشما بجنگند و بسوکند خدا گفتم : هر قوم که در سیان خانه خود جنگید مغلوب شد . شما وظیفه خود را بدیگران حواله نمودید و همدیگر را خواه رفت . . . . پس دشمنان ازین کار زار باعثیمت بسیار باز گشتند . پکی از ایشان زخمی نشد و خونی از آنها ریخته نشد . اگر مسلمان این

۱۹- سوره آل عمران : آیت ۳۹ .

۲۰- نهج البلاغه : ص ۲۸۸ ، خطبه علی رضی الله تعالى عنه .

را شنیده از تأسف بیمید، سزاوار ملامت نیست بلکه نزد من  
بمردن سزاوار است. بخدا دل من می میرد و غم اندود می شود  
وقتیکه مردم جمع می شوند بر باطل و شما باهم اختلاف می کنید  
با اینکه بر حق هستید. شما آماج تیرشان شده اید و خاموش نشسته  
اید. مال شما را بغارت می برند ولی شما خارت نمی کنید. با شما  
جنگ می کنند ولی شما جنگ نمی کنید. ایشان از فرمان خداوند  
سرکشی می کنند و شما راضی هستید. وقتیکه امر کردم که در  
روز های گرما برای جنگ روید، گفتید، اکنون هوا گرم است،  
ما را مهلت ده تا حدت گرما کمتر شود. چون گفتم. در زمستان  
برای جنگ بیرون روید، گفتید، هوا بسیار سرد است، مهلت  
ده تا سرما بر طرف شود. چون شما از گرما و سرما فرار می کنید،  
بخدا از شمشیر زود تر فرار می کنید. خدا شما را هلاک کند.  
دلم را چرکین کرده و سینه ام را پر از خشم. در هر نفس  
جرعه جرعه بین غم واندو خوراندید و از نافرمانی و بی اعتمانی  
رای مرا تباہ مساختید تا اینکه اهل قریش گفتند. پسر ابی طالعه  
مرد دلیری است ولی علم جنگ کردن ندارد. خدا پدر شان را  
بیا میزد. آیا هیچ یک ازانها بهتر از من جدبیت داشته یا از من بیشتر  
ایستادگی در جنگ داشته. من بسیان بیست سالگی نرسیله بودم که  
برای جنگ رقم اکنون زیاده از همیقت سال از عمر میگذرد.  
اگر کسی پیروی من نمی کند چه فائده از صایب رای بودن من!<sup>(۳)</sup>  
بیا اینک علی بین ابی طالب، خلیفه چهارم نزد ما و امام

معصوم اول نزد شما که از شما شکوه میکند از وضعیت احوال که شما او را دران افکندید . این شرح احوال از کتابی گرفته ایم که نزد شما راست ترین کتابهاست . ویکی از فضلای شما ابوالحسن علی الرضی جمع آورده است .

ما این کتاب را تالیف نموده ایم و شواهد را آورده ایم فقط برای اینکه تا اهل سنت را آگاه کنیم که ایشان از جهالت خود بآن مقام رسیده اند که این طایفه مولود یهود و پرورده مجموع عقاید و ذهن و قلب ایشان بازی میکند . ما درین کتاب مختصری بیشوت رسانده ایم که گروه شیعه ها بازیجه یهودیهاست که انتقام می کشند از اسلام و مسلمانان و بالا تر از همه از صحابه <sup>رسول</sup> و عاملان و تابعین آنها . ما درین کتاب عقاید آنها را درباره قرآن که امام اسلام است و رسالت مجددیه که برای جمهمور مردم است و درباره ترقیه که شعار زندگی ایشان است ، بوضوح کامل شرح داده ایم که قبل این طور نداده شده است . علاوه بر این سه موضوع ، مقوله های دیگر مانند عقیده آنها درباره صحابه رسول الله <sup>علیه السلام</sup> و ازدواج او و ائمه دین و اصول مذهب آنها را مورد بحث قرار داده ایم و سبب خالفت اهل تشیع و اهل منت را تجزیه نموده ایم .

درین کتاب مختصری بیان ما کفایت کننده است برای شخصی که خواهد حقیقت عقاید آنها را بداند و آن شیعه های ساده ذل که از حب اهل بیت غره شده اند ، نیز اصل عقاید را بدانند بشرط آنکه حق شناس و بصیرت دوست باشند . اکثر آنها حقیقت را نمی دانند زیرا که بزرگان آنها برای مخفی داشتن آن تاکید نموده اند ،

چنانکه روایت دروغی بسته اند به جعفر صادق که بیکی از شیعه ها گفته : "ای سلیمان . شما بر دین هستید که هر که آن را مخفی دارد ، خدا او را گرامی می دارد و هر که آن را آشکار می کند ، خدا او را خوار می دارد ."<sup>(۳)</sup>

درین کتاب هر جا که شواهدی آورده ایم خود از کتابهای مستند و معروف اهل تشیع است و دقیقاً مجلد و صفحه و مطبع کتاب را نشان داده ایم .<sup>(۴)</sup> مختصری دیگر را می نویسیم که شامل همه موضوعات مهمه باشد . اینرا جزو اول می شاریم و بعدی را جزو دوم . از خدای متعال توفیق یشتری را می خواهیم و بر او توکل می کنیم .

احسان الیهی ظهیر

۲۳- الکاف فی الاصول از کافی . در باب شیعه و دروغ ، بیان منفصل ازین موضوع می آریم .

۲۴- ای صافی : ای مؤلف کتابچه 'السہیم المصیب فی الرد علی الخطیب' مغورو مشوید بر این که خطیب بر حمایت حق پیویست - شاهتوانستید که بر او طعن و شتم کنید . این سنتی امت که هر کمن از حق دفاع میکند ، باین چیز رویرو می شود . ما این چنین کتابها را فقط در سال گذشته دیدیم وقتیکه برای زیارت مکه معظمه و مدینه منوره رفته بودیم و این دین را بزودی برداخته ایم و تاخیر نورزیده ایم .

## باب اول

### شیعه و اهل سنت

از روز پکه آفتاب رسالت مهدی علیه السلام درخشید و از روز اول که تاریخ اسلامی جدید تابان ورق بزد ، دلهای کفار و مشرکان بسوخت مخصوصاً یهودیهای چزیره عرب و کشورهای همسایه آنها و زرتشتی های ایران و هندوهاشان شبه قاره هاک و هند . آنها برضد اسلام و مسلمانان دام مکر و فریب گشتردند . می خواستند که در مقابل سیل آن نور سدی به بندند و این نور را خاموش کنند ولی خدا در کتاب مجید گفته :

یریدون لیطفثوا نور اله بافوا هم و الله من نوره ولو کره

الكافرون .<sup>(۱)</sup>

”اینها می خواهند که با پنهانی خود این نور را خاموش کنند و الله اتمام کننده نور خودش هست گرچه کافران خوش نسلوند“ . ولیکن با همه هزیمت ها و شکستگی ها بغض و کینه آنها کمتر نشده است و مدام دمیسیه و پشت هم اندازی را ادامه می دهند .

۱- این پس از یهودیهای مبغوض و مردود که بعد از طلوع اسلام در شرع اسلامی دمیسیه ای کردند ، اسم اسلام را بکار

۱- سوره الصاف : آیت ۸ .

بردند تا مسلمانان یسواز را از عقاید درست و پاک ایشان برگردانند. سرخیل این منافقان و کافران و باغیان ، عبدالله بن مبای یهودی تبه کار بود که در مقابل اسلام آمد و مخالفت ورزید و حیله ها کرد. بعد آنکه جزیره اسلام کاملاً در حوزه اسلام داخل شد و بعد که اسلام باطراف عالم انتشار یافت و از یک طرف مملکت روم و از طرف دیگر سلطنت فارس را در بر گرفت . فتوحاتش بعد اقصای افریقہ و آسیا رسید و پرچم اسلام تا سواحل اروپا در اهتزاز آمد و قول خدای بزرگ و برتر باثبات رسید :

سَوْعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ . وَلَا يُكَنِّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي أَرْتَضَى لَهُمْ . وَلَا يُبَدِّلُنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا .<sup>(۱)</sup>

”خدا وعده فرمود بکسانیکه از شما ایمان آوردند و اهال نیکو یکردنده ذر زمین خلافت دهد ، چنانکه اسلاف را خلافت داد و دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تسلط کنند و پس از خوف ایهی دهد . علی<sup>(۲)</sup> شروع کرد بگفت : ‘این امریست که فتح و شکست در آن مبنی بر کثرت و قلت نیست و این دین خدا وند نیست که غالب شد و لشکریست که آماده شده رسید آجبا که رسید . خدا با ما وعده کرده است که او اینکی وعده خواهد کرد و لشکر ما را فیروزی و فتحمندی خواهد داد .<sup>(۳)</sup> آن اعلان کننده حق (علی) نیز گفت :

— سورة النور : آیت ۵۵ .

— بیج البلاغت ، ص ۲۰۳ ، دارالکتب اللبناني ، بیروت ، ۱۹۸۷ -  
وقتیکه عمر بن خطاب ازو مشورت کرد در باره شرکت جنگ  
هر خد فارس به شخص خود .

چون خدا راست کاری ما را دید ، دشمنان ما را مرا فتکنده داد و ما را نصرت داد حتی اسلام استوار شد . مابا رو برو شدیم و بر شهرهای شان مسلط شدیم .<sup>(۴)</sup>

این سبا ، باتفاق و تظاهر با اسلام ، در مقابل اسلام آمد . او می دانست که رو برو شدن و در مقابل آمدن باشیاه و فتح یاقتن ممکن نیست ، زیرا که اسلاف او یعنی بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قیمنق این جنگ را آزمودند و ناکام و نامراد باز گشتند . هم او و یهود صنعا تدبیری اندیشیدند . با چندی از رفقای خود بدار الخلافت مدینه رسول رفتند یعنی جائیکه داماد رسول ذوالنورین عثمان بن عفان حکومت را بعهده داشت . ایشان دام توطئه خود چیزی نداشتند و منتظر فرصت شدند . علی ازانها بیناک بود . ایشان ادعای دوستی با علی کردند و شامل حزب او شدند . (و علی ازانها بری الذمه بود) . ایشان زهر فته و فساد را میان مسلمانان پراگندند و مردم را خلاف آن خلیفه رسول بر انگیختند که اسلام و مسلمانان را آن وقت با مال و منال مساعدت نمود که هیچکس بارای معاونت نداشت . هنگامیکه جیش عسرت را بجهز میکردند رسول اکرم ﷺ باو گفت :

”ما پسر عثمان“ ما عمل بعد الیوم“<sup>(۵)</sup>

پس ازین روز عثمان هر چه خواهد کرد بضرر او نخواهد بود .“ و پیش ازین بارها بشارت جنت باو داده و به خلافت و شهادت پیشگوئی کرده بود .

۴- نهج البلاغت ص ۹۲ .  
۵- رواه احمد والترمذی .

اين گروه بروز اسلام عقاید را انتشار داد و خود فرقه اي دو مسلمانان براي ضرر رساندن اسلام بوجود آورد و دمیمه را يکار بود. عیبه‌چید و انتقام گرفت و خود را شیعه<sup>۱</sup> علی نام گذاشت. حالانکه علی بآن هیچ علاقه اي نداشت و خود را از اعمال آن گروه بروی قرار می‌داد. در زندگی خود آنها را بسیار عقوبت گرده. اولاد او نیز بعد از مرگ او برا آنان قهر کردند و لعنت کردند اما از ابتداد زمان این حقیقت مخفی شد، چون محسوسی‌ها و هندوها با یهودیها سازش کردند و در مقاصید بدی خود موفق شدند و امتحانی را از عقاید اسلامی دور کردند، عقاید یهودی و افکار محسوسی یا یهود عقاید اسلامی میان مسلمانان برآگندند.<sup>۲</sup>

بزرگان و مؤرخان شیعه باین امر معرفت یوده اند و پیکی مولان ایشان کشی<sup>۳</sup> بود که در باره او عقیده دارند که او «معتبر» رامخ العقیده، دانا و بینا و علامه بوده. کتاب او «معرفته الناقلين من الانتم الصادقين» المعروف به «رجال کشی»<sup>۴</sup> را کتاب مهمی درباره تراجم احوال قرار داده اند و این شخص «کشی» در کتاب خود گفته:

«بعضی از علماء گفته اند که عبدالله بن سبا یهودی بود. پس مسلمان شد. باعیل تولا جست و او در یهودیت یوشع بن نون را وصی موسی بی گفت و غلو می کرد. همین طور در اسلام بعد

---

۱- نتیجه اینکه شیعه بروز اسلام موجود اعتقاد ندارند و آنرا بحروف و تغییر شده تصور می‌کنند. بحث آن مفصل می‌آید.

۲- او ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی، از علمای شیعه قرن چهارم است. می‌گویند که منزل او بروشگاه شیعیان بود.

۳- رجوع کنید به مقدمه رجال.

از وفات رسول خدا علیه السلام حضرت علی را وصی رسول می گفت . او نخست کسی است که عقیده فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او خود را آزاد کرد و مخالفین او را کشف نمود . ایشان را کافر گفت . و ازین جاست هر که باشیعه مخالفت ورزید ، گفت که تشیع و رفض از یهودیت مأخوذه است<sup>(۹)</sup> .

امام جرح و تعدل مامقانی در کتاب خود "تنقیح المقال" مثل این از کشی نقل کرده است<sup>(۱۰)</sup> .

نویختی<sup>(۱۱)</sup> در کتاب بعنوان ، فرق الشیعه ، درباره عبدالله بن سبا بیاناتی دارد و درباره صدق مقال و ثقاہت نویختی ، نجاشی شیعه شهیر گفته : او حسن بن موسی ابو مهد نویختی است متکام . پیش از قرن سوم و بعد در زمان خود بر جسته ترین نظریات داشت.<sup>(۱۲)</sup> و طویل گفته : "ابو مهد متکام و فلسفی و شیعه معتبر و حسن الاعتقاد و از معارف علماء بود<sup>(۱۳)</sup> و نور الله شوستری گفته : "حسن بن موسی از اکابر علماء بود و متکام و فلسفی و امامی مذهب بود ."<sup>(۱۴)</sup>

این است آنچه این نویختی درباره عبدالله بن سبا گفته : "او بر ای بکر و عمر و عثمان و صحابه دیگر طعن را آغاز کرد و از اینها

۹- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ ، طبع موسسه الاعلمی ، کربلا .

۱۰- تنقیح المقال از ممقانی ، ص ۱۸۴ ، ج ۲ ، طبع تهران .

۱۱- او ابو مهد الحسن بن موسی النویختی از اعیان فرن سوم هجریست (زند شان) و شرح احوال او در تمام کتب جرح و تعدل شیعه مذکور است - همه آنها اند و ثنايش را کرده اند .

۱۲- الفهرست النجاشی ، ص ۷۴ ، طبع هند ، ۱۳۱۷ .

۱۳- فهرست انطویسی ، ص ۹۸ ، طبع هند ، ۱۸۳۵ .

۱۴- مجالس المؤمنین ، شوستری ، ص ۱۷۷ ، مطبوعه تهران ، منقول از مقدمه کتاب .

اظهار بیزاری نمود و گفت که این عقیده ایست که برای اظهار آن علی بمن گفته است. حضرت علی او را گرفت و از قول او یوسفید. او از گفته خود اقرار نمود. علی برای قتلش حکم داد.<sup>(۱۰)</sup> مردم ازین حکم داد و فریاد زدند و گفتند. ای امیر المؤمنین. شما آن شخص را بقتل می رسانید که به حب شما و حب اهل بیت و ریاست ایشان دعوت میکند و از دشمنان شما اظهار بیزاری میکند. علی او را بمدائن ہایتحت ایران فرماد. گروهی از علماء و دوستان علی نقل میکنند که عبدالله بن مبا یهودی بود. پس مسلمان شد و علی را دوست داشت. در احوال که یهودی بود، پس از موسی بر نیابت یوشع بن ذون عقیده داشت. همچنین در حالیکه اسلام را قبول کرد، بعد از وفات نبی ﷺ نیابت علی را قائل بود. او اول کسی بود که فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او اظهار بیزاری نمود. مخالفین را آشکار کرد. ازینجاست که هر کسی که مخالف شیعه بود، گفت: البته رفض مأخوذه از یهودیت

---

۱۰- ای صافی - حب علی<sup>۳</sup> برای اصحاب رسول یعنی صدیق و فاروق و ذی التورین را ملاحظه کردید! تاحدیکه او برای قتل مرد طاعن حکم داد - آیا بعد ازین کسی را پارای گفتن است، "در اهل تشیع بعضی ها بر بعضی از صحابه حمله می آرند و از روی اجتهاد هیچ باکی ندارند". آیا این امر در اتفاق و اعتماد مانع می شود؟ بله. ای صافی. این امر مانع تقارب و توانی است. آیا شما می توانید تقرب جوئید با آن کسی که علی و اولاد او را کافر کوید و بر ایشان طعن کنید (هناه بخدا). ای صافی. راستگو باش. کسیکه در مقابل آمد در مقابل او می آیند. اقتضای عدل همین است. با این تکفیر و تغییر چه طور تقرب ممکن است. آیا خدا شناور نیست.

است. چون عبدالله بن سبا در مدائن رسید، خبر مرگ علی شائع شد. او بشخصی که خبر مرگ آورده اود گفت: اگر تو مغزش را در هفتاد کیسه بیاری یا بر قتلش هفتاد گواه آری، دروغ گفته باشی. زیرا که او نخواهد مرد و هلاک نخواهد شد تا آنکه بادشاه روی زمین شود.<sup>(۱۶)</sup>

مؤرخ شیعی در روضة الصفا چیزی همچنین ذکر کرده است:

”چون عبدالله میدانست که مخالفان عثمان در مصر بسیارند روی توجه بدان دیار نهاد و بمصریان ملحق گشت - با ظهار تقوی و علم خویش بسیاری از اهالی مصر را بفریفت. بعد از رسوخ، عقیده آن طایفه با ایشان در میان نهاد..... هر پیغمبری را خلیفه و وصی می بوده است و خلیفة رسول علی است که به زیور زده و تقوی و علم و فتوی آراسته است. و بتشمیمه کرم و شجاعت و شیوه امانت و دیانت و تقوی پیراسته و امت مخالف نص پیر<sup>علیه السلام</sup> بر علی غللم جایز داشتند و خلافت که حقی وی بود، باو نگذاشتند. اکنون نصرت و معاونت آنحضرت بر جهانیان واجب و لازم است..... بسیاری از مردم مصر کلمات ابن السوداء (عبدالله بن سبا) را در خاطر جای دادند و های از دائرة متابعت و مطابعه عثمان بیرون نهادند. و خلاف خلیفه عثمان پورش کردند“<sup>(۱۷)</sup>.

این است همه شواهد که خود شیعه آورده اند و خود بر ضد شیعه نوشته اند. خلاصه آن را اینجا می آرم.

۶- فرق الشیعه للتو بحقی، ص ۴۳، ۴۴، طبع مطبعة العهد ریه،

نجف، ۱۹۰۹/۵۱۳۷۹

۷- روضة الصفا، ص ۲۹۲، ج ۲، طبع ایران.

اول : یهودیها گروهی ساختند با اسم اسلام زیر قیادت عبدالله بن سبأ . اینان بظاهر مسلمان بودند و بیاطن کافر و میان مسلمانان عقاید یهود و کفار را انتشار می دادند .

دوم : میان مسلمانان قته ای انگیختند و برخلاف خلیفه سوم عثمان بن عفان مشوره های نهانی کردند و مردم را از اطاعت او بر گرداندند . نظم حکومت بهم زد . فتوحات منقطع شد و جنبش پرچم درخشنان بر کشورهای کفار و میمن و یهود توقف کرد . شمشیرهای مسلمانان کند شد و تیزی آن ازین رفت و درخشندگی آن برسر کافران و یهودیان نابود شد . اینک نتیجه مشاورهای مخفیانه ایشان . افسوسن که میان مسلمانان جنگ و جدالی واقع شد . ایشان بر ضد یک دیگر شمشیرها کشیدند و امام عثمان بن عفان و هزارها مردم نکوکار قربان شدند و میان دو گروه بزرگ مسلمانان اختلافی بوجود آمد که ازان اثری باقیست تا بحال که ازان واقعه میزده قرن گذشته است و در نتیجه آن اشعة نور که بهمه جهات گشته رسیده بود به نقاط محدود فشرده شد .

سوم : بر ضد ابی بکر و عمر و دیگر صحابه " کوچک و بزرگ " وارثان نبی ، ناشران دین ، مبلغان رسالت و مجاهدان و رافعان پرچم اسلامی و محبوبان خدای متعال ، بغض و کینه در دل مردم کاشته شد و تاریخی نهاند که آن را تمجید کنیم و بزرگان نهاندند که بر آنان افتخار کنیم و از ایشان انتقام کنیم . مردم درباره اختیار امت و رسول خدا هر زه سرانی کردند . و درباره قرآن مجید شک آور دند که در آن این رجال بزرگ تمجید کرده شده و مرجع رضای خدا و باعث افتخار قرار داده شده اند .

چهارم : غیر از چندی تمام صحابه را تکفیر کردند و برآن صحابه اعتدالی نهاند که از رسول خدا علیه السلام قرآن را شنیدند و بدیگران رساندند و آنان که رسول علیه السلام را دیدند که بقول و فعل خود کلام خداوندی را شرح میداد و تفسیر می کرد . حالا هر کس که از روی منت قرآن را تفسیر میکند و بیان می کند کافر و مرتد قرار داده می شود .

بیاد آرید ثمر زهات رسول را که حاصل شد و دعوت و رسالت را که بمردم رساند و بشار آرید افواج مردم را که در دین خداوندی داخل شدند چنانکه خدای بزرگ در قرآن مجيد گفته :

”اذا جاء نصر الله والفتح . ورایت الناس يدخلون في دین الله افواجا . فسبع بحمد ربک واستغفره انه كان توابا“ .<sup>(۱۸)</sup>

”چون فتح و نصرت خداوندی بیاید مردم را بنگری که فوج فوج بدین خدا داخل می شوند . خدای خود را حمد و ستایش کن و آمرزش طلب کن که او بسیار توبه هذیراست“ .

حالا به بینید که این موکب نور و رحمت و سلامت و امنیت توقف ورزید و همین مقصود این مردم بوده تا اعتقاد برآن قرآن نهاند که نزد مردم است و ایشان عقیده داشته باشند که آن قرآن که بر نبی علیه السلام نازل شد ، پیش مهدی منتظر است که بطريق وحی باو رسیده و صحابه رسول بآن خیانت کردند و تغییر کردند و کمی و بیشی کردند (هناء بخدا) .

چون بعقیده ایشان رسالت وجود ندارد ، این دعوت برای  
جهه ؟ و عمل کردن بر چه ؟ میگویند که "قائم بررسالت" بظهور  
خواهد آمد ، صبر کنید . گوئیم . هرگز هرگز تا ابد خواهد آمد .

یهجم : عقیده یهود را میان مسلمانان رواج دادند و این عقیده  
وصیت و ولایت است که از قرآن و سنت اثبات نرمیمده . بلکه  
یهودیها این عقیده از وصیت موسی به یوشع بن نون گرفته و به  
دروع وصیت رسول خدا را به علی بستند و بمقدم انتشار دادند تا خشم  
فیضاند و میان همدیگر آتش جنگ را بیفروزنند تا مسلمانان  
از مساحتی جهاد خود خلاف کافران یهود و محبوس باز مانند  
و بهمدمیگر جنگ و جمال کنند . قول کشی را ملاحظه کنید که  
گفت : عبدالله بن سباء اول کسی بود که فرضیت امامت علی را  
اعلام کرد و از دشمنان او اظهار بیزاری نمود " .

ششم : نشر و اشاعت افکار مثل رجعت ، عدم مرگ ، مالکیت  
جهان ، تسلط بر چیزها که کسی برآن قادر نیست ، و تسلط  
بر علم که بمقدار آن باهیچکس نیست ، اثبات جهل و فراموشی  
مخدای بزرگ و برتر و دیگر همچنین خرافات .

این همه آورده یهودیها و کاشته آنهاست . حضرت علی وصالحان  
از اهل بیت از این چنین افکار خود را بری قرار میدهند . علی " ازین عقیده ها انکه نمود و از اهل این عقیده نفرت کرد ، چنانکه  
تو بختی ذکر نموده است . یحیی بن حمزه الزیدی در کتاب خود  
" طوق الحمامۃ فی مباحث الامامة " بتائید این امر از موسی بن غفاره  
روایت میکند . او گفت : گذرم افتاد به گروه مردم که ابوبکر

و هم را عیب جوئی میکردند. من علی را از قولشان آگاه کردم و گفتم : "اگر ایشان می دانستند که شا آن عیوب را می ہوشید که آنان اعلان می کنند ، هرگز بگفتن این حکایتها جرأت نمیکردند. از میان ایشان عبدالله بن مبا بود . حضرت علی فرمود : نعوذ بالله. رحمت کناد خدا برما . بعد روانه شد و دستم را گرفت و داخل مسجد شد ، بزمیگر رفت . و ریش سفید خود را گرفت . اشک‌ها برآن روان بود . او سوی صحن نگاه می کرد که مردم گرد آمدند و ایشان را مخاطب نموده گفت : بر مردم چه افتاده است که برادران و وزیران و دوستان رسول و سرداران قریش و پدران مسلمانان را عیب جوئی می کنند . من از قولشان خود را بری قرار می دهم . آنان هر دو رسول خدا علیهم السلام را دوست می داشتند و فاداری کردند . برای یهیا آوردن احکام خداوندی سعی نمودند ، برای 'معروف' امر کردند و از 'منکر' نمی کردند . بر خطاکاران خشم می گرفتند و عقویت می کردند . رسول خدا علیهم السلام رای ایشان را بهتر از دیگران می پندشت و با ایشان بیشتر از دیگران محبت می کرد ، چون ایشان را دریجآه ری فرمان خداوندی محکم و استوار می دید . چون بدرود جهان گفت ، با ایشان راضی بود . همه مسلمانان با ایشان نیز راضی بودند . در زندگی و بعد از مرگ او هرگز در قول و فعل خود از حکم یقینی تجاوز نکردند . خدا بر هر دو رحمت کناد . سوگندی بخداشیکه دانه را شکافت و روح را خلق کرد ، فقط مومن بافضیلت آنان را دوست دارد و خارجی نگون بخشت بآنان بغض دارد . دوستی با آنها سبب تقرب و بغض با ایشان باعث دوری است . در جای روایت است . لعنت بر آنکه که بجز

نکوقی از آنها مخفی دارد<sup>(۱۹)</sup> همچنین روایت کرده شده است در صحاح  
سته ما و نهج البلاغه ایشان .

حتیاً مذهب امامیه و اثنا عشریه مبنی بر اصولیست که آنها  
یهود بتوسط عبدالله بن سبا صنعاً مشهور باین السوداء (سوداء اسم  
مادرش است) وضع کرده اند . اگرچه ایشان منکر علاقه و نسبت  
باوهستند ولی فقط انکارشان کافی نیست که ایشان را ازین نسبت  
بری قرار دهد و ازین گروه بااغی و طاغی خارج کنند مگر اینکه  
بیهود و ساند که ایشان مخالف آن انکار و عقاید می باشند که میان  
مسلمانان انتشار داده شده است . و لیکن شما بهمین نزدیکی بهش  
بعصیرت خواهید دید که اینان ازین گروه می باشند که لقمه را  
می خایند که منافقان 'مسلم بظاهر' و کافر بیاطن ، پیش آنان انداخته  
اند . ما یکی یکی را شرح خواهیم داد .

### عبدالله بن سبا

قبل ازین گفتیم که عبدالله بن سبا یهودی بود ، بظاهر مسام  
و بیاطن کافر و از کشی و نوبختی و دیگران شواهدی آورده  
و حالاً پایبات آن احتیاجی نداریم ولی برای اکمام فائنه اینجا بیانی  
می آریم که نوبختی از زین العابدین علی بن حسین امام معصوم  
چهارم شیعه نقل کرده است ، گفته است : "لعنت بر آنکس که  
هر ما دروغ بست . بتحقیق همین که امم عبدالله بن سبا بوده شد  
موی بر بدنم راست شد . او برای کار بزرگ ادعا نمود ، بر او لعنت  
خدا هست . علی" بنده صالح و برادر رسول الله علیه السلام بود . او

۱۹- طوق العجمة فی مباحث الامامة ، منقول از مختصر التحقیق از  
شیخ محمود الالوی ، فی ۱۶ ، طبع مصر ، ۱۷۸۷ .

بزرگ را باطاعت خدا و رسول حاصل کرد و رسول و آل رسول  
بزرگ را باطاعت خدا تخصیل نمودند .<sup>(۲۰)</sup>

کشی روایت دیگر از عبدالله بن سنان نقل کرده . میگوید  
که عبدالله (جعفر) علیه السلام گفت : بے شک ما اهل بیت راست  
باز هستیم . درمیان ما دروغ تراشی هست که پیش مردم صدق  
ما را کم می کند . رسول خدا علیه السلام راست گو ترین خلائق بود  
ولی مسیلمه دروغ را باو بست . علی<sup>۲۱</sup> بعد از رسول علیه السلام راست گو  
ترین مردم بوده ولی کسیکه بر او دروغ بست و برای تکذیب  
صدق او سعی کرد و بر خدا اقترازد ، عبدالله بن سبا بود .<sup>(۲۲)</sup>

طبری در تاریخ خود آورده : «چون عبدالله بن سبا در شام  
وارد شد با ابا ذر ملاقات کرد و او را بپر ضد معاوبه تحریض نمود  
و گفت که معاوبه چنین می گوید : «مال مال خدماست و هر چیز  
مال خدماست و او می خواهد مال را جمع کند و ذخیره کند برای  
خودش و دیگرانرا ازان بهره ندهد .» درین اثنا ابا لدرداء نزد عبدالله  
آمد و پرسید . تو کیستی ؟ کسان می کنم . بخدا تو یهودی هستی .<sup>(۲۳)</sup>

### سعی او برای فتنه انگیزی

دوم : مؤرخین شیعه یا اهل سنت برین - اتفاق دارند که او  
آتش فتنه را بر انگیخت و میان شهرها و قریه ها رفت و آمد داشت  
برخلاف امیر المؤمنین عثمان بن عفان تحریض نمود و اشتعال می کرد ،  
این ملعون یهودی و گروهش بود که آتش سرکشی و نافرمانی

۲۰ - رجال الکشی ، ص ۱۰۰ .

۲۱ - رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

۲۲ - تاریخ الملوك و الامم از طبری ، ص ۹۰ ، ج ۰ ، طبع مصر .

را افروخت . طبری و دیگر مؤرخین بیان کرده اند که او از مدینه به مصر و بصره رفت نزد حکیم بن جبله . بعد از اخراج از انجا در کوفه وارد شد . بعد به فسطاط رفت و میان مردم زهرها افشارند و دامهای قته را کشترد .<sup>(۳۳)</sup>

این امت بزرگ پسر یهود که برای فساد و افراق حرکت می کند و اتحاد مسلمانان را پاره پاره می کند و جمعیت ایشان را هر آگنه می کند در پرده طرف داری به علی ، یک جهتی آنان را می شکند طبق نقشه ای که او و یهودیها کشیده اند .

### طعن بر اصحاب رسول

سوم : نویختی نقل کرده که عبدالله بن سبا اول کسی بوده که بر ابی بکر و عمر و عثمان و اولاد ایشان زبان طعن دراز کرد . ازان روز تا زمانه ما شیعه این عقیده را گرفته اند و حکم گرفته اند و محیط را نیز متأثر کرده اند و اکنون هیچ شیعی نیست که به خلفای ثلاثة بغض نداشته باشد و بر ایشان طعن نکند .

### ای بکر صدیق اکبر

کشی که یکی از پیشوایان جرح و تعدیل می باشد ، عقیده شیعه را درباره ابی بکر که رسول خدا علیه السلام او را صدیق گفته ، بیان می کند . او از حمزه بن مهد الطیار روایت می کند : "ما پیش ابی عبدالله ، مهد بن ابی بکر را نام یردیم . ابو عبدالله برای او دعا کرد که خدا بر او رحمت کند . مهد بن ابی بکر روزی بالامیر المؤمنین علی گفت : دست را دراز کنید تا من بیعت کنم . گفت : آیا

پیشتر بیعت نکرده اید؟ گفت: آری. او دست خود را دراز کرد. محمد بن ابی بکر گفت: من گواهی می دهم که شما امام می باشید که اطاعت شما فرض است و بی شک هدرا مجهنم رفت (معاذ الله). ابو عبدالله گفت: او از طرف مادرش اسماه بنت عجمی نجاتی دارد نه از طرف پدرش. <sup>(۲۴)</sup>

کشی از زراره بن اعین و او از ابی جعفر روایت کرده. "محمد بن ابی بکر بی دست علی بیعت کرد و از پدر خود اظهار ییزاری نمود". <sup>(۲۵)</sup>

شعیب از ابی عبدالله روایت می کند که گفت: شنیدم. هر کس که از اهل بیت است بنفس خود نجیب است و از نجیب ترین اهل بیت که بداست، محمد بن ابی بکر است. <sup>(۲۶)</sup>

ملحظه کنید که بعض و کینه<sup>۱</sup> یهودی چه طور می تراود از عبارات دروغ آمیز که به اولاد علی و محمد بن ابی بکر بسته اند و اکن نکر شان مخفی نیست که در سینه های شر انگیز و کفر آمیز پنهان داشته اند.

### فاروق اعظم

به بینید که شیعه ها درباره مرد اسلام و نابغه ای چهرا گفته اند و رسول خدا درباره او گفته:

"لِمَ ارْعَبْرِيَا يَفْرِيْهِ حَتَّىٰ رُوِيَ الْأَنَامُ وَضَرَبُوا بِعَطَنٍ".

۲۴- رجال الکشی، ص ۶۱، ۶۰.

۲۵- رجال الکشی، ص ۶۱.

۲۶- ابضاً ص ۶۱، تحت ترجمة محمد بن ابی بکر.

هیچ نهفته ندیدم که کار همکفت سرالمجام داد تا اینکه  
مردم ازو سیهاب شدند و جای بر آب گرفتند.<sup>(۲۷)</sup>  
می گویند : سلیمان فاووسی پیش عمر برای ازدواج دو خواست  
نموده عمر استدعای او را رد نمود . بعد خجل شد و پیش او  
رفت - سلیمان گفت : "می خواستم که به یعنی آیا حیثیت جاهلی  
از قلمب شما رفته است پاهمین جاست که بود" .<sup>(۲۸)</sup>

کشی از هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که صهیب  
غلام بدی بود که بر عمر گریه می کرد .<sup>(۲۹)</sup> کشی نیز از پدر باقر  
روایت می کند که گفت . "محمد بن ابی بکر خود را از خلیفه دوم  
بهری الذمه قرار داده بیعت نموده" .<sup>(۳۰)</sup>

ابن بابوبه شیعه قمی بر فاروق دروغ می باشد و می گوید  
که عمر در حال نزع گفت : من از سه چیز پیش خداتوبه میکنم .  
من و ابی بکر این حق را از مردم غصب کردیم . بر ایشان خلیفه  
ساختیم ، و مسلمانان را بر همدیگر فضیلت دادیم" .<sup>(۳۱)</sup>  
علی بن ابراهیم قمی که نزد ایشان درست عقیده و معتمد  
و نقه است،<sup>(۳۲)</sup> در تفسیر خود عمر را دشنام می دهد و تخت تفسیر

۲۷- متفق عليه .

۲۸- رجال الکشی ، ص ۲۰ ، ترجمه سلمان فارسی .

۲۹- ایضاً ص ۴۰ ، ترجمه بلال و صهیب .

۳۰- ایضاً ص ۶۱ .

۳۱- کتاب الخصال از ابن بابوبه القمی ، ص ۸۹ ، طبع تهران .  
۳۲- درباره ابن تفسیر گفته اند . این اولین تفسیر است که هرده ای  
از آن آهات ورداشت که درباره اهل بیت نازل شده بود و این اصل  
اصول تفسیر است و در حقیقت تفسیر صادقان (جعفر و باقر) است  
مؤلف آن در زمان امام هسکری بوده . (مقدمه تفسیر ، ص ۱۹) .

قول خداوندی "یوم بعض الظالم . . . . میلا" (ظالم دسته خواهد گزید و خواهد گفت : کاش ما با رسول موافق می کردیم) . از ابی حمزة الشیعی و او از ابی جعفر روایت می کند که خدا ، و فد قیامت ، قومی را بر می انگیزد که میان دست ایشان نور می باشد مثل تیاطی . بعده با خواهد گفت . "بیش غبار هر آنکه باشید" . ابی جعفر گفت : ای ابا حمزة . بخدا . این مردم عالم و عارف بودند و لیکن چون پیش ایشان چیز حرام عرضه شد ، او واگرفتند و چون پیش ایشان از فضیلت امیر المؤمنین گفته شد ، ناهمندیدند و قول خداوندی 'بعض الظالم علی یدیه' ، برای شان درست در آمد . ابی جعفر گفت : اول (یعنی ابیابکر) می گفت . "کاش من با موافق رسول علی را ولی می گرفتم و فلان را یعنی ثانی (عمر) را دوست نمی گرفتم" .<sup>(۳۳)</sup>

و تحت قول خداوندی "کذلک جعلنا لکل نبی عدوآ شیاطین . . . . غرورآ" (هر پیغمبر را از شیطانهای انس و جن دشمن بر انگیختم . بعضی از آنها به بعض مخنثهای ظاهر فریب می گویند) روایت می کند از ابی عبدالله که او گفت : هر نبی که در امتی مبعوث شد ، دو شیطان داشت که او را آزار می رساندند و بعد ازو مردم را گمراه می کردند ولی دو شیطان بانوچ موافق کردند و دو شیطان یعنی جبریل و زریق با هم رفاقت کردند .<sup>(۳۴)</sup> ملا مقبول هندی ملعون این دو کلمه را تفسیر کرده و گفته . زریق

۳۳- تفسیر القمی ، ص ۱۱۳ ، ج ۲ ، طبع نجف ، ۱۴۸۶

۳۴- ایضاً ص ۲۱۴ ، ج ۱

مصحخر ازرق است و معنای جبتر روباء است . مراد از اول ، اول است (ابو بکر) که گربه چشم بود و مراد از دوم ، دوم (عمر) ام است که کنایه از تیزی هوش و مکر اوست .<sup>(۲۵)</sup>

قمی نیز از جعفر روایت می کند که او گفت : رسول الله با احتیاجی رویرو شد و نزد یک از انصار رفت و گفت . «آبا چیز خوردنی دارید؟» گفت . آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم . او بره ای را ذبح کرد و کباب کرد . چون پیش آورد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا کرد : کاش علی و فاطمه و حسن و حسین این وقت نیز حضور می داشتند . پس دو منافق آمدند . بعد از آنان علی آمد . در احوال وحی نازل شد . «وما ارسلنک من قبلك من رسول . . . ف امنیة» (پیش از تو هیچ رسول را نفرستادیم جز آنکه چون برای حصول آرزو تمنا کرد ، شیطان در طلب او القای دمیسیه کرد ، ولی خدا هر چه شیطان القا کرده بخواهد نایبود می سازد» .

مراد از شیطان ، منافق . . . الله آن چیز را تنسیخ می کند که شیطان القا می کند ، یعنی چون علی بعد ازان دو آمد .<sup>(۲۶)</sup>

قمی نیز تحت تفسیر قول خداوندی «فبما تقضهم میثاقهم لعناهم (چون بهان را شکستند آنان را العنت کردیم) . یعنی عهد امیر المؤمنین را شکستند و ما دلایل ایشان را ساخت کردیم . ایشان کلمات را از جایشان تحریف می کنند» . گفت . کیست که امیر المؤمنین را از حایش دور کند باین دلیل که مراد کامه امیر المؤمنین است

۲۵- تبیون ، قرآن الشیعه (اردو) ، ص ۴۸۱ ، طبع هندوستان .

۲۶- تفسیر القمی ، ص ۸۶ ، ج ۲ .

و این کلمه باق خواهد ماند یعنی امامت علی دوام خواهد داشت. (۲۷)  
در ضمن تفسیر قول خداوندی "لیحملوا اوزار هم کامله . . . .  
بغیر علم" (روز قیامت بار منکین گناه خود را و بار گناهان کسان را  
که از جهل گراهشان کردند، بدوش خواهند برداشت) شرح  
میدهد که ایشان گناهان خود و گناهان پیروان خود را بر می دارند  
یعنی گناه شان این که حق امیر المؤمنین را غصب کردند. اینکه  
قول صادق (جعفر) - بخدا - خونی نریخته شد و عصا بعضاً تصادم  
خورد و فرج حرام غصب نشد و چیزی بدون علم گرفته نشد  
ماسوای این که بارها در گردن این دو آویخته شد و چیزی از بارهای  
کارمندان کمتر نشد. و علی گفت. سوگند میخورم. بعد از من  
بنو امية این بارها خواهند برداشت و چندی از آنها به خانه اختیار  
معرف خواهند نمود. این همه بار بر اول (ابوبکر) است که آغاز  
کننده این عمل است. او راه های خطرا را بر ایشان سهل کرد  
و ایشان تا روز قیامت این بارها حمل خواهند کرد. (۲۸)

کشی از ورد بن زید روایت می کند که او گفت. "من به  
ابی جعفر گفتم. قربانت شوم. کمیت آمده است. گفت، بیارید  
توى. کمیت درباره شیخین پرمید. ابو جعفر جواب داد. هر  
خونی که ریخته شد و هر حکمی که بر ضد فرمان خدا و رسول ﷺ  
و اولاد و علی صدور یافت، بار آن بر گردن این دو آویخته شده  
است. کمیت گفت: الله اکبر. بس بس برای ما همین قدر کافیست". (۲۹)

۲۷- ایضاً ص ۱۶۴، ج ۱.

۲۸- ایضاً ص ۳۸۳، ج ۱.

۲۹- رجال الکشی، ص ۱۷۹ و ۴۸۰.

از داؤد بن نعیان بطور دیگر روایت شده است. باقر گفت: ای کمیت بن زید، هر خوف که ریخته شد و هر مال که بدون حلال بدمست آورده شد و هر زن حرام که بازدواج آورده شد، بار این همه گناهها بر گردن این دو است که تا روز قیامت آوینته خواهد ماند. ما دوستان بني هاشم می باشیم و خردان و بزرگان را امر می کنیم که آنان را دشنام بدهند و اظهار بیزاری کنند. <sup>(۴۰)</sup>

### عثیان بن علیان

عثیان داماد و شوهر دو دختر رسول و صاحب سخا و حیا بود. شیعه درباره او همان عقیده دارند که یهودیان بست و دون پانها دستور داده اند. کشی از ابی عبدالله روایت می کند. «رسول خدا و علی و عمار مسجدی را تعمیر می کردند. عثیان از آن راه گذشت دران حال که لباس خوب زیب تن کرده بود و او را خوب می گرفت. امیر المؤمنین به عمار گفت. برای او شعری بخوان. او گفت. (بیت) شخصی که مساجد را تعمیر می کند که دران رکوع و مسجد کنند برابر نیست با شخصی که گرد و غبار را در مقابل می بیند و ازان دور می ماند. درین اثنا نبی کریم آمد و عثیان با او گفت. ماسلام قبول کردیم نه برای بویین آبروی و بزرگی خود مان. رسول فرمود آیا دوست دارید که شما را مسلم یکویند. آن وقت آیت نازل شد. «یمنون عليك ان اسلموا» (بر شما منت گذاشتم که مسلمان شدید). بعد نبی کریم <sup>علیه السلام</sup> اضافه

نمود و به علی گفت . ”ابن را درباره صاحب خود بنویس“ .<sup>(۴۱)</sup> از صانع الحدای نیز این چنین روایت شده . چون نبی کریم علیه  
برای بنای مسجد حکم دادند ، جایگاه میان مردم قسمت  
نمودند و یک را بادیگری پیوستند . عمار را باعلی شریک کار نمودند .  
ایشان برای ساختن توضیح می دادند . درین اثناء عثمان از منزل  
خود بیرون آمد . غبار پلند شد و او از جامه خود آن را دور کرد  
و روی خود را بر گردانید . علی به عمار گفت : چون من چیزی  
بگویم . مرا جواب ده . علی گفت . (ایات)

”کسیکه مساجد را بنا می نهاد که در سایه آن رکوع و سجود  
کنند ، برابر نیست بآنکس که از راه دور نگاه می کند“ . از روی  
قرار عمار جواب داد . عثمان این را شنیده خشندا شد و چون نمی  
توانست علی را چیزی بگوید به عمار گفت : ای غلام فرومایه ،  
علی به عمار گفت . شما بر گفته او راضی هستید ؟ چون نبی اکرم علیه  
خواهند آمد ، باطل ایشان خواهم رساند . چون رسول خدا علیه  
آمدند ، عمار بایشان اطلاع داد . ای نبی خدا . عثمان مرا غلام  
فرومایه گفت . رسول خدا علیه پرسیدند . کیست که ابن را شنید ؟  
مار گفت . علی . رسول خدا علیه علی را صدا کرد و پرسید . او  
هان طور که گفته بود تکرار نمود . هس رسول خدا علیه به علی  
گفت . برو و عثمان را بگو چنانکه تو عمار را غلام فرومایه گفتی ،  
تو نیز هان طور می باشی“ . علی رفت و عثمان را هان طور گفت  
و باز گشت .<sup>(۴۲)</sup>

۴۱- رجال الکشی ، ص ۳۲ ، ۳۴ .

۴۲- رجال الکشی ، ص ۳۴ .

تمی تخت تفسیر کلام خداوندی "یوم تبیض وجوه و تسود وجوه" (روزیکه چهره ها سفید می شود یا تیره) روایت دروغی منسوب به نبی کریم ﷺ دوستدار یاران خود مخصوصاً سه رفیق خود نقل میکند که گفت: در روز قیامت با امت خود زیر پنج هر چم روپر و خواهم شد. هر چم اول دارای گوسماله می باشد. من ازیشان خواهم پرسید: بعد از من بآن دو اساس دین چه کردید؟ خواهند گفت: "درباره اسامی بزرگ این که آن را تعریف کردیم و پس پشت انداختیم اما در باب امامت کوچک اینکه با او مخالفت کردیم. ناراضی کردیم و ظلم کردیم" ، خواهم گفت. "ایشان را بآتش تشنه پرید در احال که روپیاه هستند و تشنه". بعد ازان رجوع خواهم کرد به امت دیگر که هر چم فرعون داشته باشند. ازو خواهم پرسید: "بعد از من با دو اساس دین چه کار کردید؟". خواهند گفت: "در باب بزرگ این که آن را تعریف کردیم، عیوب جستیم و مخالفت کردیم، اما در باب کوچک این که با آن دشمنی کردیم و جنگ کردیم". خواهم گفت: "پرید به آتش تشنه در احالیکه روپیاه و تشنه هستند". بعد روکنم به امتی که هر چم سامری دارد. ازیشان خواهم هر چم: "بعد از من با این دو اساس دین چه کردید؟" خواهند گفت: "در باب بزرگ این که آن را نافرمانی کردیم. اما در باب کوچک این که زموا کردیم و ضایع کردیم". خواهم گفت: "پرید بآتش تشنه در احالیکه روپیاه هستند و تشنه". بعد می آیم بر سر امتی که اول و آخر او خوارج می باشند و دارای هر چم و خنہ دار. خواهم پرسید: بعد از من بآن دو اساس دین چه کردید؟ خواهند گفت: "در باب

بزرگ این که او را پاره کردیم و ازان بی علاقه شدیم . اما در پاب کوچک این که با او جنگ کردیم ” . خواهم گفت . ”برید باش تشنه در احالیکه روسیاه هستند و تشنه . ” آخر بامی خواهم رسید که دارای هرچم امام متین امیر المؤمنین ، سرخیل مجاهدین ، وصی رسول رب العالمین می باشد ، خواهم هرسید . بعد از من با دو امام دین چه کردید ؟ خواهند گفت : دو پاب بزرگ این که اتباع کردیم و اطاعت نمودیم ، اما در پاب کوچک این که با آن محبت کردیم ، دوست داشتیم و پار ذمت کشیدیم و کمک نمودیم تا این که خون مارینته شد . خواهم گفت : ببرید ایشان را به جنت با منظمه دلکشا و چهره های سفید . بعد ازان رسول خدا ﷺ این آیت را تلاوت فرمود : یوم تبیض وجوه و تسود وجوه . . . . الخ . (روزی می باشد که بعض روپید می باشند و بعض روسیاه . آنان که روسیاه می باشند ، مردم هستند که انکار کردند بعد از ایمان آوردن . حالا عذاب را چشید در عقوبت این کفر . آنان که روپید می باشند ، در رحمت خداوندی جاودان خواهند مالد . )<sup>(۴۲)</sup>

آیا شها بدی و بدطیتی این مردم را دیدید که چگونه صحابه رسول را دشنا می دهند و طعن می کنند . امیان آنان را تغیر می دهند و با اسم نبی کریم ﷺ دروغ می باشند .

کشی ییان می کند که جعفر اشعار زیر را انشاد نمود .  
(ترجمه)

”روز قیامت مردم را هنچ هرچم می باشد . چهار ازانها که قیادت شان به گوساله و فرعون و سامی و گروه زشت و رسوأ

امت، هلاک خواهند شد و پنجم که قیادتش به حیلز است، مثل آفتاب طلوع خواهد نمود، او هر سید، این اشعار از کیست؟ گفتم (راوی) از سید محمد الحمیری، گفت، خدا بر او رحمت کند، گفتم، من او را دیدم که مشروب روتانی را میخورد، گفت، مرادت خمر است؟ گفتم، بله، گفت، خدا بر او رحمت کند، و خدا هم مزاوار است که دوستدار علی را هیچ مؤاخذه نکنند،<sup>(۴۴)</sup>

کلینی، محدث بزرگ و پیشوای ایشان بیان می کند، کتابش *الکاف* نزد ایشان یکی از چهار اصل بشار می رود، او از علی روایت می کند که گفت، «پیش از من حکمرانان بوده اند که از اعیان خویش خلاف یافغم راه گزیدند، پیان را شکستند و سنت او را تغییر دادند»<sup>(۴۵)</sup>

کلینی نیز از ابی عبدالله روایت می کند که او درباره آیات «إن الذين آمنوا ثم كفروا...الخ»، (آنانکه ایمان آوردنند، بعد انکار کردنند، باز ایمان آوردنند و بعد انکار کردنند، کفرشان یشتر شد، هرگز توبه شان پذیرفته نخواهد شد) گفت، این آیت راجع به فلان و فلان نازل شد، ایشان بار اول بر نبی مرسل ﷺ ایمان آوردندو چون نبی گفت: من کنت مولا فعلى مولا، یعنی کسی را که من مولا هستم پس علی مولای او هست، و ولایت علی را پیشنهاد کرد، قبول نکردند، بعد ازین با علی بیعت کردند، چون نبی اکرم ﷺ در گذشت

۴۴- رجال الکشی، ص ۱۴۲، ۱۴۳.

۴۵- کتاب الروضه للکلینی، ص ۵۹، طبع ایران.

۴۶- *الکاف فی الاصول*، کتاب الحجه، ص ۱۲۰، ج ۱، طبع ایران.

باز از بیعت برگشتند. باز گفرشان در تزايد شد، چون کسی از ایشان بیعت گرفت، پس در ایشان چیزی از ایمان نمایند<sup>(۴۶)</sup>. شارح کافی توضیح می کند که مراد از فلان و فلان ابوبکر و عمر و عثمان می باشند<sup>(۴۷)</sup>.

### بقیه اصحاب رسول و ازواج او یعنی مادران مومنین

طعن و تعریض شیعه فقط به خلفی رسول محدود نماند بلکه تا اولاد و رفقاء او تجاوز کرده. مخصوصاً طعن شان با آنان که در راه خدا هجرت کردند و جهاد کردند و دین پسندیده را اشاعه نمودند، از روی حسد و انتقام است تا ایشان یهود را ممنون کنند.

### عموی لبی عربی و اولاد او

ایشان عموی رسول را دشنام می دهند که برادر حقیقی پدر او هست. کشی از مهد باقی نقل می کند که او گفت: مردی نزد پدرم (زین العابدین) آمد و گفت: فلان یعنی عبدالله بن عباس گهان می کند که او تمام آیات قرآن را عالم است یعنی می داند که فلان آیت کدام روز نازل شد و درباره چه نازل شد. گفت. ازو پرسید که این آیت درباره کدام کس نازل شده: "من مکان فی هن. اعمی و هوی الآخرة اعمی و اضل سبیلا". و درباره چه موضوع است این آیت "ولَا ينفعکم نصحی ان اردت ان انصیح اکم" و این آیت برای چه نازل شد. "یا ایها الذين آمنوا اصبروا و رابطوا". آن مرد رفت و گفت. من از او پرسیدم لیکن او گفت. ازو هر س: "عرش چیست! چه وقت خلق شد و چه صورت دارد؟" آن مرد...

باز گشت و پدرم گفت آنچه گفته بود . او (زین العابدین) پرسید . آیا درباره آیات جواب داد ؟ گفت . خیر . گفت . من بنور علم جواب می دهم بدون ادعا و بدون سرقة از دیگر . اول دو آیت درباره پدر او نازل شده (عباس عم نبی) و سوم درباره پدرم و ما .<sup>(٤٨)</sup> کشی نیز از زین العابدین روایت می کند که او از ابن عباس پرسید : اے ابن عباس - این آیت درباره کدام کس نازل شد و درباره پدرم است یا پدر تو ؟ 'فلبیش الحول ولبس العشیر' . باز گفت . بخدا . اگر من می دانستم ، از اخبار بدی شما اطلاع می دادم و شما زود می دانستید . اگر بگفتن آن اجازت می بود ، جمهور مردم می شنیدند و حتماً از شما نفرت می کردند .<sup>(٤٩)</sup>

ملا باقر از کلینی و او از مهد باقر روایت می کند که او گفت . علی می گفت : از بنی هاشم ، جعفر و حمزه باق ماندند . چون ایشان در گذشتند با او دو کس ناتوان و ذلیل جدید اسلام یعنی عباس و عقیل باز ماندند .<sup>(٥٠)</sup>

این است که ایشان درباره عم رسول گفته اند و این است درباره عبدالله بن عباس 'عالیم ملت' ترجمان قرآن و پار رسول ﷺ که او را با خیانت متهم کردند و گفتند . علی عبدالله بن عباس را عامل بصره منصوب کرد . او تمام بیت المال بصره را برده با اهل مکه ملحق شد و علی را ترک کرد . هیش او دو میلیون درهم بود . چون علی ازین آگاه شد گریه کرد و بالای منبر رفت و گفت :

٤٨- رجال الكشی ، ص ٣ ، تحت ترجمة عبدالله بن عباس .

٤٩- رجال الكشی ، ص ٤ .

٥٠- حیات القلوب ، ملا باقر مجلسی ، ص ٧٥٦ ، ج ٢ ، طبع هند .

به بینید . این است بصر عمومیم . با این علم و ثقیلت این چنین کار می کند . غیر او دیگر چگونه درستکار خواهد بود . ای خدا . من ازینان ملول شده ام . مرا ازیشان راحت کن . دستم را بگیر تا عاجز و ملول نباشم .<sup>(۱)</sup>

کشی باب مستقلی آورده بعنوان بد دعای علی برای عبدالله و عبید الله پسران عباس و روایت دروغی آورده از ابی جعفر که گفت : امیر المؤمنین (علی) گفت : ای خدا . لعنت بفرست بر پسران فلان . . . یعنی عبدالله و عبید الله پسران عباس . چشمهای آنان را کور کن چنانکه دلهاشان برای اطاعت من کور شدند .  
کور چشمی آنان را بر کور دلی شان دلیلی ساز .<sup>(۲)</sup>  
این چنین روایات دروغی و قبیحی در کاف و در شروع آن قمی و عیاشی و صافی بسیار است

### خالد بن ولید

ایشان بر خالد بن ولید سيف الله 'سالار افواج فتح مند و مبارک طعن می کنند . قمی و دیگر بیان می کنند که خالد به مالک بن نویزه حمله کرد فقط باین غرض که زن او را بنکاح خود بیارد . این چنین قصه های باطل می آرند . مثلاً قمی چنین ذکر می کند . میان ابی بکر و علی اختلاف پیدا شد و باهم دعوا کردند . ابوبکر بمنزل خود باز گشت . نزد عمر رفت و او را صدرا کرد و گفت ، امروز به مجلس علی بودم . بخدا اگر او مثل آن چندی قیام می نمود

۱- رجال الکشی ، ص ۵۷ ، ۵۸ .

۲- ایضاً ص ۲۰۲ .

فساد برها می شد. رای شا چیست؟ عمر گفت. برای قتل او حکم می دهیم. گفت. کدام کس او را قتل خواهد کرد. گفت: خالد بن ولید. هر دو به خالد رفتند و گفتند. می خواهیم که ترا کار سهی بسپاریم. گفت: هرچه خواهید بمن بسپارید، اگرچه قتل علی بن ابی طالب هم باشد. گفتند. کلر همین است. خالد پرسید. چه وقت او را قتل کنم؟ ابوبکر گفت: چون در مسجد بیاید، در نماز پهلوی او قائم شو. چون من سلام بگویم، مر او باست و گردنش بزن. گفت: بلى. امراه بنت عمیس این را شنید که بخانه ابوبکر بود. او به کنیز خود گفت. برو بمنزل علی و فاطمه و از من سلام بگو. بعلی خبر کن که امراء برای قتل شما مشورت کرده اند. من شما را نصیحت می کنم ازینجا بیرون برو. کنیز پیش ایشان رفت و بعلی گفت. امراه بنت عمیس بشما سلام می رسانند و می گوید که امیران برای قتل شما مشورت کرده اند. بشما توصیه می کنم که ازینجا بیرون بروید. علی گفت: او را بگو که خدا میان ایشان و اراده ایشان حائل است". پس علی برخاست و برای نماز آماده شد. به مسجد رفت و پیش ابی بکر ایستاده تنها نماز را گذارد. خالد بن ولید باشمشیر در پهلوی او قائم شد. چون ابوبکر بتشهد نشست، برگفته خود نادم شد و از فتنه و از قوت و رعب علی ترسید. او متفسکر بود و نتوانست بسلام گفت. جسارت کنند و مردم بگهان افتادند که سهی کرده است. بعد به خالد متوجه شد و گفت. ای خالد. بکاریکه حکم دادم، مکن. بعد السلام علیکم و رحمته و برکاته گفت. امیر المؤمنین گفت: ای خالد. چیست که برای کردن آن حکم داده بودند؟ گفت. برای

گردن زدن شها. گفت. شها می خواهید این کار را بکنید. گفت. آری. بخدا. اگر او بمن می گفت که مکن، باز هم بعد از اختتام نماز شها را قتل می کردم. علی او را گرفت و بر زمین زد. سدم گرد او جمع شدند. عمر گفت. سو گند برب کعبه علی او را قتل می کند. سدم گفتند. ای ای الحسن. بصدقه این صاحب قبر او را ول کنید. بعد علی به عمر متوجه شد و یخه پیراهن گرفت و گفت. ای فلان. اگر من با رسول خدا و کتاب الله پیهان نمی داشتم، بشما می رساندم که من ضعیف تر نیستم و حامیان من در تعداد کمتر نیستند. این گفت و بمنزل خود رفت. (۴۰)

عبدالله بن عمر و مهد بن مسلمه  
در باره عبدالله بن عمر و مهد بن مسلمه گفته اند که ایشان  
مردند در اخراجیکه نقض عهد کرده بودند. (۴۱)

### طلحه و زبیر

طلحه رفیق رسول خدا بود و یکی از صحابه ایکه با ایشان  
بشارت جنت داده شده است. نبی کریم روز جنگ احمد گفت:

“أوجب طلحة الجنة”. (۴۲)

[جنت برای طلحه واجب شد].  
زبیر از عشرون مبشره است. نبی اکرم گفت که او راست باز  
است و مردیست که طبق وحی سخن می کند:

۴۰- تفسیر التمی ، ص ۱۰۸ ، ۱۰۹ .

۴۱- رجال الکشی ، ص ۴۱ .

۴۲- رواه الترمذی و احمد در مسنده .

”ان لکل نبی حواریا - و حواری الزییر“.<sup>(۴۶)</sup>

”هر نبی را حواری می باشد و زییر حواری من است.“.

قمی درباره این دو مرد بزرگ روایت میکند که ابی جعفر (باقر) گفت : این آیت درباره طلعة و زیر نازل شده :

”ان الناس كذبوا بآياتنا . . . الخياط“<sup>(۴۷)</sup>

”آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و مرکشی کردند ، درهای آسمان بر ایشان گشوده خواهد شد و در جنت داخل نمی شوند تا وقتیکه شتر نر در سوراخ سوزن در آید“.

### النس بن مالک و براء بن عازب

درباره انس بن مالک و براء بن عازب گفته اند که علی به ایشان گفت : شما همان شنیده دکه مردم دیگر شنیدند . چه چیز مانع شد که شما از من حایت نکردید و بر صدق مقال من گواهی ندا دید ؟ باز گفت : ای خدا ، اگر ایشان بر خد من عناء را مخفی داشته اند ، آفانرا بپلا گرفتار کن . بنا برین براء بن عازب کور شد . و های انس بن مالک در برص مبتلا شد .<sup>(۴۸)</sup>

### ازواج نبی

این بد نهادی و دشنام طرازی و ملامت را نهایتی نبود حتی اهل بیت را نشانه آن ساختند و روایت دروغی و پلید درباره ام المؤمنین عائشه صدیقه نقل کردند . کشی گفت : چون علی بن

۵۶- متفق عليه .

۵۷- التفسیر القی ، ص ۲۰ ، ج ۱ و قرآن ۷ : ۰ ۲۹

۵۸- رجال الکشی ، ص ۴۶ .

ابی طالب اصحاب جمل را شکست داد ، عبدالله بن عباس را نزد عائشه فرستاد تا بزودی حرکت کند و کمتر توقف کند . ابن عباس گفت : من پیش او رفتم و او کنار بصره در قصر بنی خلف بود . من اجازه خواستم ولی او اجازه نداد . من بی اجازه او وارد شدم . چون شبه شد و هوا سرد ، من در انجا نشستگاه نیاقتم . عائشه عقب دو پرده بود . من لگاه کردم ، دیدم که پهلوی خانه فرشی بود و بر آن بوریا بود . آنرا پهن کردم و بر آن نشستم . عائشه از ورای حجاب گفت : ای ابن عباس . خلاف منت رفتید . بی اجازه درمیان ما آمدید و بدون اجازه بر متاع ما نشستید . ابن عباس گفت : ما در منت از شما اقرب می بودیم و منت را خوبتر باد گرفتیم . شما در خانه ای بودید که رسول خدا علیه السلام شما را آنجا گذاشت . شما بر نفس خود ظلم کردید . با ما کینه داشتید . خدا را ملامت کردید . از فرمان رسول علیه السلام سرکشی کردید و از خانه او بیرون آمدید . حالا چون شما بخانه خود بر می گردید ، بی اجازه شما دران داخل خواهیم شد و بدون اجازه شما بر متاع شما خواهیم نشست . . . شما یکی از نه زنان هستید که از او عقب ماندید و شما از ایشان سفید رنگتر و خوشگلتر و تیز خاطر تر و تازه رو تر و پاک جوهر تر نیستید . گفت : پس از انجا روانه شدم و پیش امیر المؤمنین رفتم و از گفتگوی او و جواب خود مطلع کردم . علی گفت : «من از شما بهتر می دانستم جائیکه شما را فرستادم» .<sup>(۱)</sup>

آیا این نجاست قبیح را ملاحظه کردید و لیکن جائیکه

این مردم رسیده اند ، دیگران آنجا نرسیده اند ، یکی از مهتران آنها باسم طبرسی در کتاب خود از باقر نقل میکنید که او گفت . روز جنگ جمل بر هودج عایشه تیر می انداختند . امیر المؤمنین گفت : بخدا ، من او را طلاق خواهم داد . مردی موگند بخدا خورد که او از رسول خدا علیه السلام شنید که می گفت : ای علی ، بعد از خود ازدواج را بدهست تو میپردم (پنهان بخدا) . چون این مرد پاشد و گواهی داد ، میزده کمن ایستادند (درمیان آنها بدریان بودند) و گواهی دادند که از رسول شنیدیم که می گفت به علی بن ابی طالب : "ای علی . بعد از من اختیار ازدواج من بدهست تست" . گفت : عایشه این را شنیده گرید و ما هم صدای گرید را شنیدیم " .<sup>(۴۰)</sup>

### تکفیر عمومی صحابه

از اول تا آخر این مردم این عقیده را دارند ، چنانکه یهودیها برایشان تسویه نمودند تا اینکه مذهب و مشرب ایشان شد و بر ایشان انتخخار دارند یعنی بر دین دشمنام و بدگویی و لیکن بر صحبه و شتم صحابه بزرگ اکتفا نکردند . هاویه باشان باشند زد و تمام صحابه را (غیر از چندی) تکفیر کردند . همان کشی ، یکی از هزار گان آنها از ابی جعفر روایت میکنند که او گفت : بعد از مرگ نبی مردم مردود شدند بجز مه نفر .

پرسیدم : آن سه نفر کیانند ؟ گفت : مقداد بن اسود ، ابو ذر غفاری و سامان فارسی . و این است قول خدای متعال :

”وما محمد الا رسول . . . أعقابكم“.<sup>(۶۱)</sup>

(نیست مهد مکر رسول . پیش از رسولان گذشته اند. هم اکر او میرد یا کشته شود آیا بر گشته خواهید شد بر پاشنهای تان). او نیز از ای چعفر روایت میکند که گفت: ”تمام مهاجرین و انصار رفته سوای مه نفر که او بدست اشارت نمود“.<sup>(۶۲)</sup>

از موسی بن جعفر (امام معصوم هفتم نزد ایشان) روایت میکند که گفت. هنگامیکه روز قیامت منادی ندا خواهد کرد که حواری محمد بن عبدالله کجا هستند که با او نقض عهد نکردند؟ فقط مسلمان ، مقداد و ابو ذر خواهند ایستاد.“.<sup>(۶۳)</sup>

جای تعجب و حیرت است که علی و حسن و حسین و بقیه اهل بیت و عمار و حذیفه و عمرو بن الحق وغیره بادشان نیامدند.

حالا به بینید چو دیها غیر از این چه می خواستند؟ ابن هم حقیقت است که علی کسی را تکفیر نکرد حتی که اهل شام و دیگر با او جنگ کردند. او با صراحت گفت در نامه ایکه به اهالی شهرها نوشت و دران شرح داد هرچه میان او و اهل صفين واقع شده بود . محمد رضی پیشوای شیعه ها در نهیج البلاغت ابن را نقل کرده است . علی گفت: ”ابن کار آغاز شد از انواع که رویرو شدیم با اهل شام حالانکه بظاهر پروردگار ما بکی بود . نبی ما بکی بود . دعوت اسلام بکی بود . ما از ایشان در ایمان بخدا و ایمان پرسول فزوئی نمی خواستیم نه ایشان از ما فزوئی می طلبیدند .

۶۱- رجال الکشی ، ص ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴

۶۲- ایضاً ، ص ۱۲

۶۳- ایضاً ، ص ۱۰

فقط میان ما و ایشان در امر قصاص خون عثان اختلاف واقع شد و ما ازین بری الذمه هستیم ” .<sup>(۶۴)</sup>

هر که معاویه و لشکر اورا دشنام داد ، علی او را نهستدید . رضی نیز روایت میکند که او گفت : نمی نهستم که شما دشنام بدهید لیکن چون من از احوال و اعمالش مطلع کنم بدانید که درست گفته ام و حجت خود را به نهایت رسانده ام و میگویم که ایشان هدف دشنام میباشند . ای خدا . خون ما و خون ایشان را از ریختن نگاهدار . میان ما و ایشان فسار را دفع کن .<sup>(۶۵)</sup>

آن علی کجا است که بروزه آن یهودیه است که صحابه کبار رسول را دشنام می دهد و لعنت میکند و تکفیر میکند . حق این است که ایشان بد نهاد هستند . خدا این تمثیل زنان را هلاک کند .

### صحابه از روی صفت

این بود عقیده شیعه در باره صحابه کبار رسول خدا ، که پیغام خداوندی را با کناف عالم رساندند . هر چه شنیدند بدیگران رساندند . خدا کشورهای روم و شام و یمن و فارس و شهرهای این ملعونان ناپاک را بر ایشان تغییر کرد . اگر ایشان نمی بودند ، این دولت و سلطنت برای اسلام نمی بود و ایشان مصدق این قول خداوندی نمی شدند :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمْ يُكُنْ لَّهُمْ دِيْنُهُمُ الَّذِي

۶۴- نهج البلاغت ، ص ۴۴۸ ، طبع بیروت .

۶۵- ایضاً ، ص ۲۲۳ .

ارتضى لهم وليدلهم منه بعد خوفهم امنا .<sup>(۶۶)</sup>

”وعده کرده خدا آنانرا که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند ، هر آئینه ایشانرا خلیفه خواهد کرد در زمین چنانکه خلیفه کرد پیش ازیشان را . هر آئینه ممکن خواهد کرد برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان خوف را با اینمی“ .

رسول خدا علیه السلام درباره ایشان گفت :

”لاتسبوا اصحابی . فلوان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ

مد احدهم ولا نصیبه .<sup>(۶۷)</sup>

”به دوستان من بد مگوئید . اگر کسی از شما مقدار احد طلا را

صرف نماید در برابر ایشان بل تا نصفی از اینهایی رسد .

و نیز گفت :

النجم امنة للسماء . فإذا ذهبت النجوم أتى السماء ما يوعد

وانا امنة لا صحابي فإذا ذهبت انا أتى اصحابي ما يوعدون واصحابي

امنة لا متي فإذا ذهب اصحابي أتى امتى ما يوعدون .<sup>(۶۸)</sup>

”ستاره ها این آسمان میباشند . چون ستاره ها وفت ، آسمان می آرد

آنرا که وعده داده شده بود . من امانت دار باران خود میباشم ،

چون من رفتم ، باران من می آرند آنچه وعده داده شده بود . باران

من امانت دار امت میباشند ، چون ایشان رفتند ، امت می آرد آنچه

وعده داده شده بود“ .

—۶۶— سورة النور ، آیت ۵۵ .

—۶۷— متفق عليه .

—۶۸— رواه مسلم .

ما من احد من اصحابي يموت بارض الابعث قائدًا و نوراً لهم  
يوم القيمة .<sup>(۴۹)</sup>

”رسول خدا علیه السلام شرف و بزرگی ایشان را شرح داد چون  
گفت : هر آنکه از یاران من در این دنیا وفات یافت ، در روز  
قیامت برای هر یکی از آنها پیشو نور فرستاده خواهد شد“ .  
نبی کریم<sup>ؐ</sup> فرمود :

اذا رأيتمُ الَّذِينَ يَسْبُونَ اصحابيَّ فَقُولُوا لعنةُ اللهِ عَلَى شَرِّكُمْ .<sup>(۵۰)</sup>  
”اگر کسی را دیدید که یارانم را دشتم می دهد“ بگوید<sup>؎</sup>  
لעת خدا برتر شما !

رسول خدا علیه السلام درباره ابی بکر گفت :

ان من امن الناس على في صحبته و ماله ابو بکر .<sup>(۵۱)</sup>  
”آن شخص که با رفاقت و مال خود ، از تمام مردم بermen  
بیشتر منت نهاد ، ابو بکر است“ .  
او درباره عمر<sup>ؐ</sup> فرمود :

ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه .<sup>(۵۲)</sup>

”خدا بر زبان و دل عمر حق را قرار داد“

و نسبت بهر دو گفت :

ابو بکر و عمر سیداً کهول اهل الجنة من الاولين والآخرين

۶۹- رواه الترمذی .

۷۰- رواه الترمذی .

۷۱- متفق عليه .

۷۲- رواه الترمذی .

الآلينين والآخرين .<sup>(۳۳)</sup>

”بامشتنای انبیاء و رسول ابوبکر و عمر از متقدمین و متاخرین ، پیشووان کهنسال اهل جنت میباشند“ .

و درباره عثمان گفت :

لکل نبی رفیق و رفیق یعنی فی الجنة عثمان .<sup>(۷۴)</sup>

”هر نبی را رفیق باشد و در جنت رفیق من عثمان است“ .  
از عبدالمطلوب بن ریبعه روایت است که عباس<sup>رض</sup> در حالت خشنناک پیش رسول خدا رفت . او ہرسید : چه چیز ترا خشنناک کرده است ؟ گفت : ”ای رسول خدا . میان ما و قریش چه تفاوی ایجاد شده است ؟ چون بایکدیگر ملاقات می کنند ، باکشاده جیین ملاقات می کنند . چون با ما ملاقات می کنند باین حال نیستند . رسول خدا خشنناک شد تا اینکه رویش قرمز شد و باز گفت : ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی - فاما عم الرجل صنو<sup>(۷۵)</sup>

”ای مردم . هر که عمیم را آزار رساند ، او مر آزار رساند . بتحقیق عمیم جانشین پدر میباشد“ .

بعد برای او و پسر او دعا کرد :

الهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذبنا

الله احفظه في ولده .<sup>(۷۶)</sup>

— ۷۳ — رواه الترمذی - رواه ابن ماجه از علی .

— ۷۴ — رواه الترمذی .

— ۷۵ — رواه الترمذی .

— ۷۶ — رواه الترمذی .

”ای خدا، خطاهای آشکار و نهان عباس و پرسش را بیامز .  
تا هیچ خطأ نهاند ای خدا - امشش را بتوسط پرسش پایینه دار“،  
ابن روایت هم از وست . ”از رسول خدا علیه السلام پرسیدم:  
من احباب الناس الیک؟“ قال . عائشہ . قلت . من الرجال .  
قال . ابوها .<sup>(۷۷)</sup>

”کیا پیشتر دوست دارید؟“ گفت : ”عائشہ را ، گفتم : ”از  
مردان؟“ گفت : ”پدرش را“ .

رسول خدا علیه السلام درباره خالد بن ولید رض گفت :  
خالد سیف من سیوف الله عز و جل و نعم قی المشیره .<sup>(۷۸)</sup>  
”خالد شمشیر خدای عز وجل است و از خانواده خود  
بهترین جوانان است“ .

درباره محمد بن مسلمه گفت :

ما احد من الناس تدركه الفتنة الا انا اخافها عليه الا محمد بن  
مسلمه - وقال : لا تضرك الفتنة .<sup>(۷۹)</sup>

”من بیمناک می باشم درباره هر کس از مردم که فتنه باو  
بر سر می آید - و فرمود : فتنه بشما ضرری نرساند“ .  
درباره معاویه رض فرمود :

اللهم اجعله هادیا مهديا واهدیه .<sup>(۸۰)</sup>

—۷۷- متفق عليه .

—۷۸- رواه احمد و ترمذی .

—۷۹- رواه ابو داؤد .

—۸- رواه الترمذی .

”ای خدا ، او را هدایت کننده و هدایت یافته بساز و  
پتوسط او پدیگران هدایت کن“ .

درباره براء بن عازب گفت :

کم من اشعت اغبردی طمرين لو اقسم على الله لا يره منه  
البراء بن عازب .<sup>(۸۱)</sup>

”بمندا چندی از ژولیده مسو شبار آلود و ژنده ہوش نکوکار  
میباشدند . اگر خدا را پسونگند یاد میکنند خدا آرزوی آنانرا ہاتمام  
میرسانند - از میان آنها براء بن عازب میباشد“ .

درباره عبدالله بن عمر رض <sup>رض</sup> گفت :

ان عبدالله رجل صالح .<sup>(۸۲)</sup>

”تحقيق عبدالله بن عمر مرد صالح است“ .

این میباشدند مصاحبه رسول که خداوند در کتاب خود  
مدح و متابیش آنها کرده و رسول خدا که بدون وحی سخن  
میگفت ، برای آمر زش آنان دعا کرده فردآ فردآ و دسته جمعی .  
و هر شخص را که در راه او می رود و در راه صحابه اش  
می رود ، مدح و متابیش کرده برای کارهای خوب و نکو که در  
راه خدا و در راه نشر دین مبارک سرانجام داده ، غیر از منافقان و  
ہسران یهود و مجوس که بغض و کینه و حسد دلها پیشان را خورده  
و همین سبب حقیقی بود که کافران از مجاہدان و عاملان کتابخانه  
و مست مخصوصاً ابی بکر رض و عمر رض و عثمان رض قهر کردند ممالانکه

۸۱- رواه الترمذی .

۸۲- متفق علیه .

اینها بودند که لشکرهای نصرت را مجهز نمودند و قیادت کردند و همین سبب بود که یهودیان به صحابه نبی صلی الله علیه و آله و سلم حسد می بردند زیرا که ایشان بناهای آنان را منهدم کردند و ویشه‌های شان را قطع کردند و از بیخ و ان بر کنندن تحت پرچم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که اسلام‌شان بنبی قینقاع، بنبی نصیر و بنبی قریظه در مدینه اقامت داشتند و بعد از نبی کریم در عهده فاروق رض از روی وصیت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم :

آخر جوا اليهود من جزيرة العرب .<sup>(۸۳)</sup>

”یهودیان را از جزیره عرب اخراج کنید“.

و جزیره عرب از تجاست و دستیسه ایشان پاک شد و هیچ کس از یهودیان نماند که در آن اقامت گزیند طبق فرمان رسول مقبول صلعم .

### سبب التشار تشیع در ایران و بغوضشان برای صحابه

چون ایران بدست فاروق اعظم رض مفتوح شد و جمعیت ایرانیان هر آگنده شد، شکوه آنان شکست و ملوکیت پیاد رفت، ایشان از فاروق و رفیقان او و لشکریان او کینه داشتند، چون ملوکیت در طبع شان راسخ بود، یهودیان فارس را از ایشان زمین حاصل خیز پدست آمد که در آن تخم فتنه کاشتند.

این امر اتفاقیست که شهر بانو دختر یزد جرد شاه ایران، یکی از اسیران جنگ، بنکاح حسین رض بن علی رض در آمد. چون یهودیها از امیر المؤمنین عثمان رض بن عفان برگشتند و بدون اجازت و معرفت

به علی<sup>رض</sup> پناه جستند و برای علی<sup>رض</sup> و اولاد او ولايت و خلافت مطابه نمودند، ايرانيان باليشان تعاون کردندا نا از فاروق<sup>رض</sup> و رفقای رسول خدا<sup>علیهم السلام</sup>، فاتحین ايران التقام گيرند مخصوصاً از عثمان<sup>رض</sup> که حدود فتوحات اسلامی را توسعه داد. کجی هايشانرا رامت کرد و مرکشی را نابود ساخت. ايرانيها برای معاونت اين گروه پاغی یهودی سامان چنگ آماده کردندا مخصوصاً آن وقت که ملاحظه کردندا که خونیکه در عروق علی<sup>رض</sup> بن حسین<sup>رض</sup> العلقب بزین العابدین و اولاد جاریست از خون ايرانيست که از مادرش شهر بانو دختر يزد جود شاه ايران از خانواده مقدس سامانيان میباشد. بهمن جهت اکثری از ايرانيان تشیع را قبول کردندا زیرا که سبب راحشان پیدا شد که می توانستند صحابه و عمر<sup>رض</sup> و عثمان<sup>رض</sup> و فاتحین ايران و خاموش گشتن آتش مجموع را دشنام دهند و همین سبب است که آنان با یهودیهای مکار اتفاق و اتحاد میکنند و بر طریق و روش آنان رفتار میکنند. اینک مستشرق انگلیسی که برای مدت دراز در ايران اقامت کرد و تاریخشان را بدقت مطالعه کرد، با نهجه صریح نظر خود را بیان میکند که سبب عداوت ايرانيان برای خلیفه راشد دوم عمر<sup>رض</sup> همین است که او ايران را فتح کرد و شکوه آنرا شکست. ايرانيان این عداوت خود را رنگ مذهبی و دینی دادند و گرنه حقیقت این نیست.<sup>(۸۴)</sup>

این مستشرق، چای دیگر مزید توضیح کرده میگوید:

عداوت ايرانيان برای عمر بن خطاب ازین جهت نیست که او

۸۴- تاریخ ادبیات ایران، براؤن، ص ۲۱۷، ج ۱، طبع هنر (ترجمه اردو).

حقوق علی و فاطمه را غصب کرد بلکه ازین سبب است که او ایران را فتح کرد و خانواده سلطنتی ساسانی را اقطع نمود. بعد او آیات زیر را از شاعر ایرانی نقل میکند :

پشکست عمر پشت هزیران اجم را  
بر باد فنا داد رگ و ریشه اجم را  
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست  
با آل عمر کینه قدیم است عجم را<sup>(۸۰)</sup>

او بیان خود را ادامه می دهد و میگوید. ایرانیان با اولاد علی بن حسین راحت و سکون یافتند چون میگفتند که مادر علی بن حسین دختر شاه ایران بیزد جرد بود و با اولاد او حقوق شاه با حقوق دین مجتمع شد و بهمین علت میان ایشان علاقه سیاسی بوجود آمد و بهمین جهت ایرانیان شاهان خود را تقدیس میکنند که اعتقاد دارند که سلطنت از آشان و از خدا بدستشان رسید. بیشتر علاقه ایشان پاینان از همین جهت است.<sup>(۸۱)</sup>

### مسئله وصیت و ولایت

پنجم - همچنانکه مابقی تذکر نمودیم، یهودیان عقاید جدید را یوساطت پروردۀ خود عبدالله بن سبا در آسلام داخل کردند و فرقۀ جدیدی را با اسم اسلام بنا نهادند، حالانکه باسلام هیچ علاقه ای ندارد.

۸۰- تاریخ ادبیات ایران، برآون، ص ۴۹، ج ۴،

۸۱- ایضاً، ص ۲۱۰، ج ۱.

یک از عقاید شان که آنرا اصل اصول می دانند ، عقیده ولایت و وصایت است و از علایی شیعه شواهدی را آورده ایم که اول کسی که باین عقیده دعوت نمود ، این سودا یهودی مکار بود . آگرچه شیعه ها از علاقه ای با او و با یهودیت انکار می کنند لیکن با وصف این انکار بر اقوال و آرای او رفتار می کنند و این عقیده ولایت اساس دین ایشانست که یهودیها آنانرا آموخته و برای شان مقرر کرده اند . ما اینجا بیان می آریم از محمد بن یعقوب الکابنی ، مجذث بزرگ ایشان که کتاب را پیش امام مهدی تقدیم کرد و او بیاناتش را تصدیق نمود . این کلینی نقل می کند از فضیل و او از ابو جعفر که گفت . اساس اسلام بر پنج امت نماز ، روزه ، زکوایه ، حج و ولایت روز خدیر .<sup>(۸۷)</sup>

ملحوظه کنید این مردم از مسلمانان چه قدر اختلاف دارند . چون بمسلمانان میگویند بنای اسلام بر پنج است : اول شهادت یعنی هیچ عبود نیست مگر خدا و محمد علیه السلام بنده او و رسول اوست و لیکن ایشان توحید و رسالت را بچیزی نمی شمرند و ولایت و وصایت را از نماز ، زکوایه ، روزه و حج افضل می دانند تا مردم را بد دین جدید از روی نقشه مرسومه خود جلب کنند .

شیعه اغلب این عقاید را باصراحت گفته اند مثلاً زراره از ابی جعفر نقل میکند : بنای اسلام بر پنج است : نماز ، زکوایه ، حج ، روزه و ولایت . زراره پرسید . کدام چیز از اینها افضل است ؟ ابی جعفر گفت : ولایت افضل است<sup>(۸۸)</sup> :

۸۷- الکاف الاصول ، باب دعائم الاسلام ، ص ۲۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۸۸- الکاف مذکوره ، ص ۱۸ ، ج ۲

بعد آ روزه و حج را حذف نمودند چنانکه از جعفر صادق نقل میکنند که گفت : بنای اسلام بر سه است . نماز ، زکوایه و ولایت و هیچ یک ازین عقاید درست نمی شود مگر با عقیده درستی با صاحب آن عقیده .<sup>(٨٩)</sup>

بعد یک قدم فرا تر نهادند . این سه را نیز حذف نمودند و نقط ولایت باق ماند ، چنانکه از ابی عبدالله نقل کنند که گفت : ولایت ، ولایت خدمت . او هیچ نبی را نفرستاد الا با ولایت .<sup>(٩٠)</sup>

ابن شاید کاف نبود که دیگر از حبة العوف نقل کردند که امیر المؤمنین علی رض گفت : « خدا ولایت را پیش اهل آسہان و اهل زمین تقدیم کرد . برقم که قبول کرد قریب تر آمد و برقم که انکار کرد دور تر ماند . یونس که انکار کرد بشکم ماهی حیس کردند تا آنوقت که قبول کرد .<sup>(٩١)</sup>

ابو الحسن گفت : ولایت علی در سکام صحف انبیاء مذکور است . خدا هرگز نبی را نمی فرمستاد الا بنبوت مهد و وصیت علی .<sup>(٩٢)</sup>  
مهد بن مسلم گفت : من ابو جعفر را شنیدم که میگفت :  
بتحقيق الله از انبیاء بر ولایت علی میثاق گرفت و انبیاء بر ولایت علی پیمان بستند .<sup>(٩٣)</sup>

٨٩- ایضاً ، ص ١٨٤ ج ٢

٩٠- بصائر الدرجات ، باب ٩ ، ج ٢ ، طبع ایران ، ٥١٢٨٥ و کتاب الحجۃ من الکافی از کلینی ، ص ٤٣٨ ، ج ١ ، طبع ایران ،

٩١- بصائر الدرجات ، ص ١٠ ، ج ٢ ، طبع ایران .

٩٢- کتاب الحجۃ من الکافی ، ص ٤٣٨ ، ج ١

٩٣- ایضاً باب ٩ ، ج ٢

قمی تحقیق قول خداوندی : **إِذَا أَخْذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ**  
 خدا از انبیاء میثاق گرفت) ، از ابی عبدالله روایت می کند  
 خدا از اولاد آدم نبی را بر می انگیزد و این سلسله امتدادا  
 تا اینکه او بدنیا باز می گردد و **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** (علی) را  
 کند و خدا گفته که مردم بر رسول الله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** ایمان خواهند  
 و **بَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَارِي خواهند كرد**» <sup>(۴۶)</sup> .

يهودیت را ملاحظه کنید چه طور میان مسلمانان :  
 وسیل بر آنها ریختند و عقاید شان را فامد کردند . در آن  
 کنیم با قول نوبختی و کشی . نوبختی می گوید : عبدالله  
 شخصی است که عقیده فرضیت امامت را اشتهار داد  
 قمی گوید : این میبا اول شخصی است که فرضیت  
 اشتهار داد <sup>(۴۷)</sup> .

### تعطیل شریعت

بعد ازین بیانات هیچ شکی نمی ماند که یهودیت برای اغراض فاسد تخلیق نمود . وحالانکه بر ایشان اقرار کنند ولی انتساب آن را به یهودیت آن را دوست دارند و بنای دین خود را برآن می ایشان فقط اینست که مسلمانان را از تعلیمات مهدو حقیقی و روح آن دور کنند و شریعت اسلامی را تم

۹۴- تفسیر القمی ، ص ۱۰۶ ، ج ۱ ، طبع عراق .

۹۵- فرق الشیعه ، ص ۴۴ .

۹۶- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

اینست که فعلًا شریعت را تعطیل کرده اند. می گویند: مدار نجات بر بجا آوری احکام کتاب و متن نیست بلکه تمیک با قول این بیدینان است؛ اگرچه صریحًا مخالفت کتاب و متن می باشند.

درین باب قبلًا بیان کردیم که مشروب خوری را نزد جعفر ابن باقر (امام معصوم نزد شان) یاد آور شدند. او گفت: بر خدا آسان است که گناه محب علی را بپخشید.<sup>(۱۷)</sup>

قی از ابی عبدالله روایت می کند که گفت: روز قیامت اول محمد ﷺ را صدا خواهند کرد که جامه قرمی در برداشته باشد. بعد علی امیر المؤمنین را و بعد ائمه را و بعد شیعه را که در جلو امامان خود خواهند ایستاد و بعد فاطمه و زنان از اولاد او را صدا خواهند کرد. ایشان تمام بدون محاسبه در جنت داخل خواهند شد.<sup>(۱۸)</sup> کشی از ابی عبدالله روایت می کند که جعفر بن عفان نزد او آمد. ابو عبدالله با او گفت: یعنی اطلاع رسیده که شما در مدح حسین شعر خوب می گویید. گفت: بله، قربانی شوم. گفت: بخوان. او بخواند. ابو عبدالله گریه کرد و اشکها بر روی و ریش او جاری شد. بعد گفت: ای جعفر بن عفان، بمندا فروشگان مقرب اینجا حضور داشتند و شعر شما شنیدند. ایشان نیز مثل ما گریه کردند بلکه فزونتر از ما. خدا برای شما و خانواده شما جنت را واجب کرده است و گناهای ترا خواهد آمر زید. او عبدالله گفت: ای جعفر، آیا چیزی را برای شما اغافه کنم.

۹۷- رجال الکشی ص ۱۴۲

۹۸- تفسیر القی، ص ۱۲۸، ج ۱

گفت : بلى ، اى امير . گفت : هر کس که درباره حسین شعر گفت ،  
خود گریده کرد و دیگران را بگریده بوانگیخت ، خدا جنت را بر او  
واجب کرد و گناهای او را آمرزید .<sup>(۹)</sup>

به یینید چه طور شریعت مهدی را تعطیل کردند و احکام  
و فرامین را لغو کردند . همین مقصود ایشان بود و بهمین جهت  
این گروه را تشکیل دادند . کتابهای شان نیز مملو ازین دسیسه  
هاست . بر همین اعتقاد دارند و اعتقاد کنند ، در شریعت مهدی مدار  
نجات بر عمل صالح می باشد چنانکه خدای بزرگ و برتر در کتاب  
خود گفته :

”أَنَّ الَّذِينَ امْنَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يُهَدَّبُهُمْ رَبِّهِمْ بِأَيْمَانِهِمْ نُجْرِي  
مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ“.<sup>(۱۰۰)</sup>

”بی شک آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته کردند ،  
هر رودگار ایشان را بسبب ایمان شان راه می نماید به بهشت های  
پر نعمت که زیر شان نهر ها جاریست“ .

خدای متعال فرموده :

”أَنَّ الَّذِينَ امْنَوْا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اولُئِكَ  
يُرْجَونَ رَحْمَةَ اللهِ ، وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ“.<sup>(۱۰۱)</sup>

”بی شک آنانکه ایمان آورده و هجرت کردند و در راه خدا  
.

۹۹- رجال الکشی ص ، ۴۴۶ .

۱۰۰- سوره یونس ، آیت ۹ .

۱۰۱- سوره البقر ، آیت ۲۱۶ .

جهاد کردنده، رحمت خدا را امیدوار هستند و خدا آمر زنده و مهربان است”.

### مسئله البداء

ششم - این یکی از افکاریست که یهودیان و عبدالله بن سبا رواج داد یعنی خدا مرتکب بداء می باشد یعنی فراموشی و ناعلمی را. ”تعالی الله عما يقولون علّوا كَبِيرًا“، خدا بالا تر از انس است که این می گویند.

کلینی محدث شیعه در کافی باب مستقلی بعنوان ”البداء“ آورده و خصت این باب روایات را از ائمه (معصومین) (بعقیده شان) آورده. بعضی از آنها ازین قرار است :

از ریان بن الصلت روایت می کند که گفت : ”شنیدم که رضا (علی بن موسی، امام هشتم) می گفت : هر چند که خدا فرمستاد، خبر را تحریم کرد و ”بداء“ را برای خدا اقرار کرد“.<sup>۱۰۶</sup>

ابن بداء چیست. در روایت دیگر این را تفسیر می کند. از ابی هاشم الجعفری نقل کرده. وقتیکه پسرش ابو جعفر رحلت کرد من نزد ابی الحسن بودم. بدلم گذشت که می خواهم بگویم که درین زمان ”ابو جعفر و ابو محمد“ مانند ”ابو الحسن موسی و اسماعیل بن جعفر بن محمد“ می باشند. داستان ایشان مثل اینهاست، زیرا که ابو محمد بعد از ابو جعفر امیدوار خلافت بود. ابو الحسن پیشتر آمد و هش از آنکه بسخن آیم، گفت : آری، ای ابو هاشم. بعد

<sup>۱۰۶</sup> - الکلی فی الاصول کتاب التوحید، باب البداء، ص ۱۴۸، ج ۱، طبع ایران.

ابی جعفر، خدا درباره ابی محمد اظهار بیعلمی نمود زیرا که نمی توانست او را معرفی نماید . همین طور بعد از گذشتن اساعیل ، درباره موسی اظهار بیعلمی نمود ، زیرا که حالتی بر او کشف نشد . او خود اینرا بیان نموده است ، اگرچه باطل گنندگان نمی پسندند - ابی محمد هشتم بعد من جانشین من می باشد . نزد او علمی است که باو احتیاج ندارد و با او آلت امامت است .<sup>(۱۰۳)</sup>

نوبختی بیان می کند که جعفر بن محمد الباقر ، هشرش اساعیل را بر امامت نصب کرد و در زندگی او اشارت نمود ولی اساعیل وفات یافت و جعفر زنده بود ، هس گفت . خداهم در چیزی بغلط می افتد چنانکه در معامله هشتم اساعیل بغایط افتاد .<sup>(۱۰۴)</sup>

این روایات باثبتات می رساند که معنای «البداء» این است که خدا قبل ازین واقعه باخبر نبود و این عقیده شیعه هاست درباره خدا در احوال که خدا از قول موسی درباره علم خود چنان توضیح داده است :

”لا يضل ربی ولا ينسی“<sup>(۱۰۵)</sup>

”هرورزگار من نه خطای نماید و نه فراموش می کند“ .

جای دیگر درباره علم خود چنین گفته :

”هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ“<sup>(۱۰۶)</sup>

۱۰۳- ایضاً کتاب العجۃ ، ص ۳۲۷ ، ج ۱

۱۰۴- فرق الشیعه از نوبختی ، ص ۱۰۴ ، طبع النجف .

۱۰۵- سوره طه : آیت ۱۰۶

۱۰۶- سوره العشر ، آیت ۲۲ ،

”قد احاط بكل شيء علماً“.<sup>(۱۰۷)</sup>

”او خدا نیست که ممای او هیچ معبد نیست و عالم ظاهر و باطن است - و علم او هر چیز را محیط است.

لیکن شیعه این چنین اعتقاد ندارند و بر عکس کسیکه عقیده باطن شان دارد ، او را تمجید می کنند . چنانکه کابنی از جنف روایت می کند که : ”عبدالمطلب بیدار می شود روز قیامت مثل امت واحد ، او حسن بادشاهان و نشانه انبیاء خواهد داشت و او اول کسی بود که از ”بداء“ صحبت کرد“.<sup>(۱۰۸)</sup>

### عقیده رجعت

یکی از عقیده معموله ایشان عقیده رجعت است که همه شیعه بآن آویخته اند . هر شخص که کتابهایشان را مطالعه کرده و مشرب شان را شناخته ، می داند که ایشان امامت را از علی تا این الحسن عسکری مهدی موهوم ، قائل اند و عقیده دارند که مؤخر الذکر بعد از مرگ مراجعت خواهد کرد .

### اعتقاد پائمه

ائمه را بالا تر از آدم و رسول و نبی وهم خدا می دانند ائمه متین مردم و ساعتهای مرگ را می دانند . چیزی از ایشان مخفی نیست . ایشان مالک کل جهان می باشند . بر تمام مخلوق تسلط و غلبه دارند . همه عالم از هیبت و رعب شان می لرزد . فرشتگر

۱۰۷- سورة التغريم ، آیت ۲۱۲ .

۱۰۸- انکاف فی الاصول ، کتاب العجۃ ، ص ۲۸۲ ، ج ۱ ، طبع هند .

پیش آنان می آیند چنانکه پیش انبیاء و رسول می آمدند. هیچ کس با ایشان مشابه نیست. ما اینجا بعضی شواهد را از کتابهایشان نقل می کنیم تا عقاید شان روشن شود.

### اُنمه غیب می دانند

شیعه بزرگ و محمدث کلینی در کتاب صحیح کافی تحت باب «آن الائمه إذا شاؤا أن يعلموا علموا» از ابو جعفر نقل می کند که گفت: «امام هر وقت که می خواهد چیزی را بداند، می داند»<sup>(۱۰۹)</sup>. او تحت بابی دیگر نیز می نویسد که اُنمه ساعت مرگ را می دانند و مرگ در اختیار شان هست. ابو بصیر از جعفر بن باقر روایت می کند که گفت: امامی که از غیب و آئنده نمی داند<sup>(۱۱۰)</sup> او بر خلق حجت الله ندارد.<sup>(۱۱۱)</sup>

### خلو در اُنمه

ایشان اُنمه را بالای انبیاء و رسول رسانده اند تا حدیکه مثل مسید الانبیاء و کاهی افضل تر ازو قرار داده اند. این چنین روایت

---

۱۰۹- ایضاً ص ۲۵۸، ج ۱، طبع ایران.

۱۱۰- ای صانی. آیا بعد ازین می توانید بگویید که خطیب بر شیعه افزایزد که ایشان معتقد غیب دانی اُنمه می باشند. حالا بگویید مفتری کیست؟ شما با خطیب ۹ اکنون منصف باشید. خطیب بقول خود راست بود. شیعه دوازده امام را غیب دان و فوق البشر می دانند. حالانکه ایشان خود شان درباره خود این عقیده ندارند. خطیب نیز نوشت: کابینی برای دوازده امام او صاف بیان کرده و ایشان را از مرتبه پسر تا معبودان یونانی در عصر صنیات رسانده (الخطوط العريضة، ص ۱۰، ج ۶).

۱۱۱- الکافی، کتاب الحجه، ص ۲۸۰، ج ۱، ایران.

مفضل بن عمر نقل کرده که امیر المؤمنین اکثر  
؛ من از طرف خدا تقسیم کننده جنت و جهنم می باشم  
نتگان و ارواح و رسولان بر من ایمان آوردن چنانکه  
ن آوردن. من مثل او بارها بر دوش گرفته ام و این  
، پروردگار است . روز قیامت رسول خدا علیه السلام را دعوت  
و لباس می پوشانند ، من نیز دعوت می کنند و لباس  
م . من خویهای نیکو اعطای شده است که قبل ازین بکسی  
ه . من مرگها و بلاها و نسبها را می دانم و کلام من  
ل را فصل می کند . من از لغزشها خود در ابتلا  
شده ام . چیزیکه خائب است از من پوشیده نیست .  
ا. بشارت می دهم و پیام او می رسانم .<sup>(۱۱۲)</sup>

، خصایص مخصوص به علی نیست بلکه بگان ایشان همه  
سام صاحب این اوصاف می باشند . کلینی از عبدالله بن جندب  
ن کند که علی بن موسی (امام هشتم) باو نوشت : اما  
بر روی زمین امنای خدا می باشیم . ما وارث علم مرگها  
عرب و مولد اسلام هستیم . فقط از دیدن می توانیم نشان  
آدم در حقیقت مون است یا منافق . اسی شیعه ما با اسی  
نوشته می شود . خدا برای ما و برای ایشان عهد و پیمان  
ست .<sup>(۱۱۳)</sup>

شتر ازین بر محمد الباقر افشاء زدند که بروایت او علی گفت :

---

ایضاً ص ۱۹۶، ۱۹۷، ج ۱، طبع ایران .  
ایضاً کتاب الحجۃ ، ص ۲۲۴، ج ۱ طبع ایران .

بین شش چیو اعطاشده است . علم الموت و علم البلايا و علم الوصایا و فصل الخطاب و من صاحب الکرات<sup>(۱۱۴)</sup> و غلبه کشورها و مالک عصا و بسم و حیوان می باشم که با مردم حرف می زند<sup>(۱۱۵)</sup> .

بر عکس این همه خدای متعال در کتاب مکم خود برسول خدا علیه السلام فرموده :

”قل لا يعلم من في السموات والأرض الغيب إلا الله“<sup>(۱۱۶)</sup> .  
هکو . آنکه در آسمانها و زمین پوشیده است بجز خدا هیچکس نمی داند .  
نیز فرموده :

”وعنده مفاتیح الغیب لا يعلمها إلا هو“<sup>(۱۱۷)</sup> .  
نzd اوست کلید های غیب ، نمی داند آن را مگر او .  
رسول کریم علیه السلام اقرار کرد و اعتراف نمود و اعلان کرد که من غیب نمی دانم . چنانکه خدا بمن فرموده :  
”قل لا اقول لكم عندي خزان الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لكم اني ملك“<sup>(۱۱۸)</sup> .

۱۱۴- یعنی رجعت إلى الدنيا چنانکه علی اکبر غفاری حلشیه نگار کاف ، تفسیر کرده .

۱۱۵- الکاف فی الاصول ص ۱۹۸ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۱۶- سورة البمل ، آیت ۴۵ .

۱۱۷- سورة الانعام ، آیت ۵۹ .

۱۱۸- سورة الانعام ، آیت ۵۰ .

بکو . ”بشا می گویم که خزانهای خدا بیش من نیست ، من نمی دانم غیب را و نمی گویم من فرشته ام . ”

جای دیگر گفته :

قل لا املك لنفسی نفعاً لا ضراً إِلَّا مَا شاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ  
الغَيْبِ لَا مُتَكَبِّرٌ مِّنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنَى السَّوْءِ، إِنَّ أَنَا إِلَّا نذِيرٌ وَبِشِيرٌ  
لِّقَوْمٍ يَوْمَنُونَ .<sup>(۱۱)</sup>

بکو . مالک نیست من برای خود مود و زیان وا مگر آنچه خدا خواسته باشد . اگر من غیب را می دانستم خیر را بیشتر جمع می کردم و بدی را می نمی کردم . نیستم من مگر بیم کننده و مژده دهنده برای قومی که ایمان آورده .

خدای بزرگ و بپر فرموده :

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيَنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ  
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدَةٍ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِمَا إِرْضَعَتْ  
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .<sup>(۱۲)</sup>

”بی شک نزد خداست علم قیامت و می فرمسته باران را و میداند آنچه در رحمهاست و هیچ کمن نمی داند که فردا چه کسب می کند و نمی داند هیچ کمن که بکدام زمین می میرد . بتحقیق خدا داناست و آگاه .

۱۱۹- سوره الاعراف ، آیت ۱۸۸ .

۱۲۰- سوره لقمان ، آیت ۳۴ .

پروردگار نبی را مخاطب نموده در باره منافقین می گوید :

”وَمِنْ جُولَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرْدَوْا  
عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ، نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنَعْذِبُهُمْ مَرْتَيْنِ - ثُمَّ يَرْدُونَ إِلَى  
عَذَابٍ عَظِيمٍ“.<sup>(۱۲۱)</sup>

”كَسِيْكَه بِيرَامُونَ آنَهَا بَاشَدَ ازْ مَنَافِقِينَ اعْرَابٍ وَأَهْلَ مَدِينَه  
كَه بِرْ نَفَاقَ بازْ گَرْدِيَدَنَدْ، شَهَا نَمَى دَانِيدْ. مَا اِيشَانَ رَا مَى  
دَانِيمْ. مَا آنَانَرَا دُوبَارْ عَذَابٍ خَوَاهِيمْ كَرْدْ. بَسْ بِرْ گَرْدِانِيدْ  
مَى شُونَدْ سَوَى عَذَابٍ بَزَرَگْ.

خَدَا نَبِيَّ<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> رَا در باره مَنَافِقَانَ كَه اِجازَتْ مَى خَوَاستَندَ كَه ازْ  
غَزَوَه تَبُوكَ عَقْبَ بِمَانِندَ، كَفَتْ :

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمْ اذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الظَّنُونَ  
وَتَعْلَمُ الْكَاذِبُونَ.<sup>(۱۲۲)</sup>

”عَفَوْ كَرْدَ خَدَا ازْ توْ. چَرا اِجازَتْ دَادِيَ آنَانَرَا تَا آنَكَه ظَاهِرَ  
مَى شَدَ مَرْ تَرَا آنَكَه رَامَتْ كَفَتَنَدْ وَ آنَكَه درَوَغْ كَفَتَنَدْ.

این است که خدای بزرگ و برتر گفته و آنست که یهودیان  
تَخْلِيقَ كَرْدَنَدْ و رَوَاجَ دَادَنَدْ با اینکه خَدَا در کَتَابِ مُجَدِّد تَصْرِيْعَ  
مَى كَنَدْ کَه هَيْجَ كَسَ ازْ مَخْلُوقَ حَتَّىٰ رَسُولَانَ و سَيِّدَ الْمَرْسُلِينَ عَلَمَ  
غَيْبَ نَمَى دَانَسَتَنَدْ و این مَرْدَمَ مَى گَوِينَدْ کَه بِرْ آنَه شَيْجَ چَيْزَ  
پَنْهَانَ نِيمَتْ.

۱۲۱- سورة التوبه، آیت ۱۰۱.

۱۲۲- سورة التوبه، آیت ۴۲.

خدا در باره پیشوای انبیاء می گوید که او مالک نیست  
مود و زیان را برای نفس خود مگر اینکه هرچه خدا اراده کند  
لیکن ایشان علی را قسم جنت و دوزخ قرار می دهند و او را  
برتبه ای می وسائند که او از انبیاء و مرسیین برایش میثاق  
می کیرد .

برور دگار متعال علم الساعت ، نزول باران ، ساعت مرگ را  
با خود تخصیص کرده است . و لیکن شیعه ها این خصایص را به ائمه  
خود شان اعطا می کنند . خدا در باره سید آدم نقی می کند که  
او منافق را از مؤمن نمی شناسد و نمی دارد و لیکن شیعه گویند  
که ائمه حقیقت ایمان و نفاق صدم را می دانند .

نکاه کنید به دین خداوندی که بر محمد مصطفی ﷺ نازل شد  
و دین این صدم که یهودیها و مجموعی ها با ایشان القا کردند .  
ملاحظه کنید تفاوت و دوری هر دو . شیعه ها فقط باین اکتفا نمی  
کنند بلکه اهانت انبیاء و تمجید ائمه خوششان می آید و یکی را از  
دیگری ارفع قرار می دهند .

کلینی از پویف التار روایت می کند که گفت : ما در معیت  
ابو عبدالله در حطیم کعبه با چندی از صدم شیعه بودیم . ابو عبدالله  
گفت : بر ما نکاه جاسوسی هست . ما همچ و راست نکاه کردیم ولی  
کسی را ندیدیم و گفتیم : بر ما هیچ جاسوسی نیست . سو گند برب  
کعبه و بنا کننده آن سه مرتبه گفت : اگر موسی و خضر می  
بودند ، بشما آگاه می کردم که من از آنها اعلمتر می باشم . من  
با ایشان اطلاع می دادم در باره چیز ها که پیش چشیده ام نیست ، زیرا

که ایشان از گذشته آگاهی داشتند و از حل و آئنده تا روز قیامت آگاهی نداشتند. (۱۲۳)

و او نیز روایت می کنند که گفت : من هو چه در آینه‌ها و زمین و در جنت و جهنم هست ، می دانم و از گذشته و آینده باخبر هستم. (۱۲۴)

این است دروغ و اهانت بزرگ صریح و بزرگتر ازان هم است که ایشان روایات دروغی برای فضیلت آنها و اهانت انبیاء جعل کرده اند ، چنانکه از جعفر نقل شده که او خود را از خضر و موسی افضل تر می شمرد و از دیگران روایت شده که شیعه‌ها آنها خود را از خاتم النبیین اولی می گویند.

مصنف البصائر از ابی حمزه روایت کرده که او گفت : من ابو عبدالله را می شنیدم که می گفت : بتحقیق او از مامت که نکته‌ای بگوشهای او می اندازد و از مامت که در خواب او الهام می آید و صدا را می شنود و مثل صدای زنگیر که در طشت می افتد ، و او از مامت که می آید در صورت بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. (۱۲۵)

از ابی رافع روایت می کند و او درباره فتح خیر شرح می دهد و بیان می کند که چون علی حرکت کرد ، من با او بودم . چون صبح فتح شد ، او در میان مردم ایستاد و دیر تر توقف نمود . مردم

۱۲۳- الکاف فی الاصول ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۴- الکاف فی الاصول ، باب آن الامه يعلمون علم ما کان و آن لا يفتن

علیهم الشی ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۵- بصائر الدرجات ، باب ۷ ، ج ۵ ، طبع ایران .

فتند: به حقیق با خدا راز و نیاز می کند. چون یک ساعت گذشت، شهری را که فتح نموده بود، حکم بتاراج آن کرد. ابو رافع گفت: ذبی کریم علیه السلام آمد. گفتم، علی در میان مردم توقف نمود چنانکه شما فرموده بودید. گفت: بعضی می گویند که خدا با او راز و نیاز کرد. گفت: آری، ای ابی رافع، بے شک خدا روز طائف و روز تبک و روز حنین با او راز و نیاز کرد. <sup>(۱۶۶)</sup>

این هم از ابی عبدالله روایت شده که رسول خدا علیه السلام با هل طائف گفت: من بشما مردی را می فرمسم مثل خود که خیبر از دست او تسخیر خواهد شد. شمشیر او شدت دارد و مردم او را گرامی دارند. چون صبح شد، علی را صدا کرد و گفت: به طائف حرکت کن. خدا نبی را فرمود: شما بعد از علی حرکت کنید. پسون رسول خدا علیه السلام نزد او رسید، علی مرکوه رسیده بود. رسول خدا علیه السلام با او گفت. استقامت کن و ما مثل صدای نیزه را شنیدیم. از رسول خدا علیه السلام پرسیدیم که این صدا از کیست. گفت: خدا با علی راز و نیاز می کند. <sup>(۱۶۷)</sup>

جای تعجب است برای مردم چه طور در گمراهی افتادند و تابع دیگه از ختم نبوت انکار کردند زیرا که افراد می کنند که فرشتگان بزرگ مثل جبرئیل و میکائیل بر ائمه ایشان نازل می شدند و بهمین علت قرار می دهند که ائمه بر انبیاء فضیلت دارند. اینکه مید نعمت الله الجزايری در کتاب خود ذکر می کند:

۱۶۶- بصائر الدرجات، باب ۱۶، ج ۸.

۱۶۷- ایضاً باب ۱۶، ج ۸.

بدانید که هیچ خلاف نیست میان اصحاب ما که نبی کریم ﷺ  
بر دیگر تمام انبیاء شرف دارد از روی اخبار متواتر ولی میان ما  
اختلافی هست بر افضلیت علی و ائمه بر انبیاء سوای جد ایشان .  
بعضی برآیند که انبیای اولوالعزم بر ائمه فضیات دارند و بعضی  
با ایشان برای مری باشند و اکثری از متأخرین ائمه را افضل تو از  
انبیای اولوالعزم قرار می دهند و همین درست است .<sup>(۱۲۸)</sup>

اما قول ”ما سوای جدشان“ محض تعارض گفته شده و گرنه  
ایشان ائمه را افضل تر ازو می شارند ، چنانکه ما از کتابهایشان  
نقل کردیم و چنانکه ملا مهد باقر مجلسی در کتاب خود ”بحار الانوار“  
روایت دروغی منسوب به نبی ﷺ آورده . رسول خدا ﷺ به علی  
گفت : ای علی ، شما آن چیز را مالک هستید که من مالک  
آن نیستم . فاطمه همسر شاهست و من مثل او همسر ندارم . شما ازو  
دو پسر دارید ، من مثل آنها ندارم . خدیجه مادر زن شاهست و من  
مثل او مهربانی ندارم . جعفر برادر شاهست و من مثل او برادر  
ندارم . فاطمه هاشمیه و سهاجره مادر شاهست و من مثل او مادر  
ندارم .<sup>(۱۲۹)</sup>

شیخ ایشان مفید <sup>(۱۳۰)</sup> از حدیفه روایت کرده که او گفت :  
نبی این طور فرمود . آن شخص را دیدید که روپروری من آمد ؟  
گفت : آری . رسول خدا ﷺ گفت : آن ملکی است که هرگز پیش

۱۲۸- الانوار النعمانیه از مید نعمت الله الجزائری .

۱۲۹- بحار الانوار ، کتاب الشهادة ، ص ۵۱ ، ج ۵ ، طبع ایران .

۱۳۰- او مهد بن مهد بن نعیان بن عبدالسلام البغدادی ملقب به مفید است .  
در قرن هنجم از مهتران شیعه بود .

از قیامت سوی زمین نخواهد آمد . از خدای بزرگ و برهنگ اجازه  
خواهد طلبید تا بر علی سلام گوید - پس او را اجازت خواهد داد  
و بر او سلام خواهد کرد .<sup>(۱۲۱)</sup>

دروغیافی های این مردم و غلو در تمجید آنها را ملاحظه کنید  
تا حدیکه برای کسر شان نبی ﷺ باکی ندارند و آنها خود شان را  
از نبی ﷺ ارفع می شارلند .

اینک روایت مجعلول دیگر که مفید از ابی اسحاق و او از پدر  
خود روایت کرده ... "ما در معیت چندی از اصحاب با نبی کرم  
ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی طالب از طرف پیششان آمد . رسول  
خدا ﷺ فرمود : اگر کسی خواهد که آدم در خلقت ، نوح در  
حکمت و ابراهیم در حلم به بیند ، او باید علی بن ابی طالب را به  
بیند .<sup>(۱۲۲)</sup> وقتیکه علی و اولاد او باین مقام بودند چنانکه شیطان  
با یشان القا کرده ، پس ایشان خواستند که آنانرا نیز مالک این جهان  
و آن جهان بگردانند ، لور آ آنانرا هان طور گردانیدند . چنانکه  
کلینی در "صحیح" خود تحت باب "إن الأرض كهان للامام" از  
ابی عبدالله روایت کرده که او گفت : تحقیق این جهان و آن جهان  
برای امام است . هر طور که می خواهد این را می دارد و بهر که  
می خواهد می دهد .<sup>(۱۲۳)</sup>

---

۱۲۱- الامالی از مفید ، مجلس الثالث ، ص ۲۱ ، طبع الثالث ، مطبع  
حیدریه ، نجف .

۱۲۲- الامالی ، مجلس ثانی ، ص ۱۵ ، ۱۶ ، طبع نجف .

۱۲۳- الكاف فی الاصول ، ص ۴۰۹ ، ج ۱ ، طبع ایران .

او از عبدالرحمن بن کثیر و او از جعفر بن باقر روایت می کند که او گفت: ما والی امور الہی، خزانه دار علم الہی و راز دار و هی خداوندی می باشیم. <sup>(۱۲۴)</sup>

از باقر روایت کرده که او گفت: ماخزانه دار علم خداوندی، ترجان و حی خداوندی می باشیم و برای هرچه بزرگی زمین است و ورای آسمان است، دلیل رسم می باشیم. <sup>(۱۲۵)</sup>

درباره فوق البشر مباحثه امهم روایات دروغی و قصه های نادرستی و داستانهای خنده آوری گوناگون هست که آنانرا با آن مرتبه می رساند که میان خدا و ایشان هیچ لرق باق نمی ماند و این است که جزائری از بررسی روایت کرده. بررسی در کتاب خود واقعه خیر را این طور توصیف کرد: چون فتح خیر بر دست علی واقع شد 'بعد قتل صاحب' جبرئیل نزد نبی کریم علیه السلام آمد شادمان و فرحان. رسول خدا علیه السلام از بن شادمانی از وسوآل کرد. او گفت: ای رسول خدا علیه السلام، چون علی برای قتل صاحب شمشیر را بلند کرد، خدای پاک اسرائیل و میکائیل را حکم کرد که دمت او را در هوا بگیرید تا به تمام قوت نزارد. با وجود این جلوگیری، شمشیر او را دو قسمت کرد و همچنین امپ او را دو لخت کرده تا طبقات زمین رسید. خدا بن گفت: ای جبرئیل، زود برو زیر زمین و شمشیر علی را قدمخون کن تا به گاو زمین نفرماد و زمین را نبرگرداند. من رفتم و آنرا ساکن کردم. بر هال من

بار هفت شهر توم لوط بود که از هفت کشتو برقندم و بر یک  
بر بال نهاده نزدیک باشان بودم و تا صبح برای حکم خداوندی  
انتظار کشیدم تا اینکه خدا برگرداندن آن حکم کرد. من این بار  
را از شمشیر علی منگین تر ندیدم. و این منگینی تا امروز همان  
طور است. چون قلعه مسخر شد و زنان ایشان اسیر شدند، دران  
میان صفیه دختر حاکم قلعه بود. پیش نبی کریم علیه السلام آوردند.  
بر چهره او اثر درماندگی سفر بود. نبی سبب او پرسید. گفت:  
چون علی نزد قلعه رسید و آنرا بتنک گرفت و نزد یکی از بروج  
رفت، آنرا جنبش داد. تمام حصار در حرکت آمد و هرچه بالای  
آن بود پائین افتاد. من روی تخت خود نشسته بودم و هر که از  
بالا فرود آمد بر تخت من رسید. نبی به صفیه گفت: چون علی  
غضب ناک شد و حصار را جنبش داد، خدا هم غضبناک شد.  
تمام آشناها را بذرزه افگند تا اینکه فرشتگان بیعنای شدند و بر روها  
افتادند و شجاعت ربانی کفایت کرد. اما در باب خیر حکایت این  
است که چهل کس، وقت شب، در دفاع آن معاونت می کردند.  
چون علی در قلعه وارد شد، از جهت کثرت استعمال سپر بکار برد و در دست  
او پرید. او دروازه را برکند و آنرا بجای سپر بکار برد و در دست  
او بود که قلعه مفتوح شد. <sup>(۱۴۶)</sup>

اینک این مردم و اینک عقایدشان. خدا ما را ازان در  
پناه خود دارد. خدای بزرگ و برتر هرچه گفت حق گفت:  
یضاھیوں قول الذین کفروا من قبل . قاتلهم الله انی یؤفکرن».  
»قول ایشان بکفار ہشیان مشابه است. خدا هلاک کند آنانرا  
که چرا دروغ می بازند.

## باب دوهر

# شیعه و قرآن

یکی از اختلافات مهمی که میان اهل سنت و شیعه واقع شد درباره قرآن مجید است. همه اهل سنت مثل جمهور مسلمین ایمان دارند که قرآن مجید بر نبی مهد ما علیه السلام نازل شد و این کتاب آخری است که از طرف خدا به کل سدم فرستاده شد و دران هیچ تغییر و تبدل نشده است و تا روز قیامت دران هیچ تغییر و تحریف نمکن نیست. این کلام میان دو کنار کتاب موجود است. خدا حفظ و صیانت آنرا از هر قسم تغییر و تحریف و کمی و بیشی بعهده خود گرفته است. بر عکس آن کتب قدیم سابق مثل صحیف ابراهیم و موسی و زبور و انجیل و دیگر بعد از وفات رسول از کمی و بیشی محفوظ نیستند ولیکن از وقتیکه قرآن نازل شد، خدای پاک و ازرگ درباره او گفت:

”اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَاَنَا لَهُ لَحْفَظُونَ“.<sup>(۱)</sup>

ما این ذکر را نازل کرده ایم و خود مان محافظ آن هستیم.

و نیز گفت:

۱- سورة العجیب: آیت ۹.

”إن علينا جمعه وقرآنها ، فإذا قرأناه فاتبع قرآنها ، هم أن  
علينا بيانه“.<sup>(۲)</sup>

”بعمله ماست جمع کردن و خواندن آن . چون ما آنرا  
خواندیم ، بیرو شو خواندنش را . پس بیان کردن آن نیز  
وظیفه ماست“.

و گفت :

”لَا يَا تِيْهُ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ“.<sup>(۳)</sup>  
باطل از پس و پیش داخل خواهد شد ، خدای دانا وستوده  
آنرا نازل کرده .

بر حفظ و نگهداری قرآن ایمان نداشتن منجر به انکار قرآن  
و تعطیل شریعتی می باشد که رسول خدا ﷺ با خود آورد . چون  
در آیات قرآنی احتمالی بیفتاد امکان تبدیل و تحریف دران پیدا شد .  
چون احتمال واقع شد اعتقاد و ایمان نیز باطل شد . ایمان باقین  
است نه باطن و احتمال .

همیشه بر این قرآن کریم که پیش مردم موجود است و از  
طرف خداوند متعال حفظ است ، ایمان ندارند . ایشان مخالف تمام  
فرق و مذاهبه اسلام می باشند و از تمام نصوص صحیح که در  
قرآن و سنت وارد شده ، انکار می درزنند . و از هر چیز که دال  
بر عقل و مشاهده است ، اعراض می کنند . باعث مکاکره می کنند  
و صواب را ترک می کویند .

۲- سورة القيامت : آیت ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ .

۳- سورة حم السجدة : آیت ۴۲ .

و همین لست اختلاف حقیقی اساسی میان اهل مفت و شیعه و تعبیر درست این است<sup>(۶)</sup> که آدم نمی تواند مسلمان باشد حتی

پنجم - سید محمد الدین الخطیب در رساله خود "الخطوط العربیضه" هرچه گفته است، راست گفته، قرآنیکه می توانه برای اعتماد و یکاگر ما و ایشان مرجع جامع باشد و قرآنیکه نزد ما و نزد مردم موجود است، از روی اعتقاد شان تحریف شده و تبدیل باشند و ناقص است. برای امثله ملاحظه کنید همین رساله به صفحات ۱۶، ۱۷، ۴۸ از صفحات ۴۸ تا ۵۲ باشد انکار کرده که شیعه قرآن را تحریف شده و تغییر پاقته می دانند ولی برگفته خود مندی لیاورده؛ اول - لطف ائمه صافی نمی توانسته است که از اصل هیarat‌های شیعه را انکار کنند که خطیبی برای اثبات عقیده تحریف و تغییر قرآن از کتب شیعه آورده است مثلاً تنوانته است کتاب‌ها حاجی میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی را انکار کنند که شیعه بر قدر و منزلت و علو مقام او اعتقاد دارند.

دوم - صافی در کتاب خود بعضی عبارات را نقل کرده که دلالت می کند بر هتیه شان در تحریف قرآن :

سوم - این شیعی شیعه در آخر استدعا نموده که باید این موضوع را قشیر کنید، زیرا که مندی پدست مستشرقین می آید که بگویند: قرآنیکه مسلمانان بر حفظ و حفایه آن ادعای دارند، نیز مثل توراء و انجیل اختلافاً دارد. قول او گویا اعتراف و اقرار این جرمیه است و لیکن این مسأله واضح است و بحث مفصله می آید.

چهارم - صافی در مبحثی از قرآن هیچ مندی از دوازده امام می آورد که دلالت کند بر اعتقاد عدم تحریف قرآن. حالاتکه خطیب دو روایت از این دو امام نقل کرده که دلالت بر هتیه تحریف و تغییر قرآن میکند. ای صافی. اکنون چندی از احادیث و روایات از کتابهای شما می آریم تا شیعی فکر درباره هتیه اینچه از قرآن نماند و شما انکار می کنیده از روی تفیه و فریب دادن مسلمانان.

ایمان داشته باشد که قرآنیکه رسول خدا علیه السلام تبلیغ کرده از حکم خدای عز و جل بوده است - انکار از قرآن گویی انکار از رسول است .

این است اصل متن از *كتاب الکاف ف الاصول* ، مصنفه کابینی که محدث بزرگ شیعه هاست و نزد ایشان مثل امام بخاری است که نزد مسلمانان است و این عبارت دلالت می کند بر عقیده ایشان درباره قرآن . هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که او گفت : قرآنیکه جبرئیل به مهد آورد ، دارای هفده هزار آیت بوده .<sup>(۴)</sup> در حالیکه معروف این است که عده آیات قرآن بالغ به شش هزار می باشد یا چندی بیشتر ازان - مفسر شیعه طبری در تفسیر خود تحت آیتی از سوره دهر می نویسد که عده کل آیات قرآنی شش هزار و دو صد و می و شش آیت می باشد .<sup>(۵)</sup>

از بیان بالا متبادر می شود که شیعه مه برابر قرآن دارند و این روایت کاف از ابی نصیر نبز تائید می کند که گفت : من نزد ابی عبدالله رقم و گفتم : قربانت شوم ، من درباره مسأله ای سوال دارم ولی ممکن است کسی دیگر به حرفهای من اگوش دهد . ابو عبدالله پرده ای را که میان خانه خود و خانه دیگر بود ، بروکشید . او اندرون نگاه کرد و گفت : پرس از چیزی که می خواستید . گفتم : شیعه ها می گویند که رسول خدا علیه السلام به

۰- الکاف کتاب فضل القرآن ، باب النوادر ، ص ۶۴ ، ج ۲ ، طبع تهران ۱۳۸۱ .<sup>۵</sup>

۰- تفسیر مجمع البیان از طبری ، ص ۴۰۲ ، ج ۱ ، تهران ۱۳۷۴ .<sup>۶</sup>

علی باب را نشان داد که ازان هزار باب کشوده می شد. گفت: رسول خدا علی را هزار باب نشان داد که از هر باب هزار باب کشوده می شد. گفت: بخدا، این علم است. او لحظه ای زمین را پانگشت کاوید و گفت: بتحقیق آن علم است - ای ابا مهد - نزد ما جامعه است. شما نمی دانید که جامعه چیست؟ گفت. فدایت شوم، جامعه چیست؟ گفت: صحیفه ایست طول او هفتاد ذرع به پیاپی رسول خدا علی. از قلم شگافته نوشته شده و علی خود بست را می نوشتند و آن کتاب همه چیز درباره حلال و حرام دارد و آن هر چیز که مورد احتیاج مردم می باشد حتی دبت جراحات. ابوبکر عبده الله با دست مسوی من اشاره کرد و گفت: ای ابا مهد، آیا اجازه می دهی؟ گفت. فدایت شوم، بنده خدمت شما هستم. هر چه خواهی کن. با دست بن اشارت کرد و گفت: حتی دبت انجکشت! گویا غصب آلود بود. گفت. بخدا، این علم است؟ گفت. بی شک علم است و این تمام نیست. باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت. نزد ما جفر است و ایشان چه دانند که جفر چیست؟ پرسیدم: جفر چیست. گفت: این ظرف آدم است که دران علم انبیاء و علم اوصیاء و علم علمای سابق بنی امرائیل است. گفت: این هم علم است. گفت. یقیناً علم است و این تمام نیست. باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت: نزد ما مصحف فاطمه است و ایشان چه دانند که مصحف فاطمه چیست؟ پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت: این مصحف است که مه برابر قرآن شما است - بخدا دران از قرآن شما حرف واحد نیست.<sup>(۷)</sup>

۷- الکافی، کتاب العجۃ، باب ذکر الصعینة والجفر والجامعه ومصحف فاطمه، ص ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ج ۱، طبع تهران:

صرف نظر ازین که این روایت نواقص و قصه‌های باطل و خرافات دارد، نهامل عقاید شیعه است و درینجا بصراحت گفته که سه چهارم از قرآن موجود حذف و ساقط شده است، قرآن موجود، غیر از شیعه، برای مسلمانان شایان اعتقاد است.

و بعضی از شیعه که بظاهر از تحریف قرآن انکار می‌کنند فقط برای تفیه و فریب دادن مسلمانانست<sup>۴</sup> و گرنه چه می‌گویند درین دو روایت که مهد بن یعقوب الکلیفی نقل کرده، و او باصحاب امر یعنی 'مهدی موهوم' را بواسطت سفرا ملاقات کرده و کتاب الکاف را به‌توسط سفرا باو تقدیم کرده و او پستدید و او لیز زمان 'غیاب کموچک' یافت؟

ایشان چه می‌گویند درین مسأله و منصفان چه می‌فرمایند درین خصوص؟ ای مدادات علما و فضلا، مجرم کیست یا اهل جنایت کیست؟ آنکس که این جرمیه را ارتکاب کند، نگ و عار را کسمب کند یا آنکس که نشان می‌دهد که جرمیه را ارتکاب کردنده یا فطیحت را کسمب کردنده، و این روایات یکی با دولیست بلکه روایات کثیر و احادیث بسیار می‌باشد که دلالت می‌کند و باطلاع می‌رساند که قرآن نزد ایشان از تغیر و تبدل محفوظ نیست. قرآن موجود قرآن شیعه نیست بلکه قرآن ایشان محرف و مختلف است. صاحب بصائر الدرجات از علی بن مهد و او از قاسم بن مهد و او از سلیمان بن داؤد و او از یحیی بن ادیم و او از شریذک و او از جابر روایت می‌کند که ابو جعفر گفت: رسول خدا علیه السلام صحابه را در منی طلبید و گفت. ای مردم، من درمیان شما حریمات

خداوندی را بس می گذارم یعنی کتاب الله و خانواده من و کعبه و بیت الحرام . ابو جعفر گفت : ما کتاب الله را تحریف کردیم . کعبه را انہدام کردیم و خانواده را قتل کردیم و همه این امانت را بیاد دادیم .<sup>(۸)</sup>

آیا چیزی افزون تر ازین هست ؟ بله افزون تر و واضح تر هست که کلینی در کلف روایت کرده : ابو الحسین موسی به علی این سعید نوشت و تیکه او در زندان بود : آن دین را قبول نه کن که از طائفه شما نیست . دین آنانرا دوست مدار که خائنان می باشند با خدا و رسول ﷺ و با امانت خیانت می کنند - آیا شما می دانید که با امانت چه خیانت کردند ؟ کتاب الله که باهشان امانت گذارده شد ، تحریف کردند و تبدیل کردند .<sup>(۹)</sup>

مثل این روایت روایتی است که کلینی نقل کرده از ابی بصیر و او از ابی عبدالله روایت کرده . من باو گفتم .

قول خداوندیست :

”هذا كنابنا ينطق عليكم بالحق“ .

ابن است کتاب ما ، سخن می کند بر شما بحق .

کنت : کتاب نهان نمی کند و ازونطق ممی آید بلکه رسول خدا علیهم السلام با کتاب ناطق است . خدای بزرگ گفته . ينطق (بعینه بمیول) ، گفتم . فدایت شوم ، ما اینطور نمی خوانیم . گفت . بخدا جبرئیل بر

---

۸- بصائر الدرجات ، جزو الثامن ، باب السابع عشر ، طبع ایران

۱۲۸۵

۹- الکاف ، کتاب الروضة ، ص ۱۲۵ ، ج ۸ ، طبع تهران ، ص ۶۱ ، طبع هند .

مهد همین طور نازل کرد ایکن پس ازان در کتاب تحریف کردند»<sup>(۱۰)</sup> این بابویه القمی که شیعه آنرا صدوق می گویند، در کتاب خود روایت می کند از مهد بن عمر البغدادی و او از عبدالله بن بشر و او از اصلاح و او از ابی الزییر و او از جابر نقل می کند: من رسول خدا علیه السلام را شنیدم که می گفت. روز قیامت مه چیز یعنی قرآن و مسجد و خانواده شکایت خواهد کرد. قرآن خواهد گفت: ای رب، ایشان مرا تحریف کردند و پاره ہاره کردند<sup>(۱۱)</sup>.

تفسر شیعی معروف به شیخ محسن الکاشی از مفسر کبیر که نزد شیعه یکی از مشابخ مفسرین است، نقل می کند. و او در تفسیر از ابی جعفر روایت می کند که گفت: اگر در کتاب خداوندی چیزی افزون یا کم می شد، خداحق ما را بر دانایان مخفی نمی داشت. چون قائم ما خواهد آمد، قرآن او را تصدیق خواهد کرد.<sup>(۱۲)</sup>

### کیست که در قرآن تحریف و تغییر کرد؟

صریح تر ازین روایتی است که طبرسی در کتاب خود "الاحتجاج" روایت کرده—ابن کتاب نزد تمام شیعه معتمد است— زیرا که دلالت می کند بر عقاید شیعه که درباره قرآن دارند مخصوصاً کینه ای که باصحاب بزرگ و مهاجر و انصار دارند.

۱۰- کتاب الروضة من الكاف، ص ۵۰، ج ۸، طبع تهران، ص ۲۵، ج ۱، طبع هند.

۱۱- کتاب الغصال از ابن بابویه القمی، ص ۸۳، طبع ایران ۱۳۰۲، ه۵.

۱۲- تفسیر الصافی از محسن کاشی، المقدمة السادسة، ص ۱۰، طبع تهران.

این حدث شیعه از ابی ذر غفاری روایت می کند : چون رسول خدا علیه السلام وفات کرد ، علی قرآن را جمع کرد و پیش مهاجرین و انصار آورد و هر چه رسول خدا علیه السلام وصیت کرده بود ، تقدیم نمود . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، بر صفحه اول مختنان فضیحه آمیز درباره مردم مندرج بود . عمر بر جست و گفت : ای علی ، آن چیز آورده اید که برای ما هیچ فائمه ندارد . علی آنرا گرفت و مخصوص شد . پس زید بن ثابت آمد که قاری قرآن بود . عمر باو گفت . علی قرآن را آورد که دران فضیحه های مهاجرین و انصار است . می خواهیم قرآنی را تالیف کنیم و ازان آن بخش را ساقط کنیم که فضیحه و هتک مهاجرین و انصار دارد . پس زید آمد و گفت . از روی خواهش شما قرآنی را تالیف نموده ام و اگر علی آن قرآن را کشف کند که او تالیف کرده بود ، آیا هر چه شما بعمل آوردید ، باطل تمی شود ؟ عمر گفت . پس تدبیر چیست ؟ زید گفت . شما این را بهتر می دانید . عمر گفت : غیر ازین تدبیری نیست که او را بکشیم و راحت باشیم و برای قتل او از دست خالد بن ولید تدبیری اندیشیدند و لیکن موفق نشدند . چون عمر خلیفه شد از علی پرسیدند . اگر این قرآن را پیش آنان بردید ، با کمک همدیگر تحریف خواهند کرد . عمر گفت . ای ابا الحسن ، اگر تو همان قرآن را بیاوری که پیش ابی بکر آوردی تا برآن اتفاق کنیم . گفت : افسوس ، مساله این نیست من قرآن را پیش ابی بکر بدم تا بر شما حجت باشد و روز قیامت مکویید که ما ازین بی خبر بودیم یا بگویید که پیش ما آن

قرآن نیامد که آنرا مس نمی کنند مگر مردم هاک و اوصیای فرزند من . عمر گفت : آیا برای اظهار آن وقت معلوم است ؟ علی گفت : چون از اولاد من (قائمه) بظهور خواهد آمد ، اظهار خواهد کرد و مردم برآن عمل خواهند کرد .<sup>(۱۰)</sup>

منصف کجاست ؟ و عادل کجا ؟ قائلین حق و صدق کجا می باشند ؟ اگر عمر فاروق<sup>(۱۱)</sup> این چنان بوده که اینان گمان می کنند ؟ پس از میان صحابه امین و راست باز و محافظ قرآن و سنت کیست ؟ چه می گویند داعیان اتحاد شیعه در بلاد اهل السنة و چه می گویند حامیان پرثیور وحدت ملی ، آیا اتحاد و یکانگی ممکن است بر ترک گفتن عمر و اصحاب بزرگ ما ، امینان ابلاغ رسالت رسول امین و ناشران دعوت او و مجاهدین راه خدا و عاملین دین ؟

آیا هیچ کس از اهل سنت درباره علی و اولاد او این چنین اعتقاد دارد چنانکه شیعه درباره قائدین ملت یضا و خلفای راشدہ ثلاثه ابی ہکر<sup>ؑ</sup> و عمر<sup>ؑ</sup> و عثمان<sup>ؑ</sup> و دوستداران و اتباع آنها دارند ؟ معنای این تنبیه خداوندی چیست ؟ ایها المسلمون ولا تنازعوا فتشلوا تذهب ریحکم (ای مسلمانان باهم نزاع نکنید . تبل خواهید شد و باد شما از دست خواهد رفت .

آیا این قصد دارید که ما عقاید خود را ترک گوییم و از حفظ آن آبروی اسلاف خود اغماض کنیم که برادران شیعه پیش ازین ریخته اند و آن زخمها را فراموش کنیم که بر دلهای ما

وسیله است و خواهای ما را اذیت نک کرده است.

آیا این است دعوت تقرب میان شیعه و اهل سنت ! ما شما را گرامی می داریم . شما بنا اهانت می کنید . ما شما را تعظیم می کنیم . شما ما را ذلیل می کنید . ما خاموش می مانیم و شما دشنام می دهید . ما اسلاف شما را محترم می داریم و شما اسلاف ما را تحقیر می کنید . درباره بزرگان شما احتیاط می ورزیم . شما درباره اسلاف یاوه مرأی می کنید . درباره علی<sup>رض</sup> و اولاد او از سخن ناخوش اجتناب می کنیم و شما ابوبکر<sup>رض</sup> و عمر<sup>رض</sup> و عثمان<sup>رض</sup> و اولاد ایشان را دشنام می دهید . به بینید این قسمت چه ناقص و ظالمانه است .

این چنین روایت جعلیست که طبری از ائمه نقل کرده و روایت دیگریست از احمد بن محمد بن ابی نصر در بخاری شان یعنی 'الكاف' که ابوالحسن پیش ما مصیحی آورد و گفت : باین نگاه کنید . من آنرا وا کردم و خواندم "لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... " و دیدم که اسما هفتاد کس از قویش با اسما پدرشان درج است ؟ گفت : پیام فرمیست که ابن قرآن را بمن آرید .<sup>(۱۴)</sup>

کمال الدین البعرانی در شرح نهج البلاغه مطاعن شیعه بر عثمان بن عفان را نقل کرده . یک از انها ازین قرار است : او صدم را بر قرأت زید بن ثابت متفق کرد و دیگر قرآنها را بسوخت . و قرآنی را که بی شک 'منزل من الله' بود باطل گردانید .<sup>(۱۵)</sup>

۱۴- الکاف فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، ص ۶۲۱ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۶۲ ، طبع الهند .

۱۵- شرح نهج البلاغه از مبسم البعرانی ، ص ۱ ، ج ۱۱ ، طبع تهران .

سید نعمت الله الحسینی در کتاب خود 'الانوار' گفت: از احادیث بر می آید که فقط امیر المؤمنین قرآن را تألیف نمود که مطابق وحی بود.<sup>(۱۶)</sup>

حدیث شیعی دیگر این روایت را تاکید می کند که محمد بن یعقوب کلینی از جایز الجعفی روایت کرده. شنیدم ابا جعفر را که می گفت: هر کس که از مردم ادعا می کند که او تمام قرآن را همچنان که نازل شده جمع آورد، دروغ گوست. فقط علی بن ابی طالب و بعد او ائمه آنرا همچنان جمع کردند و حفظ نمودند که نازل شده بود.<sup>(۱۷)</sup>

### مصحف ازد کیست

آن قرآن کجاست که خدا بر محمد علی<sup>علیه السلام</sup> نازل کرد و علی بن ابی طالب آنرا جمع کرد و حفظ نمود؟ در جواب آن حدیث از سالم این مسلمه می آرزو که کلینی روایت کرده است. او گفته: شخصی بهش ابی عبدالله کلماتی از قرآن خواند که معمولاً مردم آنطور نمی خوانند. ابو عبدالله گفت: ازین قرأت خود را باز دار و همان قرأت مردم را بخوان تا ظهور قائم (امام دوازدهم). چون قائم بظهور خواهد آمد و کتاب خداوندی را بطريق خود خواهد خواند و قرآنی را بیرون خواهد آورد که علی نوشته است. بعد اضافه

۱۶- الانوار النعمانية فی بیان معرفة النشأة الانسانیة از سید نعمت الله الجزائری.

۱۷- الکاف فی الاصول ، کتاب الحجۃ ، باب إن لم یجتمع القرآن كله إلا إلی ائمه ، ص ۲۲۸ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کرد و گفت : چون علی از نوشتن فارغ شد و پیش مسدم آورد و گفت : اینک کتاب الله چنانکه بر مده نازل شده بود . من از دو لوح جمع آوری نمودم . گفتند : پیش ما مصحف جامع است و احتیاجی بقرآن شا نداریم . گفت : لیکن بخدا پس ازین روز شما هرگز آنرا خواهید دید . بتحقیق بر من واجب است که شما را آگاه کنم که من آنرا جمع کردم تا شما بخوانید .<sup>(۱۶)</sup>

بهمن جهت شیعه عقیده دارند که مهدی موعود در سردارب داخل شد و مادام همین جاست . واین مصحف با اوست . او وقت خروج ازین سردارب مصحف را نیز بیرون خواهد آورد ، چنانکه شیخ الشیعه ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی (م - ۵۸۸) در مقدمه کتاب خود «الاحتجاج علی اهل اللجاج» برای معرف روایات که دران آورده ، می گوید : اکثری از احادیث که درین کتاب آورده ام ، مستند می باشد و متفق علیه است و بدلایل عقلی صحیح است و میان مخالف و موافق شرکتب سیر شهرت دارد .<sup>(۱۷)</sup>

این طبرسی در کتاب خود بیان می کند : چون امام مهدی موعود بظهور خواهد آمد ، سلاح رسول خدا علیه السلام و شمشیر ذوالفقار با خود داشته باشد (نمی دانم در زمانه را کت ها و بیمها با این سلاح چه خواهد کرد ؟ خدا را بما اطلاع دهید) . پیش شما صحیفه ای می باشد که دران اسای شیعه مندرج است که تا روز قیامت بوده اند و نزد او جامعه باشد که طول او هفتاد ذرع است .

۱۸- الکاف فی الاصول ، کتاب الحجه ، باب إن لم يجع القرآن كله إلا الامنه ، ص ۶۳۳ ، ج ۲۰ ، طبع تهران .

۱۹- الاحتجاج از طبرسی ، مقدمه الكتاب .

و هر آن چیز را دارد که مورد احتیاج مردم است و نزد او جفری بزرگ و کوچک می باشد که دارای ہوست گومفندیست که برآن تمام علوم درج است حتی 'دیت جراحات' و حتی یک جلد و نصف جلد و مه ہکم جلد . . . و نزد او مصحف فاطمه نیز می باشد .<sup>(۲۰)</sup>

هرچه کاینی روایت کرده است ، در 'کاف' نیز مثل این از عده اصحاب و از سهل بن زیاد و از محمد بن سلیمان و از ابی الحسن آورده شده است . او نقل کرده ، من باو گفتم : فدایت شوم ، ما آیات وا می شنیم که پیش مانیست و از شما نشینیده ایم و این چنین خواندن نمی پسندیم . آیا خطأ کار هستیم ؟ گفت : خوانند چنانکه آموختیم . پس لو نزد شما خواهد آمد که شما را خواهد آموخت .<sup>(۲۱)</sup>

مثل این روایت است که صید نعمت الله الحسینی الجزائری حدث شیعه شاگرد علامه محسن گاشی مؤلف تفسیر شیعی معروف به صاف نقل کرده . او در مقدمه کتاب خود 'الأنوار النعانية فی معرفة نشأة الإنسانية' که در ماه رمضان سنه ۸۹ ه پیاپی و مسانید ، درباره او می گوید که روایات را از آئمه طاهرین . . . با از کتاب رواة گرفته ایم که نزد ما صحیح است ؟ زیرا که در کتب تاریخ اکثر مردم از تواریخ یهود نقل برداشته اند و اغلب آنها دروغهای مفسد و حکایات خشک دارد .<sup>(۲۲)</sup>

این محمد الجزائری در کتاب خود می گوید : دو احادیث

۲۰- الاحتجاج على أهل التجاج ، ص ۲۲۳ ، طبع ایران ، ۱۳۰۲ ه

۲۱- الكاف في اصول ، باب ان القرآن برقع كما انزل ، ص ۶۱۹ ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۹۶۴ طبع الهند .

۲۲- الأنوار از جزائری ، مقدمه الكتاب .

مذکور است که ائمه شیعه خود را حکم می دهند که در نماز و جای دیگر همین قرآن موجود را بخوانند و بر احکام آن عمل کنند تا ظهور صاحب الزمان که این قرآن را از دست مردم بالای آسمان خواهد بود و قرآن را بیرون خواهد آورد که امیر المؤمنین تألیف کرده است . او خواهد خواند و از روی احکام آن عمل خواهد کرد .<sup>(۲۲)</sup>

این است عقیده شیعه که همه اسلامشان اتفاق دارند غیر از چندی که پیششان اعتباری ندارند و آنانکه ازین عقیده انکار می کنند پیش شان هدف دیگر است که آن در بحث می آریم .

نیز انکار ایشان مبتنی بر دلیل و برهان نیست ، زیرا که نمی توانند این احادیث شیعه را رد کنند چنانکه علامه شیعه حسین بن محمد نقی النوری طبرسی در کتاب خود 'فصل الخطاب' فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، ییان می کند و از مید نعمت الله الجزائری نقل می کند . عده آن احادیث که دال بر تحریف قرآن است ، بیشتر از دو هزار است و گروهی از علماء مانند مفید و محقق داماد و علامه مجلسی وغیرهم ادعا دارند که این احادیث محمد تواتر رسیده است .<sup>(۲۳)</sup> و او از جزائری نیز نقل کرده که اصحاب بر صحبت احادیث مستفیضه و متواتره اتفاق دارند که این دلالت می کند بر وقوع تحریف در قرآن .<sup>(۲۴)</sup>

۲۳- الانوار از جزائری ، مقدمه الكتاب .

۲۴- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، از نوری طبرسی ، ص ۲۲۷ ، طبع ایران ، ۱۳۹۸ .

۲۵- فصل الخطاب ، ص ۳۰ .

تفسر شهیر محسن کاشی نیز مثل این گفته است: از تمام این احادیث که از طریق اهل بیت روایت شده، بوضوح پیوست که قرآنیکه میان ما موجود است تماماً آن نیست که بر هدایت الله نازل شده بلکه خلاف آن است که نازل شده و تغییر یافته و تحریف شده است و بسیاری ازان حذف شده امت و نیز بآن ترتیب نیست که منظور خدا و رسول الله بوده.<sup>(۲۶)</sup>

علی بن ابراهیم القمی قدیم ترین مفسرین شیعه است و نجاشی "صاحب وحال معروف" درباره او گفته که او ثقة و معتمد و صحیح المذهب است. او در تفسیر خود که در حقیقت این تفسیر صادقین است. این مفسر در مقدمه تفسیر گفته که در قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و بعضی چیزها خلاف وحی خداوندی موجود است.<sup>(۲۷)</sup>

عالی شیعه که بر تفسیر قمی تعلیقه ای نوشته درباره تحریف قرآن اقوال علماء آورده می گوید، لیکن کلام ظاهر از علمای محدثین از متقدمین و متاخرین مثل کلبی، برق ھیاشی، نهانی، فرات بن ابراهیم، احمد بن ابی طالب الطبری، مجلسی، سید الجزاری، حر العاملی، علامة الفتوی و سید الہجرانی این است که در قرآن نقص افتاده است و ایشان برای اثبات مذهب خود بآیات و روایات تکسک می کنند که اغراض ازان ممکن نیست.<sup>(۲۸)</sup>

این است روایات و احادیث که از ائمه شیعه (معصومین نزد

۲۶- تفسیر الصافی، مقدمه السادسه.

۲۷- تفسیر القمی، مقدمه الكتاب، ص ۵، ج ۱، طبع لطبخ ۱۳۸۶ھ.

۲۸- مقدمه تفسیر القمی، سید طیب الدوسی، ص ۲۳ تا ۲۴.

آنها) روایت شده و در کتب صحیح و معتمد آنها نقل شده و این است آرای کبار ایشان و روایات پیشان که عده آن بقول میرزا نوری بالغ به دو هزار است. پس ازین هیچ شک نیست که شیعه اعتقاد دارند که آن قرآن کریم تحریف شده است که خدا آنرا برای مؤمنین و متنقین هم بطور هدایت و رحمت نازل کرده و هم برای تفکر و تدبیر فرستاده است. خدا درباره قرآن گفته:

”ذلک الکتاب لا ریب فیه“.<sup>(۱۹)</sup>

این کتابیست که دران شک نیست

و نیز گفت:

”لا یاتیه الباطل من بین يدیه ولا من خلنه و تزیل من حکیم حمید“.<sup>(۲۰)</sup>  
و باطل از هس و پیش در نمی آید. نازل شده از خدای دانا و متوده:

”إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحْفَظُونَ“.<sup>(۲۱)</sup>

بتحقیق ما این ذکر را نازل کردیم و نگاه دارندگان آن هستیم.

و نیز گفت:

”إِنَّا عَانَا جَمِيعَهُ وَقَرَآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَابْعَثْنَا فِي أَرْضِنَا شَكَّ بِرْمَاسَتْ جَمِيعَ آورَدَنَ وَخَوَانِدَنَ آنَّ هِسَّ چون

۱- سورة البقرة، آیت ۱۰.

۲- سورة حم سجد، آیت ۴۲.

۳- سورة الحجر، آیت ۹.

۴- سورة النیام، آیت ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰.

خواندی آنرا پس پیرو شو خواندنشی را و بتحقیق برماست بیان کردن او.

و نیز گفت:

”احکمت آیانه ثم فصلت من لدن حکیم خبیر“.<sup>(۳۳)</sup>

این کتابیست که آیاتش حکم گردانیده شده، پس تفصیل داده شده از طرف دانا و آگاه.

و نیز گفت:

”یا بیها الرسول بلغ ما انزل عليك من ربک“.<sup>(۳۴)</sup>

ای پیغمبر! تبلیغ کن هرچه نازل کرده بتو از طرف پروردگار تو.

و نیز گفت:

”وما هو على الغب بضئن“.<sup>(۳۵)</sup>

و او در غیب بخیل نیست.

و نیز گفت:

”و قرآن فرقناه لنقرأه على الناس على مكث ونزلناه تنزيلا“.<sup>(۳۶)</sup>

و قرآن که جدا جدا کردیم تا آنرا بر مردم بخوان بارام و نزله کردیم آهسته آهسته.

و نیز گفت:

۳۳- سورة هود، آیت ۱.

۳۴- سورة المائدہ، آیت ۶۷.

۳۵- سورة التکویر، آیت ۲۴.

۳۶- سورة بنی اسرائیل، آیت ۱۰۶.

”إِنْ فِي ذَلِكَ لَعْبَةٌ لَا وَلِيُّ الْأَبْصَارِ“.<sup>(۳۷)</sup>  
هر آئینه دران عبرتیست برای صاحبان نظر  
و نیز گفت :

”أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْفَالِهَا؟“.<sup>(۳۸)</sup>  
آیا اپشان در قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلهاشان  
قفل هامت .

خدای بزرگ حق گفته :

”إِنْ هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلّٰهِ مَنْ هُوَ أَقْوَمُ“.<sup>(۳۹)</sup>  
بتحقیق این قرآن هدایت می کند باعچه که درست تراست .

### مثالهای تعریف

بعد ازین که ما بشیوتو رساندیم از کتب شیعه معتقد که  
ایشان عقیده دارند که قرآن مجید تعریف شده و تغیر یافته است .  
حالا برای خواننده و بحث کننده مثالهای می آریم از کتب شیعه  
معتبر، از احادیث و تفسیر و فقه و عقاید تا مندی دست دهد برای  
خوانندگان از شیعه که در قرآن تعریف و تغیر واقع شده و روایاتیکه  
آورده ایم از آنده معمومین است که نزد اپشان واجب اتباع  
و اطاعت هستند و از روی جرح و تعدیل بر ایشان اعتراضی نیست  
وازین روایات است که علی بن ابراهیم القمی از پدر خود و او از  
حسین بن خالد درباره آیه الکرمی نقل کرده . ابوالحسن

۳۷- سوره آل عمران ، آیت ۱۳ .

۳۸- سوره مهد ، آیت ۲۴ .

۳۹- سوره بنی اسرائیل ، آیت ۹ .

موسى الرضا (یکی ازدوازده امام) آیة الکرسی را این طور خوانده.  
”اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ وَلَا تَأْخُذْنَا سَنَةً وَلَا نَوْمًا،  
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الْأَرْضِ،  
عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ“<sup>(۱)</sup>

سطر آخر در قرآن مجید موجود نیست ولی آئمہ شیعه اعتقاد دارند که این جزو آیة الکرسی است.

قمی این آیت را آورد: ”لَهُ مَعْقِبَاتٍ مِّنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ  
يُحَفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ“ وگفت: این را پیش ای بده خوانند و او بخواننده گفت: آیا شما عرب هستید؟ چه طور ”معقبات من  
بین يديه“ درست باشد؟ زیرا که عقب در پشت می باشد. شخصی ہرسید: فدایت شوم، این چه طور شد؟ گفت: این آیت این طور  
نازیل شد: لَهُ مَعْقِبَاتٍ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ بَيْنِ يَدِيهِ يُحَفَظُونَ  
بِأَمْرِ اللَّهِ.<sup>(۲)</sup>

اینچاست که ابو عبدالله جعفر (امام ششم) آن شخص را سرزنش کرد که ”معقبات من بین يديه و من خلفه“ خواند و ”من امر الله“ عوض ”بامر الله“ خواند. او گفت: آیا شما عرب هستید؟ این دلالتی است که ابو جعفر خود زبان عربی نمی دانست از روی روایت قمی، یا این کلمه عربی نیست که عرب معناش نمی فهمند. عرب ”عقب“ را بدو معنی بکار می برد. اول برای این که عقب ذیگر می آید، دوم ”برای آنکه بار دیگر می آید“

۴۰- تفسیر القمی، ص ۸۴، ج ۱، تحت آیت الکرسی.  
۴۱- ایضاً، ص ۳۶۰، ج ۱، و همین طور است در تفسیر العیاشی  
والصاق.

وعرب "عقب" را در معنای دوستی بکار می بردند، چنانکه لبید گفته:

حتی تهجر ف الرواح، وهاجه طلب العقب حقه المظلوم  
يعنى بار دگر حمله کرد و بازآمد۔ مسلمان بن جندل گفته است:

إذا لم يصب في أول الغزو عقبا

يعنى بار دگر جنگ کرد.<sup>(۴۴)</sup> او نیز نمی داند که "من" در "من امر الله" بمعنای "بامر الله" بکار می رود چنانکه "من" بمعنای "ها" اکثر در لغت عرب مستعمل است.

قمی نیز تحت قول خداوندی: "واجعلنا للمتقين اماما" نقل کرده: چون این آیت پیش ای عبد الله خوانده شد، گفت: ایشان از خدا چیز بزرگ مسالت نمودند یعنی که ایشان را پیشوای متین کنند. ازو پرمیلنند. ای ابن رسول، این چه طور می شود. گفت: در اصل خدا این آیت را این طور نازل کرده: "واجعل لنا من المتقين اماما".<sup>(۴۵)</sup> کاشی بعد از نقل این روایت اضافه کرد: "وفِ الْجَوَامِعِ مَا يَقْرُبُ مِنْهُ" (تفسیر الصهافی). احمد بن ای طالب الطبری در کتابه خود "الاحتجاج" ذکر کش آورده و کاشی نیز ازو نقل کرده: شخصی از زنادقه از علی بن ای طالب مسئول کرد. او در جواب بعض آیات را تفسیر کرده گفت: ایشان در کتاب ثبت می کنند آن چیز را که خدا نگفته است تا کار بر خلیفه مشتبه مازند. و اضافه کنند پانکه کراحت و فساد

۴۴- لسان العرب، ص ۶۱۴، ۶۱۵، ج ۱، طبع بیروت ۱۹۶۸ء.

۴۵- تفسیر القمی، ص ۱۱۷، ج ۲، مورخة الفرقان.

او ظاهر امت » باز گفت : و برای اظهار فساد شما قول خداوندیست : « وَإِنْ خَفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكحُوهُمْ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ». که مناقن حذف کرده از قرآن ، ذکر آن پیش ازین گذشته و میان قول 'فی الْيَتَامَى' و میان 'نِكَاحُ النِّسَاءِ' اکثری از سه یکم قرآن مشتمل است بر خطابات و قصه ها .<sup>(۴۴)</sup>

کلینی در صحیح خود الکاف از ابی تفسیر روایت کرده که او از ابی عبدالله نقل می کند که این آیت چنین نازل شده : « وَمَنْ يَطْعَمْهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فِي وِلَايَةِ عَلَى وَالْأَئِمَّةِ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا »<sup>(۴۵)</sup> هر کس می داند که « فی وِلَايَةِ عَلَى وَالْأَئِمَّةِ بَعْدِهِ » از قرآن نیست .

کلینی در تفسیر خود تحت آیت « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ » بیان می کند که نزد قرأت اهل بیت آیت ازین قرار است : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارِ بِالْمُنَافِقِينَ »<sup>(۴۶)</sup>

و این روایت غریب ترین همه روایات است که عبدالله بن منان از ابی عبدالله روایت کرده است درباره کلام خداوندی : « وَلَقَدْ عَوْدَنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلَامِهِ وَعَلَى وَفَاطِمَةِ الْحَسَنِ وَالْحَسِينِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذَرِيَّتَهُمْ فَنَسَى » ، ما پیشتر ازین درباره محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد آنها کامات بآدم فرستادیم و لیکن او فراموش کرد ». بخدا همین طور است که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد .<sup>(۴۷)</sup>

۴۴- الاحتجاج ، ص ۱۱۹ ، والصافی ، ص ۱۱ .

۴۵- الکاف العجۃ ، ص ۴۱۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۴۶- تفسیر الکافی ، تحت آیت « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْخَ » ، ص ۲۱۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۴۷- الکاف فی الاصول ، کتاب العجۃ ، باب مفید نکت و نکف من التنزیل فی الولایت ، ص ۴۱۶ ، ج ۱ ، طبع تهران .

موکند برب کعبه که این دروغ است.

تعی تخت آبت "إن تكون أمة هي أربى من أمة" بیان می کند که جعفر بن مهد این آیت را چنان نقل کرده: "إن تكون أمة هي أزى من أنتكم" مردم گفتند: ای این رسول، ما "هي أربى من أمة" می خوانیم. گفت: وای بر "ما اربی" و به انداختن آنها بدست خود اشاره کرد.<sup>(۴۸)</sup>

ابن است روایات زیادی که سوای صحاح شیعه در کتب دیگر هست. بعضی از آنها را این شاه الله تخت عنوان دیگر خواهیم آورد.

### چرا قائل تحریف هستد

در عقیده تحریف قرآن شیعه ها اخراج دارند و از آنها می باشد:

### اهمیت امامت نزد شان

اول این که شیعه عقیده دارند که مسأله امامت شامل عقاید اساسی مت، منکر آن کافر می گردد و معتقد آن مسلم. و این عقیده مثل ایمان بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم است، چنانکه کلینی در "کافی" از ابی الحسن عطار روایت می کند: من ابا عبد الله و آن شنیدم که می گفت: در اطاعت اوصیاء و وصل را شریک کنید.<sup>(۴۹)</sup>

ازین روایت صریح تر و شدید تر نیز کلینی از ابی عبد الله روایت کرده: من او را شنیدم که می گفت: ما هستیم که خدا طاعت ما را فریضه قرار داده است. مردم برای شناسانی ما سعی می

۴۸- تفسیر القی، ص ۳۸۹، ج ۱، این روایت کلینی نیز در تفسیر صافی روایت کرده.

۴۹- کتاب الحجۃ من الكاف باب فرض طاعت الانہم، ص ۱۸۶، ج ۱، تهران.

کنند و از بی خبری خطأ کار می باشند . کسیکه ما را شناخت مون شد و کسیکه نشناخت ، کافر شد و کسیکه ما را نشناخت ، راه را گم کرده است تا وقتیکه رجوع کند بآن هدایت که خدا بصورت اطاعت ما فریضه قرار داده است .<sup>(۶۰)</sup>

از جابر روایت کنند که گفت : من ابا جعفر را شنیدم که می گفت : آنکه خدا را شناخت و امامت ما را از اهل بیت شناخت بتحقیق خدای بزرگ و برتر را می شناسد و عبادت او می کند و آنکس که خدای بزرگ و برتر را نمی شناسد و نه امامت ما را از اهل بیت می شناسد ، او حتماً غیر خدا را می شناسد و عبادت می کند و بخدا او راه گم کرده است .<sup>(۶۱)</sup>

ایشان عقیده امامت را مثل نماز و زکا و روزه و حج قرآن داده اند و اینک محدث شان کلینی در «کافی» خود از ابی حمزه و او از ابی جعفر روایت می کند که گفت : بنیاد اسلام بر پنج نهاده اند . نماز ، زکا ، روزه ، حج و ولایت . هیچ چیز را اعلام نشد مگر ولایت را در روز غدیر .<sup>(۶۲)</sup>

نگاه کنید با این عبارت "ولم يناد بشی" ما نودی بالولایة یوم الغدیر . مفهومش این است که ولایت از چهار اول مهم تر است . کلینی نیز در روایت دیگر که زراره از ابی جعفر نقل کرده تصریح نموده است که بنای اسلام بر پنج چیز نهاده اند : نماز ،

۶۰- کتاب الحجۃ من الکافی باب فرض طاعت الانمیه ص ۱۸۷ .

۶۱- ایضاً باب معرفتہ الامام ، ص ۱۸۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۶۲- الکاف فی الاصول ، کتاب الایمان والکفر ، باب دعائیم الاسلام ، ص ۱۸ ، جلد دوم ، طبع تهران ، ص ۳۶۹ ، طبع هذا .

زکاة ، حج ، روزه و ولایت . زراره گفت : هر سیدم که کدام ازینها  
انفضل تر است ؟ گفت : ولایت انفضل است .<sup>(۵۳)</sup>

اینجا مسئول در ذهن ایجاد می شود . اگر ولایت این مرتبه  
و مقام دارد ، هنچه طور ممکن است که در قرآن درباره نہماز  
و روزه احکامی هست ولی درباره ولایت اثری پیدا نیست . در  
صورتیکه بنظر ایشان ولایت نه فقط وکن اسلام است بلکه بناء  
و مدار اسلام است و بقول ایشان همین منظور میثاقیست که خدا  
با انبیاء کرده است ، چنانکه مؤلف البصائر روایت کرده . حسن  
بن علی بن النعمان از یحیی بن ابی زکریا بن عمرو الزیبات نقل کرده .  
من از پدرم و مهد بن مساعده از قیض بن ابی شیب و او از مهد  
بن مسلم روایت کرده که گفت : من ابا جعفر را شنیدم که می  
گفت که بی شک خدای بزرگ و برتر با انبیاء بر ولایت علی  
عهد و پیمان بست .<sup>(۵۴)</sup>

نمی بینید ! چه طور ممکن است که هیچ ذکری ازین میثاق  
در قرآن مجید و فرقان حمید نباشد ؟ ایشان براین افترا اکتفا  
نکردند بلکه دروغباییها بیشتر ازین نیز دارند . می گویند : ولایت  
 فقط میثاق نیست که با انبیاء بستند بلکه این امانتی بود که  
بر آسمانها و زمین تقدیم نمودند . در ' بصائر ' نیز با استناد روایت  
شده است . امیر المؤمنین گفت : خدا ولایتم را بر اهل زمین  
تقدیم کرد . هر که اقرار کرد ، قریب تر شد و هر که انکار کرد

۵۳- الکاف فی الاموال ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۳۶۸ ، ج ۱ ،  
طبع هند .

۵۴- بصائر الدرجات ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ۱۲۸۵ .

دور تو شد . و عجیب العجائب این است (هناه بخدا) که یولس انکار کرد و خدا او را در شکم ماهی حبس کرد تا آنکه اقرار کرد .<sup>(۵۵)</sup> این است امانت که خدای پاک برایش این قدر اهتمام کرد که هیچ نبی را نفرستاد مگر با ولایت چنانکه مؤلف «البصائر» نیز از محمد بن عبدالرحمن و او از ابی عبدالله روایت کرده که ولایت ما ولایت خدامست که او هرگز نبی را نفرستاد مگر با ولایت .<sup>(۵۶)</sup> خدا ازین چهت این اهتمام را کرد تا هر مؤمن بر آن ایمان آرد ، حتی فرشتگان نیز در آسمان بر آن ایمان آوردنند . ایشان ایمان آوردنند چنانکه ادعا کنند و گمان دارند . مؤلف «البصائر» آورده : احمد بن مهدی بنا نقل کرد و او از حسن بن علی بن فضال و او از مهدی بن الفضیل و او از صباح الکنائی و او از ابی جعفر نقل کرد و گفت : بخدا در آسمان هفتاد نوع از فرشتگان می پاشند . اگر اهل زمین مجتمع شوند تا عده نوع را بشارند ، نتوانند شمرد ، ایشان بر ولایت ما ایمان دارند .<sup>(۵۷)</sup>

آیا معقولیت دارد که چیزی باین اهمیت و حیثیت باشد و خدا آنرا در کلام خود بیان نکند ، مخصوصاً درین صورت که هیچ عبادت و اعتقاد درست نمی باشد مگر با داشتن آن عقیده . کلیین همین چیز را از فرق صادق نقل می کند که او گفت : اسلام سه پایه<sup>(۵۸)</sup> دارد : نماز ، زکاة و ولایت . هر یکی بدون مصاحبت دیگر

۵۵- بهائی الدویجات ، باب ۱۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۶- ایضاً ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۷- ایضاً ، باب ۶ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۸- سه پایه - اصل کلمه اذانی جمع اثناه است - پاره های منک که دیگر را بر آن می گذارند و عده آن لا اقل سه میباشد -

درست نمی شود .<sup>(۹۹)</sup>

کلینی نیز از مهد ہن فضل و او از ابی الحسن روایت کرده :  
ولایت علی در تمام صحیف انبیاء و نیز در قرآن مکتوب است و خدا  
رسولی را نمی فرموده الا با نبوت مهد و وصیت علی .<sup>(۱۰۰)</sup>

چون این مشکلی واقع شد ، برای حل آن مجبور شدند . پس  
گمان کردند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است . عده زیاد از  
آیات و کلمات حذف شده است و صحابه بزرگ و اکابر امت اسلامی  
از روی حسد باعلی و عناد با اولاد او برای بیاد دادن میراث رسول  
حذف نموده اند .

### مثالها

مهد بن یعقوب کلینی از جایز و او از ابی جعفر روایت می کند  
که گفت : پرسیدم : چرا علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین لقب  
دادند ؟ گفت : " خدا خود این لقب را داده ، چنانکه در کتاب  
خود گفته : " وَإِنَّ أَخْذَ رَبَّكَ مِنْ بَنِ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذَرِيتُهُمْ  
وَأَشَهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمِ الْمُتَّبِعُ بِرَبِّكُمْ وَإِنْ مَهْدًا رَسُولًا وَإِنْ عَلِيًّا  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .<sup>(۱۰۱)</sup> و همه کس می دانند که " آن مهد رسولی و آن  
علیا امیر المؤمنین " در کلام خداوندی نیست و شیعه این تهمت  
را گوارا کردند و برای اثبات عقیده ناصره و تاریک دروغی را  
بر خدا بستند .

۵۹- الکاف فی الاصول ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تهران .

۶۰- کتاب الحجۃ من الکاف ، باب فیه تف و جوامع من الروایة فی  
الولایة ، ص ۴۲۷ ، ج ۱ ، طبع هند .

۶۱- ایضاً باب النوادر ، ص ۴۱۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۴۳۱ ،  
طبع هند .

کافی نیز از جابر روایت کرده که گفت : جبرئیل امین ابن چنین آیت را به مهد آورد . « وَإِنْ كَتَمْ فَرِيبَ مَا نَزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَعَلَى فَأَتَوْ هَسْوَرَةَ مِنْ مُثْلِهِ »<sup>(۱۱)</sup>

او از ابی هصیر او از ابی عبدالله روایت کرده در بازه این قول خداوندی : مآل سائل بعذاب واقع لکافرین بولاية علی ، لیس له واقع ، باز گفت : والله ، همین طور است که جبریل بر مهد علیه السلام نازل کرد <sup>(۱۲)</sup>

از ابی حمزة او از ابی جعفر روایت کرد : جبرئیل ابن آیت را ابن طور آورد : فی اکثر النام بولاية علی إلا کفورا . باز گفت : جبرئیل این آیت را ازین قرار نازل کرد : « وَقَلَ الْحَقُّ مَنْ رَبَّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفَرْ . أَنَا اعْتَدْنَا لِلنَّاظِلِينَ آلَ مَهْدَ نَارًا »<sup>(۱۳)</sup>

جابر از ابی جعفر روایت کرد که این آیت ابن طور نازل شد : « وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا بَوْعَذَبُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ »<sup>(۱۴)</sup> منخل از ابی عبدالله روایت کرد که جبرئیل این آیت را این طور بر مهد علیه السلام نازل کرد : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ أَمْنَوْا بِمَا نَزَلْنَا فِي عَلِيٍّ نُورًا مُبِينًا »<sup>(۱۵)</sup>

۶۲- کتاب الحجۃ من الکاف ، باب فیه نکت و نتف من التنزیل ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۳ ، طبع هند .

۶۳- ایضاً ، باب فی نکت ، ص ۴۲۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۶ ، طبع هند .

۶۴- ایضاً ص ۴۲۰ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۵- ایضاً ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۶- ایضاً ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

جابر از ابی جعفر روایت کرد که جبرئیل این آیت را این طور بر مهد بیت نازل کرد: "بَسْمَهَا اشْتَرُوا بِهِ انْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلَى بَغْيَا" (۶۷).

علی بن ابراهیم القمی در مقدمه تفسیر خود بعنوان "أنه طرأ على القرآن تغيير و تحریف" می گوید - اما درباره آنکه برخلاف وحی خداوندی وقوع نمی یابد مثلاً قول خداوندیست: "كُنْتُمْ خَيْرَ أَمَّةٍ أَخْرَجْتُ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوُنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَوْمِنُونَ بِاللَّهِ" . ابو عبدالله به قاری این آیت گفت: آبا خیو امت قتل می کند امیر المؤمنین وحسین بن علی را؟ ازو پرسیدند. ای این رسول این آیت چه طور نازل شد؟ گفت: این طور: "إِنَّمَا خَيْرَ أَمَّةٍ أَخْرَجْتُ لِلنَّاسِ" وابن عبارت از قول خداوندی محفوظ است. "لکن الله يشهد بما انزل اليك في على" . وابن آیت چنین نازل شد. "یا ایها الرسول . بلغ ما انزل اليك من ربک في على" . (۶۸)

کاشی در تفسیر خود "صافی" از عیاشی نقل می کند که ابو عبدالله گفت: اگر قرآن را بخوانید همان طور که نازل شد، می یابید که در آن نامهای مأ برده شده است. (۶۹)

کلیفی از حسین بن میاح روایت می کند از کسیکه باو اطلاع داد و گفت: شخصی نزد ابی عبدالله این آیت را خواند: "قُلْ أَعْمَلُوا فَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرِزْقُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ" . او گفت: این طور نیست بلکه المأمونون است ونحن المأمونون. (۷۰)

۶۷- کتاب الحجۃ من الکافی ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

۶۸- تفسیر القمی ، مقدمه المؤلف ، ص ۱۰ ، ج ۱ ، طبع بیهق .

۶۹- تفسیر الصافی ، مقدمه الکتاب ، ص ۱۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۷۰- کتاب الحجۃ من الکافی ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کاینی نیز از ابی جعفر روایت می کند که گفت : جبرئیل  
این آیت را این طور نازل کرد : "یا ایها الناس قل جاءكم الرسول  
بالحق من ربکم فی ولایة علی . فامنوا خيرا لكم وان تکفروا لولایة  
علی فان الله ما فی السموات والارض" .<sup>(۱)</sup>

ابن روایت درباره ولایت و مثل آن در کتب حدیث و تفسیر  
شان بتعداد زیاد موجود است . و اما درباره وصایة اینک کاینی از  
معلی مرفوعاً روایت کرده . در موره رحمن قول خداوندی از بن  
قرار است : "نبای آلاء ربکما تکذبان أباالنبی ام بالوصی" .<sup>(۲)</sup> درین  
خصوص روایات دیگر هم است .

خلاصه غرض ایشان از تحریف قرآن این است که مسئله  
امامت و ولایت را بثبوت رسانند که اساس دین شانست چنانکه از  
رضا نقل کرده اند که او در خطبه ای گفت : امامت اساس اسلام  
نامی است و فرعش بلند است . تمام نماز ، زکاہ ، روزه و حج بالامام  
است نه بغیر او .<sup>(۳)</sup>

بنای این عقیده ناسره هرگز استوار نمی شود تا اینکه تحریف  
و تغییر قرآن را ادعاء کنند .

دوم - غرض دیگر از عقیده تحریف قرآن این است که شیعه ها  
فضیلت صحابه رسول و انکار می کنند ، چنانکه قرآن بر مقام بلند

۷۱- کتاب العجۃ من الکاف ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ،  
طبع هند .

۷۲- الکاف فی الاصول ، باب ان النعمة الی ذکرها الله ، ص ۲۱۷ ،  
ج ۱ ، طبع تهران .

۷۳- کتاب العجۃ من الکاف ، باب النوادر ، ص ۲۰۰ ، ج ۱ ، طبع تهران .

و مراتب عالی و درجات رفیع شان شاهد است. خدای بزرگ و برتر  
اخلاق کریمانه مهاجرین و انصار را توحیف می کند. بشارت می دهد  
ایشان را برای جنت که زیر آن نهرها جاریست. وعده می دهد  
ایشان را مخصوصاً خلفای رسول الله راشدین ابوبکر<sup>رض</sup> و عمر<sup>رض</sup>  
و عثمان<sup>رض</sup> و علی<sup>رض</sup> را که ممکن کند ایشان را بر زمین و اعطاه  
کند خلافت ربانی را برای بندگان خود و نشر کند دین اسلام  
استوار را باطراف عالم از دست های مبارک ایشان و بلند کند پرچم  
اسلام و مسلمانان را و بلند آوازه کند کلام خود را و شرف بخشاد اسم  
بعضی از آنها را با ذکر اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نازل کند وقار  
و طهانیت را بر رسول خدا و بر ایشان در کلام خود که تا ابد  
پایانه می ماند چنانکه خدا در قرآن مجید که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد  
و تا قیامت بر حفظ آن ضانت کرد، متابیش می کند مهاجرین  
و انصار را و پرمن آنها ابوبکر<sup>رض</sup> و عمر<sup>رض</sup> و عثمان<sup>رض</sup> و علی<sup>رض</sup> و طلحه<sup>رض</sup>  
و زیر<sup>رض</sup> و دیگرانرا. و می فرماید :

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
بِالْحَسَنَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُمْ، وَأَعْدَاهُمْ جَنَّاتٌ نَّجَّرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .<sup>(۷۴)</sup>

”سبقت داران اول از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی کردند  
ایشان را بنیکوئی. خشنود شد خدا از ایشان و ایشان خشنود شدند  
ازو و مهیا کرد برای ایشان بیشترها که می رود از زیرشان نهرها و  
می مانند در آن جا و بود. این است کامیابی بزرگ“.

و نیز گفت :

”والذین امْنَوْا وَهَاجَرُوا وَجَاهُدُوا فِی سَبِیْلِ اللَّهِ وَالذِّینَ آتُوا وَنَصَرُوا،  
اوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ“.<sup>(۷۵)</sup>  
آنانکه ایمان آوردنده و هجرت کردنده و در راه خدا جهاد کردنده  
و آنانکه هناء دادنده و پاری کردنده ، ایشان براستی مومن هستند ،  
مر ایشانست آمرزش و روزی خوب“ .  
فرمود :

”لَا يَسْتُوْيْ مِنْكُمْ مِنْ اَنْفَقُكُمْ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلُكُمْ ، اوْلَئِكَ اَعْظَمُ  
دَرْجَةً مِنَ الَّذِينَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا ، وَكُلُّا وَعْدُ اللَّهِ الْحَسْنِي ، وَاللَّهُ  
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ“.<sup>(۷۶)</sup>  
”بُرَابِر نیست که مال . صرف کرد پیش از فتح و کارزار نمود .  
آنها بزرگترند در مرتبه از آنانکه بعد مال صرف کردنده و گارزار  
نمودنده . همه را وعده داد خوبی را و خدا آگاه است بآنچه می کنید“  
و گفت :

فالذین آمْنَوْا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُو الدُّورَ الَّذِي انْزَلَ مَعَهُ  
اوْلَئِكَ هُمُ الْمُلْتَحُونَ“.<sup>(۷۷)</sup>  
آنانکه ایمان آوردنده و تعظیم کردنده او را و پاری کردنده او را  
و پیروی کردنده نور برای که نازل شد با او ، ایشانبند رستگاران“ .  
و فرمود در باره صحابه رسول خدا کسه در حدیبیه بودند و

۷۵- سورة الانفال ، آیت ۷۴ .

۷۶- سورة الحديد ، آیت ۱۰ .

۷۷- سورة الاعراف ، آیت ۱۵۷ .

بر دست او بیعت کردند که تا مرگ سراحت می باشند :

”إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ، بَدَأَ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ“<sup>(۷۸)</sup> .  
”آنانکه بیعت کردند با تو مثل اینکه با خدا بیعت کردند . دست خدا بالای ایشانست“ .

با ایشان بشارت جنت داد و گفت :

”لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَطِلْمَ مَا فِي  
قُلُوبِهِمْ وَأَرْأَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَابَهُمْ فَتَحَاهُ فَرِيقًا“<sup>(۷۹)</sup> .  
بتحقیق خوشنود شد خدا با مومان و قت که بیعت کردند با تو زیر درخت . پس می داند آنچه در دلها ایشانست . بهن فرو فرستاد منکون بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتح نزدیک .  
درباره صحابه راست باز و نکو کلو گفت :

”سَمِدَ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَةً، بَيْنَهُمْ  
تَرَاهُمْ رَكْعًا بِسْجُونٍ فَضْلًا مِنْ أَنَّهُ وَرَضِوانُهُ، سِيمَاهُمْ فِي وَجْهِهِمْ  
مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ - إِنِّي أَنْ قَالَ - وَعْدُ اللَّهِ الَّذِينَ امْسَأَوْا مِنْكُمْ  
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجْرًا عَظِيمًا“<sup>(۸۰)</sup> .  
مهد رسول خداست و آنانکه با اویند ، بر کافران سخت گراند .  
با همدگر رحیماند . بینی ایشانرا رکوع کنندگان و سجود گنندگان .  
جویند فضل و خوشنودی از خدا . علامت شان آثار سجود است  
در رویها ایشان . . . و عده داد خدا آنانرا که ایمان آوردهند و کارهای  
شایسته کردند ، بر ایشانست آمرزش و اجر بزرگ .

۷۸- سورة الفتح ، آیت ۱۰ .

۷۹- سورة الفتح ، آیت ۱۸ .

۸۰- سورة الفتح ، آیت ۲۹ .

و فرمود :

”لِلْمُقْرَأِ الْمُوَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَتَفَوَّنُ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضُوا نَعْمَانًا وَيُنَصِّرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ . أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ . وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحْبُونَ مِنْ حَاجِرِ الْيَمِّ وَلَا يَجِدُونَ فِي صِدْرِهِمْ حَاجَةً إِلَّا أَوْتَوْا وَيُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانُ بِهِمْ خَصَاَةٌ . وَمَنْ يَوْقِنْ شَحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ“ .<sup>(۸۱)</sup>

برای محتاجان مهاجر امیت ، آنانکه بیرون کرده شدند از دیارشان و اموالشان . می جویند فضل و خوشنودی از خدا ، یاری کنند خدا و رسولش را ، اینها رامست گویانند . آنانکه جایگاه ماختند دار را و ایمان را قبیل ازین ، دوست دارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی یابند در سینهای خود خواهشی از انجه داده شدند ، بر خود مقدم نمی دارند اگرچه با ایشان احتیاج باشد و آنکه نگه داشته شود از بخیلی نفس خود ، پس آنها (میگارانند) . . .

و فرمود :

”وَلَكُنَ اللَّهُ حُبُّ الْوِلَّامَ الْإِيمَانَ وَزِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ ، وَكَرِهُ الْكُفَّارَ وَالْفَسُوقَ وَالْعَهْبَانَ ، أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ، فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةٌ ، وَاللَّهُ عَلَيْمٌ حَكِيمٌ“ .<sup>(۸۲)</sup>

ولیکن خدا محبوب گردانید بشایان را و آراسته کرد در دلهای شایان را ناخوش گردانید بشایان کفر را و فسق را و نافرمانی را وایشانند و شد یافگان ، فضل و نعمت امیت از خدا ، و خداست علیم و حکیم .

۸۱- سورة الحشر ، آیت ۸ ، ۹ .

۸۲- سورة الحجرات ، آیت ۷ ، ۸ .

در باب خلفای راشدین گفت:

”وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ اسْنَوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا يُكَنِّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَا يُكَلِّفُهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا“.<sup>(۸۳)</sup>

وعده کرد خدا آنانرا از شبا که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند، هر آئینه خلیفه خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه سکردن آنانرا که بودند پیش از ایشان و هر آئینه ممکن خواهد کرد برو ایشان دین شان را که پستدید برای شان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد بعد از خوف شان اینی).

درباره یار رسول ﷺ گفت:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهَمَا فِي الْفَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَانْزَلَ اللَّهُ سَكِيْتَهُ عَلَيْهِ وَأَيْدِيهِ بِجَنْوَدٍ لَمْ تَرُوهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِنَ.<sup>(۸۴)</sup>

(اگر یاری نکنید او را . پس یاری کرد خدا او را . وقتیکه کافران او را بیرون کردند ، وقتیکه در غار بودند ، او دویم از دو بود . وقتیکه او می گفت با یار خود ، غم نخور ، خدا باماست . خدا بر او نازل کرد آرامش را و تقویت کرد بلشکرهاییکه نمی دیدید او را . عقوبت کرد کافران را که جزای کافران هیین است ) . این آیات کریمه بیم های اتمی ست برای شیعه و حامیان ایشان

۸۳- سوره النور ، آیت ۵۵ .

۸۴- سوره التوبه ، آیت ۴۰ .

در مقابل این آیات واضح و سر شکننده ممکن نبست که ابوبکر<sup>رض</sup> و عمر<sup>رض</sup> و عثمان<sup>رض</sup> و برادران شان صحابه رسول را تکفیر کنند. پس می خواهند خلاص شوند ازین تنگتای با تول تغییر و تحریف قرآن و تأویل باطل که دل و عقل ازان متغیر می شود. حق این است که بنای عقیده ایشان استوار نیست مگر بتکفیر صحابه عموماً و خلافی راشدین ثلاثة و دیگران که بایشان رفاقت کردند و مساعدت نمودند، مخصوصاً، و بهمین جهت می گویند. "باستثنای سه بعد از لبی همه مردم مردود شدند. ابو جعفر یکی از دوازده امام گفته، و مؤرخ بزرگ شیعه الکشی در کتاب رجال خود نقل کرده.<sup>(۸۰)</sup>

کشی از حمدویه روایت کرده که ایوب بن نوح از پدید بن فضل و او از ای خالد القاط و او از حمران بنا نقل کرد و گفت: من بای جعفر گفتم: در تعداد کم هستیم، اگر برای خوردن بزرگرد آئیم نمی توانیم او را تمام بخوریم. گفت: آیا شما را ازین عجیب تر آگاه کنم گفتم: بیل. گفت: مهاجرین و انصار همه رفتند ما سوای سه.<sup>(۸۱)</sup>

### و دیگر همچنین دروغها و افتراهها و باطلاهای

این را بآن چه نسبت؟ نزد ایشان جواب آن ممکن نیست مگر اینکه انکار کنند یا تأویل کنند. می گویند: این مردم در کلام خداوندی در مدح خود اضافه نمودند و ماقط نمودند آنچه در مذمت و تکفیر و تنبیه ایشان نازل شده. چنانکه کلینی از احمد بن

۸۰- رجال الکشی، ص ۱۲، نسخه عنوان سلطان الفارسی: طبع کربلا، عراقی.

۸۱- رجال الکشی، ص ۱۲، ایضاً.

محمد بن ابی نصر روایت کرده : پیش ابو الحسن مصححی را آوردند گفت : نگاه کنید . من آنرا باز کردم و «لم یکن الذين کفروا» خواندم و امای هفتاد کم از قریش را یافتم با امای پدران ایشان .<sup>(۷۲)</sup>

پیشتر ازین روایت شیعی را متذکر شدیم . علی قرآن را پیش مهاجرین و انصار آورد . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، در اول صفحه فضیحت مهاجرین و انصار درج بود . هم ابوبکر آنرا به علی هم داد و گفت : ما احتیاج باین نداریم .<sup>(۷۳)</sup>

ملا محمد تقی الکشانی در کتاب خود بعنوان «هداية الطالبین» می نویسد : عثمان حکم کرد زید بن ثابت را که دوست خودش و دشمن علی بود ، بجمع کردن قرآن و او مناقب اهل بیت و مذمت دشمنان آن را از او انداخت و این قرآنی که حالا درمیان مردم است و مشهور بقرآن عثمان است ، نسخه ایست که ازان برداشته اند .<sup>(۷۴)</sup> یک از کبار شیعه ملقیه بشیخ الاسلام و خاتمه المجتهدین ملا هدی باقر مجلسی می نویسد : بتحقیق منافقان خلانت علی را غصب نمودند و با خلیفه این چنین رفتار نمودند و خلیفه ثانی یعنی کتاب الله را پاره کردند .<sup>(۷۵)</sup>

او در کتاب دیگر صراحت می کند : عثمان از قرآن سه چیز

۷۷- الكاف فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، باب التوادر ، هن ۶۳۹ ، ج ۲ ، طبع تهران ، هن ۷۷۰ ، ج ۱ ، طبع هند .

۷۸- مقال اول را به بینید بروایت طبرسی در احتاج ، ص ۸۶ تا ۸۸ .

۷۹- هداية الطالبین ، ص ۳۶۸ ، طبع ایران ۱۹۸۲ .

۸۰- حیات القلوب ، باب حجۃ الوداع ، شماره ۴۹ ، ص ۶۸۱ ، ج ۱ ، طبع نویکشور (هند) .

را حذف کرد . مناقب امیر المؤمنین علی و اهل بیت و ذم قریش و خلفای ثلاثة مثل آیة "باليتی لم اخذ ابا بکر خلیلاً" .<sup>(۹۰)</sup>

سوم - چون شیعه می خواستند از مرتبه والای صحابه رسول انکار کنند که خدا در کلام خود مدح و ستایشان کرده است . بو خود قرار دادند تا چیزی ازین کلام مهیجن را قبول نکنند که به سعی های صحابه مخصوصاً ابا بکر و عمر و عثمان محفوظ شده است . قرآن از حکم صدیق و اشارت فاروقی جمع آوری شد و این کار بتکمیل رسید در عهد مبارک عثمان . و این فضیلت بزرگ را قائل آمدند . و ایشان از خدای متعال جزای عظیم خواهند یافت . چون شیعه دیدند که خدا قرآن از دست خلفای ثلاثة محفوظ کرده است و این اسامن حقیقی اسلام است و اینان باین فضیلت خصوصیت یافته اند ، ایشان انتقام کشیدند و از کینه که دلمهای شان را خورده و از بغضی که خواهایشان را حرام کرده ، برای انهدام این اصل و اسامن گوشیدند . میسم البحرانی در ذکرده طعن بر ذی النورین که شیعه بر این خلیفة را شد می گفتند ، بیان کرده : طعن هفتم : او قرآن را بقراءة زید بن ثابت جمع آوری نمود و دیگر مصاحف را بسوزانید و باطل گردانید آنرا که در بودن قرآن منزل شکی نبود .<sup>(۹۱)</sup> مقصود ایشان از تشنیع و تعریض خلفاء نیز این بود . می گفتند که چون اینان حق خلافت و امامت علی و اولاد او را غصب کردند و نصوص صریح در قرآن یافتند که بر ایشان طعن می کرد ، ایشان آنرا از قرآن ساقط گردند و حذف نمودند . زیرا که آیات

۹۰- تذکرة الانہمہ ، ص ۹ (قلی) .

۹۱- شرح نهج البلاغت ، ص ۱ ، ج ۱۱ ایران .

بسیار بوج خلافت علی و اولاد او دلالت می کرد (بگمان ایشان) . زبرا که ایشان نمی خواستند که آیتی در قرآن بماند که بر بداندیشی ایشان تنبیه می کنند . به عن جهت آیاتی را می آرند که از خود جعل کرده اند . مثلاً کبی نی در «کفی» از ابی حمزة روایت کرده که او از ابی جعفر نقل کرد . جبرئیل این آیت را این طور آورد :

”إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا أَلَّا مُحَمَّدٌ حَقُّهُمْ لَمْ يَسْكُنِ اللَّهُ لِيغْفِرُ لَهُمْ وَلَا يَغْفِرُ لَهُمْ ضَرِبَتَا إِلَّا طَرِيقُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا“<sup>(۴۲)</sup> .

او نیز از ابی حمزة روایت کرده که ابی جعفر گفت : جبرئیل امین آیت را این طور بر پند <sup>پنجه</sup> نازل کرد :

”فَبَدَلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلَّا مُحَمَّدٌ حَقُّهُمْ فَوْلَا غَيْرُ الدُّرِّيْقِ قَبْلَ لَهُمْ فَانْزَلَ عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلَّا مُحَمَّدٌ حَقُّهُمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسَدُونَ“<sup>(۴۳)</sup> .

قمی تحقیق قول خدا ذکر کرده و از ابی عبدالله روایت کرده که این درباره معاویه و بنی امیه و شرکاء و پیشوایان او نازل شده :

”وَلَوْ تَرَى إِذَا الظَّالِمُونَ أَلَّا مُحَمَّدٌ حَقُّهُمْ فِي غُمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بِاسْقَطُوا أَيْدِيهِمْ، أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَيْهِمْ تَجْزِيْنَ عَذَابَ

۹۹- کتاب نجفه من الکافی ، باب ذیه نکت و نتف ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۴۰۸ ، طبع هند .

۱۰۰- ایضاً ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، تهران ، ص ۲۶۷ ، طبع هند (سوره الانعام ) .

الهون؟“<sup>(۹۹)</sup>

او در آخر سورة الشعراه گفت : بعد خدا آل مهد و شیعه  
هدایت یافته را ذکر نموده و گفته :

”لَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَأَنْتَصَرُوا  
مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِمْ“ .

بعد دشمنان او و مسم های ایشان را ذکر کرده و گفته :

”وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلَّا مُحَمَّدٌ حَقُّهُمْ إِلَّا مَنْفَلِبٌ بِنَفْلِبِهِنَّ“ .

خدا این طور نازل فرمود .<sup>(۹۹)</sup>

کلمات ”آل مهدی حقهم“ درین روایات بر خدای متعال بهتان  
عظمی و یکی از دروغهای شیعه است . در آخر ما روایت طویل را  
می آریم که طبرسی در ”احتیاج“، نقل کرده و بگان شیعه همه وجوه  
را بیان کرده . پس طبرسی بیان می کند : ”یکی از زنادقه از  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چند سوال کرد و او در جواب  
گفت : در قرآن که مراد از منافقین ارباب جنایت می باشد ،  
 فعل خدای متعال نیست بلکه فعل تغییر کنندگان است که قرآن را  
پاره پاره کرده و دنیا را با دین عوض گرفتند و قصه های تغییر  
کنندگان را خود خدا چنان تعریف نموده است :

الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِاِيمَانِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
لِيُشَرِّوْبُوا بِهِ ثُمَّاً قَلِيلًا .

”آذن که می نویسند کتاب را بدمتم ایشان ، پس می گویند

۹۵- تفسیر القمی ، ص ۲۱۱ ، ج ۱ ، طبع بیجف .

۹۶- تفسیر القمی ، ص ۱۲۵ ، ج ۲ ، آخر سورة الشعراه .

این از خدمات، بگیرند ازان بهای اندک را”。 و قول اوست: ”وَإِن  
مِنْهُمْ لَفَوْتَأَيْلَوْنَ السَّنْتُوْمَ بِالْكِتَابِ“.

ازیشان چندی می باشند که می پیچند زبانهای خود را بکتاب،  
و قول اوست:

”أَذِيْتِيُونَ مَا لَا يَرْضِي مِنَ الْفَوْلِ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ . . .“

”وقتی که در شب تدبیر می کنند آنچه را نمی ہسند از گفتار.  
بعد از وفات رسول ﷺ، اینان باطل را اثبات می نمودند چنانکه  
بعد مرگ موسی و عیسی، یهود و نصاری تورات و انجیل را تغییر  
می کردند و کلمات را از جایهایشان تحریف می کردند، چنانکه خدا  
بقول خود تصدیق نموده:

”بِرِيدُونَ أَنْ يَشْفَعُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ إِلَّا أَنْ يَمْنُورُهُ“.

(می خواهند که نور خداوندی را با پنهانی شان خاموش کنند  
و ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کنند نور خود را) یعنی اثبات می  
کنند در کتاب آنچه خدا نگفته تا حق را درباره خلیفه پوشیده  
دارند. خدا دلهمایشان را کور کرد تا اینکه در انجا گذاشتند آنرا  
که دلانت می کرد به حدوث و تحریف که در آن کرده بودند و آشکار  
کرد مکر و غریب شان را و پنهان کرد آنچه آموخته بودند ازان.  
و بهمین جهت خدا با ایشان گفت:

”لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاعْلَ“.

(پوشید حق را بیاعل). و درباره ایشان مثلی آورده بقول خود:

”فَلَمَّا زَيَّدَ فِيْذِهَبْ جَفَا، وَلَمَّا مَا يَنْفَعَ النَّاسُ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ“.

(پس اما کف می رود انداخته شده و اما آنچه نفع می دهد مردم را  
پس دیر می نامد در زمین). مراد از زید اینجا کلام ملحدین است

که در قرآن درج نموده اند و آن وقت تخصیل منتشر و باطل و معذوم می شود و آنچه نافع مردم است وحی حقیقی است که باطل نمی تواند از پس و پیش اندرونیش داخل شود . دلها این را قبول می کنند و اینجا مراد از ارض محل علم و قرار است . از روی تقيه روا نمی دارند که ناسهای تبدیل کنندگان را بعزم دیانت نشان زنند آن آیات را که خود شان در کتاب افزوده اند و از خود ثبت نموده اند ، زیرا که این لازم بود برای تقویت دلائل بیدینان و گروها که از قبله ما انحراف ورزیده اند .

اما درباره ناشناختن معنای قول خداوندی :

”فَإِنْ خَفْتُمُ الْأَنْوَارَ فَلَا تَنْقِسْطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَإِنْ كَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ“ .

نكاح زنان عدل را درباره یتامی بخطا نمی اندازد و تمام زنان یتامی نمی باشند ، چنانکه پیشتر تذکر نمودیم . ایشان قائل هستند که میان ”فی الیتامی“ و نکاح النساء کلمه منافقین اسقاط شده و می گویند که غالب یک سوم قرآن شامل خطاب ها و قصص می باشد . این و مثیل آن دیگر بر اریاب فکرو نظر منکشف کرد اخبار منافقین را که دران بود . منکران دین و گروهای مخالف اسلام راهی یافتد برای کینه خلاف قرآن . اگر من شرح دهم آنچه ماقط شد و تحریف شد و تبدیل شد ، سخن بطول می کشد و ظاهر شود آنچه برای انتهار منتبت اولیاه و مذمت اعداء از روی تقيه مخفی داشتند . هرچه از نوع خطاب ذکر شده دال امت بر زشت و هیبتاک گردانیدن نبی و اولاد او . این عیبتاک گردانیدن و سرزنش کردن نبی موجود

است با وجودیکه خدا او را بر تمام انبیاء فضیلت داده است . بتحقیق خدای بزرگ و برتر برای هر نبی دشمنی از مشرکین ایجاد کرد ، چنانکه در کتاب خود گفته . طبق جلالت نبی ما نزد پروردگار دشمن او نیز در نفاق و دشمنی سخت محنت کشید و برای تکذیب دشمن او مشتکرد و معنی کردتا او را مبتلای مختیه کند و بشکند آنرا که او استوار کرد و گوشش کرد و حیات نمود آن کم را بر کفر و عناد و نفاق و بیدنی او برای ابطال دعوت و تغییر ملت و مخالفت منت . از تمام مکرهای او بدترین این بود که متنفر کند مردم را از دوستی و محبت که او توصیه نمود . دور کند و هاز کشد ایشان را ازو و انگیزد ایشان را برای عداوتمن و تغییر کند کتابه را که باو فرماده شد و ماقط کند ازان شرف بزرگان و کفر کافران و ذکر او که در ظلم و بغاوت و شرک موافقت کرد . خدا از گارهای شان آگاه است . همین جهت گفت :

”ان الذين يلحدون في آياتنا لا يخونون علينا“.

(آنانکه میل بیاطل می کنند در آیات ما بر ما پوشیده است) .

و گفت :

”يريدون ان يبدلوا كلام الله“.

(می خواهند کلام خداوندی را تبدیل کنند) . چون آگاه می باشند هر آنچه خدا از اسمای حق و باطل بیان نموده است و ظاهر کرده است عهد و هیان را که شکسته اند ، گفتهند : ما را ازان هیچ فائده

نیست . ما ازو بی نیاز هستیم با چیزی که نزد خود مان است و چنانکه خدا گفت :

”فَبِنْدُوهِ وَرَاءَ ظَهَورِهِمْ وَاَشْتَرُوا بِهِ ثُمَّاً قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ“ .  
 (پس آنداختند پس پشتیشان و عوض گرفتند بآن های اندک و پس به است آنچه عوض سی گیرند) . پس برای دور کردن این خطر انسان را داخل کردند که تأثیل آنها را نمی دانستند . از خود شان قرآن را جمع کردند و تأییف و تضمین کردند که برآن متوجهی کفرشان ایستاده است . منادی ایشان فرباد زد تا شرکس که چیزی از قرآن دارد ، بیارد . ایشان کار این نظم و تأییف را به بعضی از موافقین خود مپردازد که با اولیاء الله عداوت داشتند . ایشان به بسند خاطر خود تأییف کردند که دال است بر عیف تمیز و افتراض ایشان . آذان هرچه در موافقت ایشان بود ، ترک کردند و هر چه دال بر نفرت و کرامت او بود ، اشافه کردند . خدا می دانست که این طور بظهور خواهد آمد . او گفت :

”ذَلِكَ مُبَلَّغُهُمْ مِنِ الْعِلْمِ“ .

(آنست منتهای رسیدن شان از دانش) . بواز اهل بصیرت عیوب و افتراض ایشان متنکشf شد . او در کتاب خود بروز داد آن عیوب را که بیدینان به نبی منسوب کردند . بهمین جمیعت گفت :

”يَقُولُونَ مُنْكِرًا مِنَ النَّقُولِ وَزُورًا“ .<sup>(۱۷)</sup>

ایشان می گویند گفتار ناپسندیده و دروغی .

چهارم - شمیعه بهمین اخراج مذکوره فائل به تحریف قرآن

می باشند ولی غرض دیگر هم دارند و این اباحت و عدم تقید با حکام است. در این حالی که تحریف و تغییر در قرآن با ثبات رسیده است، عمل به فرامین الهی ممکن نیست و تمکن با وامر و اجتناب از نواهی نیز ممکن نیست زیرا که نز آیت و نزمه و حرف احتمال تغییر و تحریف موجود است و از همین جهت از حدود شرعی خارج شدن و در پنهان این عقیده بسر بردن و نفع اندوختن آسان است و همین جهت اکثر شیعه اعتقاد دارند که مادامیکه ایشان داخل مذهب شیعه می باشند، مرتكب فمی و فجور و عصیان نمی شوند. ایشان مراضم مسکوواری حمین بن علی برها می کنند و اصحاب جد او (رسول خدا عزیز) را دشمن می دهند. دیشان فقط حب علی و اولاد اوست و برای این احادیث و روایات را جعل کرده اند چنانکه کبی نی در کافی نقل کرده است: یزید بن معاویه<sup>(۹۸)</sup> از ابو جعفر روایت می کند که گفت: مساوی حب علی دینی نیست. شخصی نزد نبی کریم عزیز آمد و گفت: ای رسول خدا عزیز، من نماز گزاران را دوست دارم و خود نماز نمی گزارم. من روزه داران را دوست دارم و خود روزه نمی دارم. رسول خدا عزیز گفت: شما با او هستید که دوست دارید.<sup>(۹۹)</sup> و این است اسباب که ایشان را با این اقوال باطل کشیده است.

دلائل بر عدم تحریف قرآن و ابرادات شیعه هر آن  
همه کس می داند که همه چیز که شیعه می آرند، دروغ

۹۸- این یزید بن معاویه نوہ ابی سفیان نیست بلکه او نوہ عباس صاحب علم است.

۹۹- کتاب الروضة من النکای فی الفروع ، ج ۸ .

و افترا و بهتان است. مسلحانه تماماً، ماموای شیعه اعتقاد دارند که نقطه نقطه، حرکت حرکت و کامه کامه قرآن از تغییر و تبدیل و حذف و اسقاط محفوظ است. و انکار ازین گونه انکار از آنتاب است که طلوع شده باشد و آنکس که از طلوع آنتاب انکار می‌کند، باید چشمها و ذهن خود را معالجه کند. دلایل بر حفظ و صیانت قرآن کریم از هر نوع تغییر و تحریف و حذف و اضافه براهینی است مبنی بر عقل و روایت متواتر که برآن هیچ ایرادی ممکن نیست.

دلیل قطعی درین خصوص خود قول خدای پاک و بزرگ است:

”لَا يَأْنِي الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ“.

(نمی‌آید باطل از پس و پیش) و :

”أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ“.

(ما این ذکر را نازل کردیم و بی شک خودمان محافظ آن می‌باشیم) این دو آیت صحیح است، هیچ پیچیدگی و اشکالی ندارد و لیکن شیعه این آیات را روایت می‌کنند و لیکن تأویل می‌کنند که صریحاً باطل است. (۱۰۰) عالم شیعی می‌گوید که قول خداوندی:

”لَا يَأْنِي الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ“.

دلالت می‌کند بخلاف ادعایشان در عدم تحریف قرآن و قول خداوندی:

”أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَأَنَا لَهُ لَحَافِظُونَ“.

---

۱۰۰- نمی‌دانم لطف الله صافی چه طور می‌گوید که شیعه در تحریف قرآن اعتقاد ندارند، باوجودیکه گفتند آنچه نقل کردیم.

دلالت کند بر قرآنیست که نزد مامت و نزد ائمه محفوظ است و معنای لحاظنون، احتمال معنای عالموں دارد. و اینکه می گویند که قرآنیکه نزد مامت نیز از نقصان و زیادت محفوظ است، مصداق این آیت نیست.<sup>(۱۰۱)</sup>

و از همین نوع قولیست از عالم ایزدانی علی اصغر البرجردی که کتابی تألیف نمود در شهد مهد شاه قاجار تا بتقادی شیعه مسیحیت عقاید شیعی را بیان کند. او در آن کتاب گفتند: "لازم است که اعتقاد دارید که در قرآن اصلی هیچ تغییر و تحریف واقع نشده بلکه تحریفی واقع شده در قرآنی که منافقان تألیف نمودند و قرآن اصلی حقیقی نزد امام عصر (مهدی الموهوم) موجود است. خدا ظهور آنرا بتعجیل آرد.<sup>(۱۰۲)</sup>

عالم شیعی هندی گفت: معنای 'حفظ القرآن' در قول خداوندی حفظ آنست در لوح محفوظ چنانکه در کلام او آمده: "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ"<sup>(۱۰۳)</sup> و ایشان درین خصوص نصوص بسیار دارند. هر کس که بستگی آنکه بقرآن مجید دارد، رکاکت این تأویلات فاسد و جوابهای باطل را می-شناشد.

اول: اگر می گویند که قرآن محفوظ نزد امام است و نی از حفظ و حیات آن چه فائده! زیرا که از عدم موجود امام، قرآن

۱۰۱- منبع الحیة از نعمت الله الجزاری، مقول از الامان از ابی الحسن علی النقی، ص ۱۵، ضبط مطبع ائمۃ عشری ۱۳۱۲ هـ هند.

۱۰۲- عقاوید الشیعه، ص ۲۷، طبع ایران.

۱۰۳- موعظة تحریف القرآن، از سید علی الحائری لاہوری، مصتبه مهد پند رضی الفی (اردو)، ص ۴۸، طبع لاہور ۱۹۲۳م.

از تحریف و تغییر غیر محفوظ می باشد کویا درین صورت هدایت کننده برای مؤمنان موجود نیست و برای اعتنادات و عبادات و معاملات و اچکام دیگر هیچ اعتهادی برآن نتوان کرد. نیز قرآن اساس و بنای اسلام است. آیا ممکن است اسلام بدون اساس باقی باشد و مردم مسئول اعهال خود شان نباشند زیرا که او موجود نیست که تراه نجات هدایت می کند و شریعت تعطیل می باشد تا وقتیکه دستورش وجود ندارد و بعد بعثت پمپ <sup>عیین</sup> قرآن هرگز نمی تواند ذکر للعالمین بشود بلکه ذکر می باشد بعد ظهور مهدی موهوم دران حائیکه جای و ساعت خروج و ظهور معلوم نیست.

دوم : کسیکه می گوید :

”أنه محفوظ في اللوح محفوظ“.

جوابش اینست . هیچ فضیلت قرآن را بر دیگری نمی باشد زیرا که توراه و انجیل و دیگر صحایف نزد خدا در لوح محفوظ می باشند.

سوم : این آیت صراحت می کند که حفظ آن بعد از نزول می باشد ، چنانکه خدای بزرگ و برتر گفته :

”إنا نزّلنا الذّكْر و إنا لَهُ لَحافِظُونَ“.

بدیهی است که قبل از نزول وحی تحریف واقع نمی شود و لیکن شیوه ها از روی کینه ایشان به اسلام و مسلمانان و رؤسای شان ، پیروای این استدلال ندارند و به اقوال پناه می جویند که عتل را کچ می کند و فهم را بغارت می دهد .

چنانکه آنچه است دلایل نقی بسیار از قرآن و متن که دال است بر عدم تحریف و تغییر در قرآن ، هم اینچه است دلایل غتی

بی شمار که از روی آن هر صاحب شغل و شعور عدم تحریف را  
قبول می کند، زیرا که از گروهی به گروهی منتقل شده است  
بواسطه تحریر و بواسطه مینه بسینه. و در این زمان نساد و والیاد  
مليونها از مردم هستند که قرآن کریم کامل را در مینه ها محفوظ  
دارند و در ته قلب حفظ کرده اند و مشاهده می کنند در تراویح  
رمضان که قراء و حفاظ قرآن با مردم نهاد می. گزارند و قرآن  
می خوانند و در دوران قرأت نشانه ای و حرف و کلمه ای را بخطا  
نمی خوانند و اگر کسی بخطا می اند از مامعنین فوراً تصحیح می  
کند و بهمین معنی شاعی گفته: خدا برای حفظ قرآن این قدر  
اهتمام کرده است که اگر اشاغه حرف بآن کرده شود هزارها  
کودکان می توانند آنرا اخراج کنند؛ گذشته از قرای بزرگ (۱۰۶)

درین خصوص سزاوار ذکر است که در استان پنجاب  
(پاکستان) در شهرهای گجرات و جہلم هیچ قریه و دهکده نیست  
که در آن شخصی نباشد که قرآن از حفظ نداشته باشد و عده ممکنه  
آن بالغ پیهار صد هزار است و این در زمان ما مت و در آن  
زمان خیر حتماً خوب تر ازین بوده است.

### چرا منکر تحریف می باشند

آیا بعد ازین ممکن است که کسی گوید که شیوه در تحریف  
و تغییر قرآن اعتقاد ندارند. بل. بعضی از اعیان شیعه که اخمار  
دارند که این قرآن را غیر محرف و غیر منیر و غیر مذوف می دانند  
و ازینهاست نه بن علی بن باهیه الشعی ملقب به صدوق (م ۴۳۸)

مؤلف کتاب "من لا يحضره الفقيه". واو در چهار قرن اول شخصی بوده است از شیعه که قائل بعدم تحریف قرآن است و گرنه تا قرن چهارم و بعد از گذشت نصف اول از این قرن نیز در شیعه متقدیین هیچ کس را نمی یابیم بشمول دوازده امام که گفته باشد یا اشاره کرده باشد بعدم تحریف قرآن. بر عکس آن صدھا نصوص واضح و صریح می یابیم در وقوع حذف و نقص و زیادت در قرآن.

آیا در جهان، بلی در تمام عالم کسی هست از علماء و اکابر شیعه که این دعوت مبارزه را قبول کند و از کتب خود باثبات رساند که کسی از ایشان در چهار قرن اول بوده که قائل بعدم تحریف بود و اظهار آن کرد؟ نخیر. هیچ کس نیست که دعوت مبارزه را قبول کند. (۱۰۹)

مقصود این است که بنای عقیده شیعه که نهاده اند، فقط بر دروغ استوار شده چنانکه پیشتر تذکر دادیم. ایشان مجبورند تا عقاید ضعیف را رواج دهند، زیرا که ایشان بر آن قرآن عقیده ندارند که اساس مذهب ایشان را منهدم می کند و گرنه معتقداتشان که در اسلام داخل نموده اند، در هوا پرا گفته بشود و رایگان بروند.

درین خصوص بتفصیل خواهیم گفت تا بر قاری و بحث کننده فاکت شود که بعد از گذشت قرن سوم و نصفی از چهارم در منبع

۱۰۹- حتی صاف در کتاب خود "مع الخطیب" اظهار ندارد که ایشان با این قرآن اعتماد دارند مگر اینکه هیارت این با بوده را نقل کرده است و نتوانسته است برای اثبات ادعاه یا در رد خطیب از قول متقدیین یا ائمه معصومین نگسک کند.

بعضی شیعه چرا تغییر و خ داد . از احادیث و روایات صحیح مستند و از اقوال مفسرین و علماء و ائمه ایشان واضح است که ایشان اعتقاد دارند که قرآنیکه نزد مردم موجود است ، از کمی و بیشی خالی نیست و قرآن صحیح نزد مهدی موهوم ایشان محفوظ است .

در قرن چهارم هجری محمد بن علی بن بابویه قمی در دنیا قدم نهاد و دید که مردم بر شیعه قمر می کنند و بر عقیده عدم تحفظ قرآن ازیشان نفرت می کنند و اشتراف می کنند که اگر قولشان درمت است بر اسلام و دعوت آن عمل ممکن نیست و نیز تمسک به مذهب شیعه چگونه ممکن است زیرا که رسول خدا علیه السلام حکم داد بتسمیک تقلین پنهان قرآن و اهل بیت ، بزعم ایشان .<sup>(۱۰۶)</sup> در حالیکه شما نمی توانید "تقل اکبر" یعنی قرآن را باثبات رسانید ، چگونه می توانید تقل اصغر ، را باثبات رسانید و با وابسته باشید .

چون این تنقید را دید ، پناه جست باین قول "اعتقاد ما این است که قرآنیکه خدا بر محمد علیه السلام نازل کرد ، در دو کنار کتاب محفوظ است و آنچه پیش مردم است ، بیشتر ازان نیست ، تا آنکس که کلمه 'اکثر من ذلك' بما تسبیت می دهد ، دروغ گوست" .<sup>(۱۰۷)</sup> سید مرتضی ملقب به علم الهدی (م - ۵۴۳) اتباع او کرد و مفسر شیعی ابو علی الطبرسی از او نقل کرد و گفت :

۱۰۶- معنای این حدیث و مرتبه آن در جای دیگر مفصلان بیان کرده ایم .

۱۰۷- الاعتقادات از ابن بابویه انتقی ، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن ،

مردم بر بطلان این قول اتفاق دارند که در قرآن افafe شد . و قویی از اصحاب ما روایت کرده که در قرآن کمی واقع شده و گروهی از فرته های عامه می گویند که در قرآن تغییر و کمی واقع شده و لیکن از روی مذهب اصحاب ما صحیح بر خلاف این است . و مرتضی درین خصوصی باوکمک کرده .<sup>(۱۰۸)</sup>

ابو جعفر طوسی (م - ۵۳۶<sup>هـ</sup>) مثل این دو رفتار کرد و در تفسیر خود "التبیان" گفت : گفتگو در کمی و بیشی قرآن مناسب ندارد . از نبی کریم ﷺ روایتی آمده که هیچ کس آنرا رد نکرده و آن اینست : من برای شما ثقلین پس می گذارم . اگر آنها را محکم بگیرید ، هرگز گمراه نخواهید شد : کتاب الله و خانواده من یعنی اهل بیت من و این دلالت می کند که آن در همه عصرها موجود بود ، زیرا که جائز نیست که حکم به تمسک با آن چیز گفند که تمسک با آن ممکن نباشد .<sup>(۱۰۹)</sup>

چهارم ایشان ابو علی الطبری مفسر شیعی (م - ۵۳۸<sup>هـ</sup>) است که قول او در تفسیر "جمع البیان" گذشت .

فقط این چهار کس می باشند در قرن چهارم تا قرن ششم که قائل بعدم تحریف قرآن هستند . هیچ عالم از علمای شیعه نمی تواند بثبوت رساند که در سه قرن کسی دیگر باشد که بقولشان موافقت داشته باشد . عالم شیعی میرزا حسین تقی النوری طبری (م - ۱۲۳۵<sup>هـ</sup>) درین خصوصی میگوید : تمام قرآن که بر رسول ما نازل شد و نزد

۱۰۸- تفسیر مجمع البیان ، ص ۵ ، ج ۱ ، طبع ایران ۱۲۸۴ .  
۱۰۹- التبیان ، ص ۳ ، ج ۱ ، طبع نجف و تفسیر الصافی ، ص ۱۵ .

مقدم در دو کنار کتاب موجود است، منزه از تغییر و تقصیان است. صدوق و سید مرتضی و شیعی الطائفه (طوسی) (در تبیان) باین عقیده موافقت دارند و در قدماء هیچ کس بازان موافق نیست تا ابو علی طبرسی. مخالفت این عقیده فقط بتوسط این چهار از رک شناخته شد.<sup>(۱۱۰)</sup>

این چهار کس نیز از تحریف انکار می کنند و اظهار این عقیده می کنند بر بنای احتراز از طعن مردم و خلاص از ایرادات معتبرین و این مبنی است بر تقویه و نفاق که اسماعیل دینشان است.<sup>(۱۱۱)</sup> برای ایشان مزاوار نیست که از تحریف انکار کنند و مذهب شیعه منهدم کنند و مثل ریزهای خاک پراگنده شوند.

اول: روایاتی که از تحریف آگه می کنند، نزد شیعه روایات متواتر است چنانکه سید نعمت الله انجزائی<sup>۱</sup> محدث شیعه در کتاب خود "الانوار" گفته و سید نقی النوری از او نقل کرده که مفهومش اینست: بتحقیق اصحاب بر صحیت آن روایات متواتر اتفاق دارند که دال است بر صراحت وقوع تحریف در قرآن.<sup>(۱۱۲)</sup>

نیز ازو نقل کرده: روایاتیکه دال بر این عقیده است، افزون از دو صد حدیث می باشد و گروهی از علماء مثل مفید و محقق داماد و علامه مجلسی وغیرهم ادعای استفاده می کنند.

۱۱۰- فصل الخطاب، ص ۲۴، طبع ایران.

۱۱۱- بحث مفصلی در جای دیگر می آید.

۱۱۲- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب از نوری طبرسی، ص ۳۰، طبع ایران.

بلکه شیخ (ابو جعفر الطویسی) در "تبیان" کثرت آنها بصراحت گفته، بلکه گروهی بر توانو آنها ادعاء می کنند . . . او بیان خود را ادامه می دهد: پذانید این روایات از کتب معتبر منقول است که نزد اصحاب ما برای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی معتمد می باشد .<sup>(۱۱۲)</sup>

انکار این روایات مستلزم انکار آن روایات است که نزد ایشان مسأله امامت و خلافت را بلا فصل به علی و اولاد او بائیات می رساند، زیرا که این روایات بیشتر از روایات تحریف نیست. علامه شیعه ملا باقر مجلسی درین خصوصوضاحت کرده است بقول خود: بنظر من احادیث درین خصوص تواتر معنی دارد. از بو انداختن این همه، تماماً اعتقاد بر احادیث ازین میروند بلکه به گان من احادیث در این خصوص کمتر از احادیث درباره امامت نیست. همچه طور می توانند این را از روی حدیث بائیات رسانند.<sup>(۱۱۳)</sup>

دوم: بنای مذهب شیعه بر اقوال و آرای ائمه می باشد و از اقوال و آرای ایشان بائیات و مانده ایم که ایشان قرآن موجود را کاملاً محفوظ نمی دانند باستثنای آن چهار کس که بظاهر انکار تحریف می کنند ولی از اقوال ائمه مندی و شهادتی نمی آرند و آنانکه بتحریف قائل اند، بنیاد عقیده خودشان را بر احادیث صحیح و معتمد می نهند که مروی از دوازده امام است.

سوم: هیچ یک ازین چهار کس که قائل بعدم تحریف اند،

۱۱۳- فصل الخطاب، ص ۲۲۷ .

۱۱۴- منقول از فصل الخطاب .

در زمانه دوازده امام نبوده است ولی متقدمین قائل و معتقد تحریف در زمانهای ائمه بوده اند. با ایشان مجالست و رفاقت داشته اند. پس ایشان نماز گزارده اند. کلام ایشان را شنیده و استفاده کرده اند.

چهارم: کتابهایی که دران اخبار و احادیث تحریف و تغییر روایت شده، نزد شیعه معتبر و معتمد می باشد. بعضی ازین کتب به ائمه معصومین تقدیم شد و ایشان رضایت خود شان را ابراز نمودند مثل الکافی از کلینی و تفسیر قمی و غیرها.

پنجم: یکی از عجائب ابن است که این چهار کس که بظاهر از تحریف انکار می کنند، در کتابهای خود، روایات و احادیث از ائمه وغیرهم می آرند که دال بر تحریف است و بر رواة و اسناد آنها اعتراض ندارند. مثلاً ابن بابویه قمی می گوید: آنکس که قول تحریف را بنا منسوب می کند، دروغ گومست. و لیکن او خود در "كتاب الخصال" حدیث مسنده و متصل می آرد: مهد بن عمر العاظظ البغدادی معروف بمحضانی بنا روایت کرد و او از عبدالله بن بشیر و او از حسن بن یهرقان المرادی و او از ابوبکر بن عیاش الاجلوع و او از ابی الزبیر و او از جابر نقل کرد و گفت: من رسول خدا <sup>علیه السلام</sup> را شنیدم که می گفت: در روز قیامت سه چیز می آید شکایت کنان: قرآن و مسجد و خانواده ما. قرآن خواهد گفت: ای رب، مرا سوختند و پاره پاره کردند. (۱۱۰)

ابو علی الطبری خود بشدت انکار تحریف می کند و خود در

تفسیر خود احادیث را می آرد و برآن اعتاد کند و آن دال است که تحریف واقع شده مثلاً در مسورة النساء بر روایتی اعتاد می کند که از آیت النکاح ، کلمه "إلى أجل مسمى" ، حذف شده است ، می گوید : از گروهی از میجابه یعنی ابی بن کعب ، عبدالله بن عبام ، عبدالله بن مسعود روایت می کند که ایشان آیت را این طور می خواندند :

”فَمَا أَسْتَمْعُ بِهِ مِنْهُ إِلَى أَجْلِ مَسْمِيْ فَأَتُوهُنَّ أَجْوَرَهُنَّ“.

و نزد ایشان مراد این کلمات صریحاً ”متعه“ است .<sup>(۱۶)</sup>

ازین نوع مثالهای نزد ایشان بسیار است و صریحاً دلالت می کند که بعضی از ایشان که از تحریف انکار می کنند بر بنای تقیه و نفاق است تا مسلمانان را فریب دهند . معروف است که در مذهب شیعه تقیه یعنی دروغ بظاهر از اصول دین بشمار می رود ،<sup>(۱۷)</sup> چنانکه این بابویه القمی در رساله خود ”الاعتقادات“ شرح می دهد : تقیه واجب است و کسیکه آنرا ترک گفت ، گویا نماز را ترک گفت . دیگر می گوید : تقیه واجب است تا وقتیکه القائم بظهور آید و هر که پیش از خروج این را ترک کرد ، او از دین خداوندی و از دین امامیه خارج شدو او با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرد . مردم درباره تفسیر آیت :

”إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ“.

۱۶- مجمع البيان از طبرسی ، ص ۳۲ ، ج ۳ ، طبع تهران ۱۳۸۴ ه.

۱۷- این بحث را مستناداً در باب ”شیعه و دروغ“ ملاحظه کنید .

از صادق رضه ہر میدند، گفت: یعنی آنکه بر تقهیه بیشتر عمل کرد. (۱۱۸)

ششم: اگر قول این چهار کس را قبول کنیم، آن روایات باطل می شود که مبتنی است بر این که فقط علی بن ابی طالب قرآن را جمع آوری کرد و به صحابه تقدیم کرد و لیکن ایشان رد کردند و گفتند: ما پاًن احتیاج نداریم. و او گفت: بعد ازین شما این را نخواهید دید تا وقتیکه از اولاد من "قائم" بظهور آید. و همین نوع روایت است در "کافی" که از جابر و او از ابی جعفر آورده: هیچ کس نتواند ادعا کند که ما سوای اوصیاه قرآن کامل را دارد. (۱۱۹)

آن دروغبافیها نیز باطل می شود که می گویند: صحابه مخصوصاً خلفای ثلاثه در قرآن داخل کردند هر چه دران نبود و خارج کردند هر چه دران بواده در صورتیکه اعتراف دارند که صحابه سعی های بسیار نمودند در جمع آوری آن و حفظ و صیانت آن بتوفیق و عنایت خداوندی.

این عقیده شان نیز فاسد شد که ایشان اعتقاد ندارند بر آن چیز که بطريق ائمه دوازده با ایشان نرسد و این پائیات وسیده که قرآنیکه نزد ما موجود است از مصحف عثمان ذی النورین رو نویس کرده شده و جمع آوری قرآن از صدیق آغاز شده و از ذی النورین پایان رسید.

۱۱۸- الاعتقادات از صدوق، باب التقهیه، طبع ایران ۱۲۸۴ء۔

۱۱۹- کتاب الحجه من المکافی، باب لم یجمع القرآن کله غیر امیر المؤمنین

ص ۲۲۸، ج ۱ طبع تهران.

و بهمین جهت متقدمین خود را ازان گروه نمی آرند و متأخرین نیز آن را قبول نمی کنند بلکه رد می کنند و بهمین علت مفسر شیعی معروف به محسن کاشی در تفسیر خود صاف، بعد از ذکر دلایل سید مرتضی، می گوید: من می گویم چنانکه اسناد بسیاری است درباره رو نویسی کردن قرآن و حفظ آن بر دست مؤمنین، همچنان روایات بی شماری هست بر تغییر آن از دست منافقان و تبدیل کنندگان وصیت و تغییر کنندگان خلافت تا شامل قرآن گردانند آنچه متضاد رای و خواهش آنانست... و اینکه او آن قائل است که قرآن در عهد نبی مجموعاً مرتب شده، محتاج بشیوت است. جمع شدن آن چه طور ممکن بود، زیرا که در اوقات مختلف اندک اندک نازل شد تا آخر عمر باشام و سید.<sup>(۱۴۰)</sup>

یکی از بزرگان شیعه هندی قول سید مرتضی را رد کرده می گوید: بی شک اتباع حق لازم است و لیکن سید علم الهدی (مرتضی) معمول نیست که واجب الاتبع باشد. اگر هم باهیات رسد که او قائل است که قرآن هیچ عیبی ندارد، باز لازم اتباع نیست و دران هیچ خوبی نیست.<sup>(۱۴۱)</sup>

کاشی عبارت طوسی را نقل کرده در رد او می نویسد: می گویم در هر عصر وجود قرآن بکنایت می کند. چنانکه خدا آنرا نازل کرد و محفوظ کرد نزد اهل آن و وجود یکه بآن محتاج بودیم نزد ماست. و اگر باقی آن در دسترس ما نیست در دسترس

۱۴۰- تفسیر الصاف، ص ۱۴، ج ۱، مقدمه الكتاب.

۱۴۱- ضربة حیدریه، ص ۸۱، ج ۳، طبع هند.

امام نیست . (۱۲۷)

هفتم : سابقًا تذکر دادیم که همه شیعه عقیده دارند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است ، باستثنای چهار کس که از تحریف انکار می کنند و آن هم برای اغراض ، یکی از آنها جلوگیری طعن است ؛ زیرا که دیدند ایشان جواب اعتراضها ندارند که دشمنان اسلام بر مسلمانان کنند . شما بکدام چیز دعوت می کنید در انجال که نزد شما آن چیز نیست ؟ و اهل سنت بر ایشان طعن کنند از عدم وجود نقل اکبر ، حدیث ثقلین را چه شد ؟ بعد از انکار شریعت اسلام چه طور ادعاه به اسلام می کنید ؟

برای ایشان هیچ فرار گاه نیست مگر اینکه آن عقیده را ترک گویند که نزد تمام شیعه امامیه متفق علیه است . ما می گوییم این هم بظاهر است ، زیرا که ایشان اصل عقیده را پنهان دارند و گرنه قدرتی ندارند که بر این شقیده بیهوده که مذهب شیعه دارد ثبات داشته باشند و ایشان را می خواهند ازین عقیده خلاص یابند بتحریف معنی ، زیرا که در معنای قرآن چنان تاویل می کنند که از روی عقل و نقل قابل قبول نیست . این میبد جزائری بعد از ذکر اتفاق شیعه بر تحریف ، اعتراض می کنند : آری ، درین خصوص مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی خلاف گفته اند و داوری نموده که هر چه درمیان دو کنار مصحف موجود است ، قرآنیست نازل شده و چیزی دیگر نیست و میانه آن تحریف و تبدیلی واقع نشده ، ظاهر است که این بیان برای مصالح هیچ صدور یافته و یکی

از آنهاست جلوگیری طعن . بعد از آن بقول خود بیان می کند که  
هر این مصالح بوده است ، بسیاری از اکابر در مؤلفات خود شان  
اخبار بسیاری روایت نموده اند که متنضم وقوع این امور در  
قرآنست و انتهای اند که بعضی از آیات چنین بود ، بعداً چنان  
تغییر یافت .<sup>(۱۲۳)</sup>

تعلیل اینکه مردم که در خصوص قرآن اظهار موافقت می کنند  
با اهل سنت و خود شان در کتابها روایات می آرند که صراحت  
بتعزیز و تغییر می کند در قرآن . ما قبلاً شرح داده ایم که  
این بابویه قمی ملقب به صدوق ، یکی از چهار ، در یکی از کتابها  
”الاعتقادات“ از تحریف انکار می کند و در کتاب دیگری ثابت می  
کند و همچنانست ابو علی الطبرسی بظاهر اعتقاد بعدم تحریف دارد  
و لیکن در تفسیر خود برآن احادیث و روایات اعتقاد می کند که  
حکای از تحریف است .

و شیعه خود شان درباره تفسیر شیخ طوسی ملقب به شیخ  
الصافیه گفته اند : بر تأمل کننده مخفی نیست که او در کتاب  
”التبیان“ ، بالخالقان به تلطیف و مدارا رفتار می کند و این روش  
تاكید می کند که بنای این کتاب پیر تقيه نهاده است چنانکه  
سید جلیل علی بن طاوس در کتاب خود ”معد السعود“ ذکر  
کرده است .<sup>(۱۲۴)</sup>

۲۳- الانوار از مید نعمت الله انجاز ثری ،  
۲۴- فصل الخطاب فی اثبات تعریف کتاب رب الارباب از نوری طبرسی ،

هشتم : این چهار کس سابق الذکر در قول خود از متقدمین و آنکه معصومین استناد نکرده اند و همین جهت متأخرین این را قبول نمی کنند . و این است علماء و زعما و کبار ایشان قولشان را درباره عدم تحریف و تغییر بشدت انکار می کنند . ملا خالیل الفوزانی شارح الصحيح الکاف (م - ۱۰۸۹<sup>۶</sup>) تحت حدیث :

”أن للقرآن سبعة عشر الف آية“.

(قرآن هفده هزار آیت دارد) می گوید : احادیث صحیح که دال بر حذف بیشتری از قرآن است . عده آن بحدی رسیده است که انکار ممکن نیست . بعد ازین احادیث که ذکر شان گذشت ، قرآن موجود را منزل دانستن سهل نیست و بعد از اعلام یافتن از اعمال ابی بکر و عمر و عثمان ، استدلال ایشان که قرآن به وسط صحابه و مسلمین ضبط و حفظ شده ، استدلال ضعیف است .<sup>(۱۲۰)</sup>

مفخر شیعی انکاشی در مقدمه تفسیر خود می گوید : از تمام این اخبار و روایات که از طریق اهل بیت نقل شده ، ظاهر است که قرآنیکه میان ما موجود است ، تماماً آن نیست که بر پنهان نازل شده بلکه آنست که خلاف وحی است و تحریف شده و تغییر یافته است و چیزهای بسیار از آن حذف شده است مثلاً ام على در اکثر موارد ، کامه آل نهد بارها و اسماه المعنانین در بعضی جا و چیزهای دیگر . و قرآن بآن ترتیب نیست که خواسته خدا بود . و قول إبراهیم همین است .<sup>(۱۲۱)</sup>

۱۲۵ - الصافی ، شرح انکافی فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، ص ۷۵

ج ۸ ، طبع نولکشور (هند) فارسی .

۱۲۶ - مقدمه تفسیر الصافی ، ص ۱۴ .

و نیز می گوید : اعتقاد مشایخ ما منصوصاً ثقة الاسلام بمن  
ابن یعقوب الکلینی طاب ثراه بر تحریف و تفہیم قرآن اعتقاد داشت  
زیرا که او در کتاب خود «الکافی» درین خصوص روایات آورده  
و در قدر آن تعریض نکرده و در اول کتاب بر معتبر بودن این  
روایات اشاره نموده است . همچنین است استاد او علی بن ابراهیم  
القیی که تفسیرش مملو ازین بیانات است . و دران خلو نیز کرده  
و همچنانست شیخ احمد بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب  
خود «الاحتجاج» بر طریق این دو رفته است . (۱۷)

مقدس اردبیلی عالم بزرگ شیعی گفت : عیان (خایله راشد)  
عبدالله بن مسعود را بقتل رساند . بعد ازان که قرآن را که او داشت  
بیبر گرفت و علی آن قرامت را ناپسندید که زید بن ثابت بر حکم  
او ترتیب و تأییف نموده بود . بعضی گویند که عیان هر مردان  
ابن حکم و زیاد بن سمره را که کاتبان وی بودند ، حکم داد که  
طبق خواسته خود از قرآن عبدالله نقل بردارند و حذف کنند هرچه  
می خواهند و باقی را بشویند . (۱۸)

و خاتمه المجتهدین ملا محمد باقر مجلسی در کتاب خود گفته :  
بتعقیق خدا نازل کرد در قرآن سوره النورین را . (۱۹) و این است  
متن آن :

۱۴۷- ایضاً ص ۱۴ .

۱۴۸- حدیقه انشیعه از اردبیلی ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ طبع ایران (فارسی) .  
۱۴۹- به ثبوت رسیده است که سوره النورین که خطیب از کتاب شیعی  
«دبستان المذاهب» رو نویسی کرده ، فقط ملا محن کشیری  
مؤلف این کتاب درج نکرده است بلکه علامه شیعی مجلسی نیز →

”بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . . . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِالنَّوْدِينِ  
اَنْزَلْنَا هَا عَلَيْكُمْ آيَاتٍ وَيَحْذِرُ أَنْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ ، نُورَانِ بَعْضُهَا  
مِنْ بَعْضٍ وَأَنَا السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِعِهْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
فِي آيَاتٍ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ آمَنُوا بِنَفْضِهِمْ  
مِنْ بَيْانِهِمْ وَمَا عَاهَدُوهُمُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ يَقْذِفُونَ فِي الْجَنَّةِ . ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ  
وَعَصُّوا لِوَصِيِّ الرَّسُولِ أَوْ أَنْلَكُ يَسْقُونَ مِنْ حَمِيمٍ“.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . . . أَيُّ مَرْدُمٍ كَمْ بِانْوَرِينِ إِيمَانُ آورَدَهُ  
أَهْدَ ، اِيْشَان آیاتی را بشما فرستادند تا ترسانند شما را از عذاب روز  
عظیم . بعضی ها بعضی را نور می رسانند و من هستم شنونده  
و آکه . آنانکه از روی آیات باخدا و رسول ایفای عهد می کنند  
برای شان هست با غمهاي پر نعمت . و آنانکه کفر کردنده بعد از  
آوردن ایمان و نقض عهد نمودند با رسول ، انداخته می شوند  
بجهنم . بر جانهاي خود ستم کردنده و از وصی رسول نافرمانی کردنده .  
آنان هستند که خواهند نوشید آب گرم از جهنم) .

بعد ازان چندی از آیات را نقل کرد و گفت: این فجار حروف

→ موافقت نموده و در کتاب خود ذکر کرده است . پس چه می  
گوید لطف الله صافی که این کتاب را به شیعه منسوب نمی کنند؟  
پس آیا 'تذکرہ الانہ' کتاب شیعی است یا کتاب سفی؟ و آیا  
محلسی از اعیان شیعه است یا خیر؟ پیغمری باهن اندازه برای  
چیست؟ علای شیعه مثل مید علی العائزی وغیره بیش از یک  
مرتبه در شبه قاره هاکستان و هندوستان این سوره را چاپ  
کرده اند .

از آیات قرآن را ساقط کردند و خواندند هر طور که می خواستند.<sup>(۱۴۰)</sup>  
میرزا مهدی باقر الموسوی نوشت: عثیان، عبدالله بن مسعود را  
قتل رساند تا ازو مصحف را بدست آوردند و از خواهش خود  
تفیر و تبدل کردند و قرآن صحیح محفوظ باقی نماند.<sup>(۱۴۱)</sup>

حاج کریم خان الکرمانی ملقب بمرشد انام در کتاب خود  
می گوید: امام المهدي، بعد از ظهور، قرآن را تلاوت خواهد  
کرد و مسلمانان خواهند گفت: بخدا ابن است قرآن حقیقی که بر مهد  
یتیمه نازل شده و ایشان تحریف و تبدیل کردند.<sup>(۱۴۲)</sup>

مجتهد شیعی هندی مید دلدار علی ملقب بایة الله فی العالمین  
می گوید: از روی احادیث که بی شک قابل اعتقاد می باشد،  
تحریف در قرآن موجود واقع شده نه فقط از لحاظ کمی و بیشی  
حروف بلکه از لحاظ الفاظ و ترتیب آیات نیز.<sup>(۱۴۳)</sup>

علم شیعه دیگر صراحة می کند: این قرآن را خلیفه موم  
ترتیب داده، لذا شیعه باین احتیاج ندارند.<sup>(۱۴۴)</sup>

هالم شیعه میرزا نوری طبرسی کتاب بزرگ مستقلی بعنوان  
"فصل الخطاب فی آیات تحریف کتاب رب الارباب" درین موضوع

۱۳۱- تذکرة الائمه از مجلسی نقلاً من تحفة الشیعه از هروزیسر نور بخش  
النوكلی، ص ۳۱۸، ج ۱، ضیع لاہور.

۱۳۲- بحر انجواهر از موسوی، ص ۳۹۷، طبع ایران.

۱۳۳- ارشاد اعلوم، ص ۱۲۱، ج ۲، طبع ایران (فارسی).

۱۳۴- استصصاد الافعام، ص ۱۱، ج ۱، طبع ایران.

۱۳۵- ضربة حیدریه، ص ۷۵، ج ۲، مطبع نشان مرتضوی (هند)  
فارسی.

تأثیف کرده و چندی از عبارات ازین کتاب درج کرده ایم . او جای دیگر گفته : کم شدن سوره غیر ممکن نیست ، مثلاً سوره الحقد و سوره الخلم (۱۳۰) و سوره الولایة (۱۳۶)

ما قبل ازین عبارات متقدمین و متاخرین را درج نموده ایم و بتکرار آن فائده نیست . خلاصه کلام اینست که همه کس از متقدمین و متاخرین و تتفقند که از روی روایات ائمه مصویین قرآن تحریف شده و تغییر یافته و حذف شده است و بهمین مناسبت حملث شیعه می گوید و قراءات متعدده را ذکر می کند که از تواتر وحی الہی مسلم است و تماماً تومظ روح الامین نازل شده . از اخبار مشهور بلکه متواتر باصراحت باثبات رسیده که از لحاظ کلمه و ریشه و اعراب در قرآن تحریف واقع شده باوجودیکه اصحاب ما بر صحت آن متفق اند و تصدیق می کنند . (۱۳۷)

۱۳۵- مید الخطیب در "خطوط العريضة" بیان کرده که شیعه اعتقاد دارند که و سوره الولایة ، در قرآن بود ، که حالا ساقط شده . صافی در کتبیه خود "م الخطیب" بشدت رد کرده و بدرشتی گفته : در کلام او نگاه کنید این دروغ فاحش و اهترای آشکار را : نه در فصل الخطاب نه در صفحه ۱۸۰ و نه جای دیگر در کتاب از اول تا آخر ، ذکر این سوره جعلی منسوب به خدا موجود است .<sup>۹</sup> ما جواب می دهم باسلوب او : ای صافی ، از خدا حیا نمیکنی <sup>۹</sup> فکر نمی کنی که بعضی از مردم می باشند که دروغ شما را باذتاب افکنده اند . ای صافی ، بترس از خدا . از مرگ خطیب علم که نمرد . در اهل مت صاحب استعدادی می باشند که عیوب و دروغهای شما را آشکار کنند و این است طبرسی که قائل است به نقصان سوره الولایة از قرآن .

۱۳۶- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، ص ۴۳ ، طبع ایران .

۱۳۷- الانوار النهائیه فی بیان معرفة الشاة الاتسانیة از مید الجزائری .

این حقیقت است که مخن مخفی می گویند تا در فهم نیابد و لیکن ایدهان بصدای دهل و بیانگ بلند می گویند. آیا بعد ازین ممکن است که کسی بگوید شیعه ها اعتقاد دارند که در قرآن موجود هیچ نقصان و زیادت نشده است.

چه عذر می آرید اگر کسی می گوید که روایاتی که آورده اند، صعیب است و در تعداد قلیل است. و این چنین روایات نزد اهل سنت نیز موجود است.

آیا این مسأله بعض روایات است یا مسأله اعتقاد و ایمان است. اگر مسأله بعضی روایات است چرا از آنها شیعه و اکابر آن تصریحی درباره تحریف و نقصان قرآن نیست؟ و چرا رد کردند قول او را که قائل است بعدم تحریف اگرچه اعتقاد او از روی تقیه و نفاق و فریب مسلمان است و این روایات نه ضعیف است و نه در تعداد کمتر است بل نزد شیعه بتواتر رسیده است و عده آن بروایی بالغ به دو هزار است و غالب آن در صحاح اربعه موجود است.

### حقیقت اهل سنت درباره قرآن

و اینکه می گویند این چنین روایات نزد اهل سنت نیز موجود است، قول ساختگی ایشانست. حق این است که هیچ روایت صحیح در کتابهای معتمد اهل سنت نیست که دلایل کند قرآنیکه رسول خدا علیه السلام وقت مرگ پیش مردم گذاشت، نقصان و زیادت داشت بلکه اکابر مسلمانان تصریح نموده اند کسیکه این چنین عقیده

دارد، از مات استوار و روشن خارج می شود، چنانکه ایشان آشکار کردنند که شیعه قائل باین قول خبیث می باشند.

اینک امام ابن حزم الظاهیری، در کتاب بزرگ خویش «الفصل فی الملل والنحل» می گوید: علایی قدیم و جدید امامیه می گویند که قرآن تبدیل شده. چیزیکه در آن نبود، اضافه کردنده و بسیاری ازان را کم کردنده و تغییر دادند. باز می گوید: ابن قول که قرآنیکه در دو لوح بود، تبدیل شده است، کفر صریح است و تکذیب رسول خداست. <sup>(۱۳۸)</sup>

او نیز در رد ابن قول گفته: اگر کسی امروز کوشش کند که در شعر نابغه یا شعر زهیر کلمه ای بیفزاهد یا کم کند، هرگز نتواند، زیرا که خود را رموا خواهد کرد و خلاف نسخه های مستند خواهد رفت. این تبدیلی چه طور ممکن است در قرآن که نسخه های آن تا حدود اندلس، بلاد بربور، مسوان، تا سنند و کابل و خرامان و ترکیه و صنیلیه تا هند انتشار شده. پس بیخردی روافض ظاهر است. او قبل ازین نوشت: چون عمر وفات کرد، نزد مسلمانان مصر و عراق و شام و یمن لا اقل هزار قرآن بوده باشد. چون عثمان خلیفه شد و فتوح بیشتر دست داد، در تعداد آن اضافه شد. اگر کسی برای شمار کردن قرآنها سعی می کرد کامیاب نمی شد. <sup>(۱۳۹)</sup>

۱۳۸- الفصل من الملل والنحل، از امام ابن حزم الظاهیری، ص ۱۸۲، ج ۴، طبع بغداد.

۱۳۹- ایضاً ص ۸۰، ج ۲، طبع بغداد.

او همین است که در کتاب خود بعنوان «الاحکام» گفت: چون از براهین و معجزات آشکار شد که قرآن عهد خداوندیست برماء. ما برآن ایمان داریم و احکام آن را بجا می آوریم. در نقل آن کمال صحت را نگهداشته ایم و هیچ جای شک نیست که قرآن همین است که در صحیفه مسطور است و در آفاقها مشهور است واجب الانقیاد و این قرآن اصلی است که بآن رجوع می کنیم و قرآنیست که دران این آیت موجود است:

”ما فرطنا في الـکتاب من شيء“.

(تعمیر نکردیم در کتاب از چیزی) (۱۴۰)

اصولی شافعی معروف گفته: باب اول در کتاب بعنی قرآن این است که در دو کنار مصحف بتواتر بنا منتقل شده است. (۱۴۱) شارح برآن افزوده: سنت توواتر نقل قرآن را ازین جهت باختصار نوشته تا برای تمام، ما سوای قرآن، وسیله احتراز فراهم سازد، زیرا که مایر کتمان آسمانی و احادیث قدسیه نبویه و منسخ التلاوت، هیچ یک از آنها درمیان دو کنار مصاحف نقل نشده است، زیرا که اسم قرآن در ذهن جمهور مردم و حتی بچه ها معهود و معنوم است. (۱۴۲)

اصولی حنفی گفت: کتاب قرآنیست که بر رمول خدا <sup>عَزَّلَهُ</sup> لازل

۱۴۰- الاحکام فی اصول الاحکام، از حافظ ابن حزم الاندلسی الظاهري، ص ۹۵، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۱- التوضیح فی اصول، ص ۲۶، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۲- التلوع، ص ۲۷، ج ۱، طبع مصر.

شده و در جزوها قلمبند شده وی شک و شبه بتواتر از نبی نقل  
بنقل شده است.<sup>(۱۴۳)</sup>

آمدی گفته: حقیقت کتاب اینست که هرچه در دو کنار  
جزوهای منتقل شده است، بنقل متواتر شده است.<sup>(۱۴۴)</sup>

سیوطی بعد از نقل اقوال ائمه در جمع و ترتیب قرآن باوقاف  
گفته: قاضی ابوبکر در "الانتصار" گفته: ما عقیده داریم که جمله  
قرآن که خدا نازل کرده و برای تسویه او حکم داده، چیزی  
از آن منسوخ نشد و بعد از نزول چیزی از آن مرفوع تلاوت نشده،  
همین قرآنست که درین دو کنار موجود است بصورت مصحف  
عثمان و چیزی از آن نقصان نشده و نه با آن زیاده شده است. و بغوی  
در "شرح السنة" گفته: صحابه قرآن را در دو کنار کتاب جمع  
کردند که خدا بر رسول علیه السلام نازل کرد بدون آن که چیزی  
از آن نقصان کنند یا با آن اضافه کنند.<sup>(۱۴۵)</sup>

خازن در مقدمه تفسیر خود گفته: این بدلیل بائبات رسیده  
است که بتحقیق صحابه قرآن را جمع آوری کردند میان دو کنار  
کتاب، چنانکه خدای بزرگ و برتر نازل کرده بدون اینکه چیزی  
با آن اضافه شده یا چیزی از آن کم شده و قلمبند کردند چنانکه از  
رسول خدا علیه السلام خدا شنیدند بدون اینکه چیزی را تقدیم و تأخیر  
کنند یا ترتیب دهند بر طریقی که از رسول خدا علیه السلام نگرفته بودند.

۱۴۳- المنار فی الاصول، ص ۹، طبع هند.

۱۴۴- الاحکام از آمدی، ص ۲۲۸، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۵- الاتقان از سیوطی، ص ۶۳، ج ۱، طبع حجازی قاهره ۱۳۶۸.

بی شک قرآن در نوح حفظ نوشته شده است بطريقی که اکنون در قرآنها مموجود است .<sup>(۱۶)</sup>

القاضی در "شفاء" گفته : بدانید هر که از قرآن چیزی را کم کرد یا تصحیف کرد بخشی ازان یا جزوی ازان ، یا انکار کرد از آیتی یا از حکمی یا خبری که دران بصراحت گفته شده است ، یا ثابت کرد آنچه نفی کرده است ، یا دانسته نفی کرد آنچه که دران ثابت کرده شده است ، یا از چیزی شکی آورد که دران درج است ، او از روی اجھاع علماء کافر می گردد . خدای متعال فرموده :

"لا يأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكْمِهِ حَمِيدٌ" .

(این کتابیست بزرگ که در نمی آید باطل بآن از پس و پیش ، نازل کرده است آن را خدای دانا و متوده .<sup>(۱۷)</sup>)

بخاری در صحیح خود باب آورده بعنوان :

"باب من قال لم يترك النبي الا ما بين الدفتين" .

(باب درباره آنکه گفت : نبی ﷺ چیزی را ترک نکرد موای آنکه در کنار کتاب حفظ است) . تحت این باب این حدیث را درج نموده : این عبام در جواب شخصی گفت که مسئال کرده بود . آیا نبی ﷺ چیزی را ترک کردند ؟ گفت : موای آنکه در دو

۱۴۶- تفسیر الخازن ، ص ۷ و ۸ ، المقدمه ، ج ۱ ، مطبعة الاستقامة ، قاهره ۱۹۵۰ م .

۱۴۷- الشفاء از قاضی عیاض .

کیار کتاب محفوظ است . و همین طور محمد بن علی بن ابی صالح  
المعروف با بن حنفیه گفته <sup>(۱۴۸)</sup> :

حالا ملاحظه فرمائید که بخاری ما چه روابت کرده و بخاری  
ایشان چه روابت کرده و این است که ائمه اهل سنت گفته اند  
و آنست که ائمه ایشان گفته اند .

اینجاست نصوص دیگر در این موضوع . امام زرکشی در  
کتاب خود «البرهان» بعد از ذکر قول القاضی در «الانتصار» می  
گوید : این است دلیل صحت نقل قرآن و حفظ و صیانت از تغییر  
و رفع طعن روافض درباره کمی و بیشی در آن که خدا گفته :

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَإِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ» .

(ما این ذکر را فرستاده ایم و خود ما محافظ آن می باشیم ، و بر عهده  
ماست جمع آوردن و خواندن آن) . تمام امت برین اتفاق دارد که  
مراد ازین حفاظت این است که مردم مکاف شده اند که بران عمل  
کنند و از وقوع غلط و آمیزشی نگهداری کنند و جهین جهت  
نقل قرآن بصحت و نگهداری نمودن بر امت قطعاً واجب است <sup>(۱۴۹)</sup> .

مفسران اهل سنت تحت آیت «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بیان کرده  
اند که قرآن از هر نوع تغییر و تحریف محفوظ است و همه کس  
الا شاذ برآن متفق اند . مثلاً خازن در تفسیر خود می گوید :  
ذکر یکه بر محمد نازل کردیم ما خود نگهدارنده آن می باشیم

۱۴۸- صحيح البخاری ، کتاب فضائل القرآن .

۱۴۹- البرهان في علوم القرآن ، ص ۱۲۷ ، ج ۲ ، طبع رومی ۱۹۰۷ م .

یعنی آن را از کمی و بیشی و تبدیلی و تحریفی محفوظ می داریم و قرآن عظیم ازین تمام چیز محفوظ است . از جن و انس هیچ کس نتواند که حرف یا کلمه ای بآن اضافه کند یا از آن چیزی کم کند و این مختص بقرآن عظیم است ، بر خلاف تمام دیگر کتب نازل شده که در آن کمی و بیشی و تغییر و تحریف واقع شده . چون خدای بزرگ و برتر حفظ این کتاب را بعهده خود گرفت تا ابد مصون و مامون مانده از هر کمی و بیشی .<sup>(۱۰۰)</sup>

نسفی تحت تفسیر ابن آیت گفته : تاکید اکید شد که قرآن ثابت و سالم نازل شد و آن از شیاطین محفوظ است و خدا نگهدارنده آنست از کمی و بیشی و تحریف و تبدیل ، بر خلاف کتب مسابقه ، زیرا که حفظ آنها را بعهده خود نگرفت . علماء و روحانیون آنها را حفظ کردند . و از روی دروغ و تجاوز تحریف واقع شد لیکن حفاظت قرآن را با غیار نگذاشتند .<sup>(۱۰۱)</sup>

امام ابن کثیر گفت : باز خدای متعال قرار داده که اوست که ذکر یعنی قرآن را بر او نازل کرد و او خود نگهدارنده آنست از تغییر و تبدیل .<sup>(۱۰۲)</sup>

فخر رازی گفت : ما این ذکر را از تحریف و کمی و بیش نگه خواهیم داشت و خدا در وصف فرآن گفته : باطل از پس و بیش در آن راه نمی باید و نیز گفتند :

۱۰۰- تفسیر العازن ، ص ۸۹ ، ج ۳

۱۰۱- تفسیر العدارک از نسفی ، ص ۱۸۹ ، هامش العازن ، ج ۳

۱۰۲- تفسیر ابن کثیر ، ص ۳۷۰ ، ج ۲ ، طبع قاهره .

”لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا“.

(گر این کتاب از غیر خدا می‌بود اختلافهای بسیار دران می‌باشید) ایراد گرفته اند که با وجود وعده خداوندی چرا صحابه برای جمع قرآن دو جزو ها اشتغال داشتند حالانکه تحت حفظ خداوندی هیچ ترس تلف نبود. جواب این است که این جمع کردن آذن یکی از اسباب حفاظات آنست. چون او حفظ کرد، لذا ایشان به پنجه خود گرفتند... اگر کسی برای تغییر حرف و نقطه آن حیله کرد، سردم می‌گفتند که دروغ گفته. اگر شیخ مهیبی در خواندن قرآن شلط کند یا در حرف از کتاب الله خطأ کند، بچه ها خواهند گفت: ”ای شیخ شلط کرده ای و درست این طور است“ و مقصود از قول خداوندی ”لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُوَ الْظَّلَّوْنَ“ همین است. بدانید برای هیچ کتابی از کتب این چنین حفاظات نکرده شده است. در هر کتاب تحریف و تصحیف و تغییر واقع شده اما در بعضی زیاد و در بعضی کمتر، ولی این کتاب از هر نوع تحریف محفوظ ماند. پاهمه تلاش های که ماجدان و یهودیان و مسیحیان برای فساد و ابطال آن کردند، محافظت این کتاب از معجزات بزرگ است. (۱۰۲)

### کتب شیعه برای اثبات تحریف

این بود عقیده اهل السنّة و این بود اقوال علماء و اکابر شان ولی بر عکس آن اهل التشیع بر آوردن احادیث و روایات از ائمه معصومین خود اکننا نکردنند بلکه در هر عهد کتابهای مستقلی تحت

عنوان "تغییر و تحریف در قرآن" ساخته اند و بگان خود تنها  
حقیقت خبیثه را نقل کرده اند و بدلا لیل و براهین بائبات رسانیده اند  
یکی از شیوخ شیعه معتمد احمد بن محمد بن خالد البرق ،  
"کتاب التحریف" را تصنیف کرده چنانکه صاحب رجال طوسی در  
کتاب خود "الفهرست" و نجاشی در کتابهای خود ذکر آن آورده  
پدرش محمد بن خالد البرق "کتاب التنزیل والتغییر" را تأثیف  
نموده چنانکه نجاشی ذکر کرده .

و شیخ ثقہ علی بن الحسن بن فضال که از روی قولشان  
هرگز در بیان حدیث لغرضی نخورده و او درین خصوص منفرد است ،  
کتاب بعنوان "کتاب التنزیل من القرآن والتغییر" تأثیف نموده .  
مهد بن الحسن الصیرف "کتاب التحریف والتبدیل" را تصنیف  
کرد ، چنانکه طوسی در فهرست ذکر آورده .

احمد بن مهد بن سیار استاذ مفسر شیعی معروف بابن الماهیار  
"کتاب القراءات" را نوشتہ چنانکه در فهرست و رجال نجاشی  
مذکور است .

حسن بن سلیمان حلبی ، "کتاب التنزیل والتغییر" ، را  
تأثیف نمود .

مفسر الشیعی مهد بن علی بن مروان الماهیار معروف بابن الحجام  
کتابی دارد بعنوان "قراءة امیر المؤمنین و قراءة اهل البيت" .

ابو طاهر عبدالواحد بن عمر القمی کتاب "قراءات امیر المؤمنین"

را تألیف نموده و این شهر آشوب آن را در "معالم العلماء" ذکر نموده.

علی بن حاؤس (شیخ جلیل نزد ایشان) در کتاب خود "سعد السعود" کتابهای دیگر را درین موضوع ذکر کرده. بعضی از آنها ازین قرار است: "کتاب تفسیر القرآن و تأویله و تزییله" و "قراءة الرسول و اهل البيت و کتاب "الرد علی اهل التبدیل" و "کتاب السجاري".<sup>(۱۴۴)</sup>

چنانکه مقدمین درین موضوع تألیف کرده اند، همین طور متاخرین کتابها تألیف نموده اند. و ازینهاست کتاب معروف "فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب" از میرزا حسین بن تقی النوری طبرسی (م-۱۳۲۰<sup>۱۴۵</sup>) و درین کتاب بحث مفصلی آمده در اثبات تحریف قرآن و بعضی از شیعه که نظریه اش را تا پسندیدند و اظهار رنجش کردند، بر این کتاب رد نوشتند. این طبرسی بعداً در جواب کتاب دیگر بعنوان "الرد بعض الشبهات عن فصل الخطاب" نوشت.<sup>(۱۴۶)</sup>

۱۴۵- منقول از کتاب "فصل الخطاب فی اثبات کتاب رب الارباب" ، ص ۲۹.

۱۴۶- آیا بعد ازین کسی را یاری گفتن است که نوری طبرسی در این کتاب از تحریف حرف نزدیک بیکم آن بایثبات رسانده که در قرآن تحریف و تبدیل نشده. کیست که صافی او را می خواهد ازین کلام فریب دهد؟ آیا گهان می کند که کسی دیگر "فصل الخطاب" ندارد؟ یا می خواهد بجزئیات دروغ گوید تا شنوندگان گهان کشند که این راست است - ای صافی، ممکن نیست آنچه شما می خواهید آن بوجود آید، درمیان مردم کسانی ←

در شبہ فاره ها کستان و بھارت شیعہ در اثبات این عقیده باطل کتابها تالیف نمودند. یکی از علمی شیعه میرزا احمد دھلوی کتابی بعنوان "تصحیف کاتبین و نقص آیات کتاب میین" نوشته و یکی کتاب دیگر است "غربت حیدریه" بنام از سید محمد مجتبی لکھنواری و همین نوع کتابهای دیگر است که در زبانهای فارسی و عربی و اردو تألیف شده است.

نیز اکثری از مؤلفین شیعه در کتابهای خرد ابواب پسته اند برای بیان این عقیده که همه بآن اتفاق دارند. ازین میان می باشند استاد کینی علی بن ابراهیم القمی و دوم محدث اکبر محمد بن یعقوب الکلهفی و مید محمد الکلهفی در کتب خود "شرح الوازیه" بای آورده بعنوان "أَنَّهُ نَهِيَّ بِجَمِيعِ الْقُرْآنِ كَمَّ إِلَّا أَذْكَرَهُ" و شیخ الصفار در کتاب خود "البصائر" بای آورده بعنوان "فِي الْأَيْمَهِ أَنْ عَدْهُمْ جَمِيعَ الْقُرْآنِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَوْلَتْهُ" و سعد بن عبد الله در کتاب خود "نَامِخُ الْقُرْآنِ وَ مَسْوِهِ" بای آورده بعنوان "بَابُ الْتَّحْرِيفِ فِي الْآيَاتِ".

هیچ کتابی از کتابهای ایشان در حدیث و تفسیر و عقاید و فقه و اصول خالی از نکوهش فرآن عقیم نیست. ما از اهل تشیع آن کسان را که ازین اعتقاد اکثر می کنند، دعوت می کنیم و می پرسیم: ما دام که شما ادعاه می کنید که از کتاب

— می باشند که دروغ و عیوب شایرا آشکار کنند. مادامیکه شما دروغ می گویید پشتویه. باصدای درشت می گوییم که هرگز ممکن نمی شود که شما حقیقت را برگردانید و سالم العقل را گول زاید. این کتاب نوری طبیعی دستاوردیزیست مهمی که شامل عقاید شیعی از اول تا آخر یعنی که ایشان براین قرآن ایمان ندارند که در دو کتاب جزو دهن موجود است. ما چندی از عبارات را در بحث آورده ایم و باقی را که ایم و میان آنها رسماً آنست که ما شرح داده ایم.

خدا چیزی نه کاسته شده نه زیاد شده است، پس اگر کسی این عقیده دارد، درباره او چه نظری دارد؟ آیا او را تکفیر می کنند؟ کسیکه واجب تکفیر شد، آیا شا فتوی می دهید که او از ملت حکم و روش خارج شده؟ آئم اهل مت و علماء و شیوخ آنان عوچین فتوی می دهند. پس ما می بینیم که تا بچه از ازه شا تقیه می کنند و مسلمانان را فریب می دهید.

درینجا هیچ شکی نیست چنانکه ما با اثبات رساندیم در بحث خوبیل که شیعه بدون استثناء، در همه عهدهای اسلامی، این اعتقاد داشته‌اند و تا حال این عقیده، دارند و ازکر ایشان سبقتی بر صدق و راستی نیست بلکه فرانز از اعترافات مسلمانان و طعن کنندگان است یا ترس است از کشش راز نهضت و رسولانی امر مخفی.<sup>(۱۰۶)</sup> و گرنه حق جلوه‌نما شده و حقیقت منکشش شده است. خداییست توفیق دخنه و رب جهانیان را بهمن گزاریم.

۱۰۶ - و گرفته مید نصف آسم صافی جوا میرزا حسین بن بهن تقی نوری طبری را سناپیش می کنند که به دلیری بعهده خود گرفته است که از شیعه این تهمت را رفع کند که ایشان بر تحریف قرآن عقیده ندارند. ما این چنین تضاد را در کلام ندیده، ایم که صافی یک مرتبه این اعتراض را رفع می کند و بعد رد می کند و در مت بحث آن شخص را سناپیش می کند که این عقیده، فاسد دارد. و فقط عقیده ندارد بلکه پیوست می رساند با دلایل درست و صریح و مرسکن نزد شیعه و درین موضع کنایی شخصی و کامل و شامل همه ممهات این بحث می نویسد. آخر مدح و سناپیش برای علمای بزرگ متقدیم که فائیل به تحریف قرآن هستند، برای چیست؟ و احترام و اکرام شان برای چه؟ مقرر است هر که از اساس دین انکار می کند، شایان تعظیم نیست، زیرا که منکر از ضروریات دین ذلیل و کوچک و حتی باشد نزد اجاع مسلمانان نه که بر عکس آن.

## باب سوم

# شیعه و دروغ

شیعه مجسم کلمه دروغ است . شیعه و دروغ دو کلمه متراծ است لازم و ملزم - بنای این مذهب بر دروغ نهاده شد و آغاز آن از دروغ شده است .

چون شیعه مواد دروغ اند ، لذا آن را رنگ تقدم و تعظیم اعطا می کنند و اسم آن را تغییر داده کلمه تقیه برایش بکار می بردند و مراد شان این است که هرچه در باطن شان است بخلاف او اظهار کنند و هرچه مخفی دارند ، بر ضد آن اعلام کنند و تمسک باین عقیده اساس دین و اصل اصول شان می باشد ، حتی آن را به بکی از آنکه معصومین (نzd شان) نسبت دادند ، چنانکه بخاری شان محمد بن یعقوب الکابینی روایت می کند : تقیه دین من است و دین آبای من است و آنکس که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . این قول ابو جعفر است ، امام پنجم نzd زعم ایشان .<sup>(۱)</sup>

---

۱- الکاف فی الاصول ، باب التقیة ، ص ۲۱۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ،  
ص ۴۸۴ ، ج ۱ ، طبع هند .

کافی نیز از ابی عمر الاجمی روایت می کند که ابو عبدالله  
بین گفت: یا ابا عمر، نه دهم دین در تقویه است و کسیکه تقویه  
ندارد، دین ندارد.<sup>(۱)</sup>

کافی بیشتر ازین روایات در «صحیح، خود درج کرده.  
ای بصیر گفت: ابو عبدالله فرموده: «تقویه از دین خداوند است.»  
گفتم: از دین خداوندی؟ گفت: بله، بخدا از دین خداوندی.<sup>(۲)</sup>

این است دیشان که بر آن استوار هستند و این است عقیده  
شان که بر آن اعتقاد دارند و مقصود شان کتنه حق و اظهار  
باطل است و برای آن این حدیث را جعل کرده اند. از ملیان  
ابن خالد روایت می کند که ابو عبدالله باو گفت: ای ملیان! شما  
بر دینی هستید که پوشیده داشتن آن افضل است. کسیکه آن را  
اسازن کرد خدا او را ذلیل کرد.<sup>(۳)</sup> در مقابل این قول خداوندی  
وا ملاحظه کنید:

”بِاٰيٰهَا اٰرسُونْ ۝ بِلَغْ مَا اٰنْزَلَ لِيٰكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ  
فَمَا بَلَغَتْ رَسَالَتِهِ“.<sup>(۴)</sup>

(ای رسول مرتیعه برسان آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو و اگر  
این نکردهی، پس تو نه رساندی رسالت خود را).

۱- ایضاً ص ۲۱۷، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۲، ج ۱، طبع هند.

۲- ایضاً ص ۲۱۷، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۲، ج ۱، طبع هند.

۳- ایضاً ص ۲۲۲، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۵، ج ۱، طبع هند.

۴- سوره الحماده: آیه ۶۷.

و خدا فرمود :

فاصدح بما تومر و اعرض عن المشركين <sup>(۱)</sup>.

(پس آشکار کن بانپه مأمور شده ای و روگردان از مشرکان) .

و رسول خدا در حجۃ الوداع دین خود را اعلان کرده و سخن خود را اظهار نموده گفت :

”الا هل بلغت؟ قالوا . نعم . قال . اللهم اشهد . فلياسع الشاهد الغائب . فرب مبلغ اوعى من سامع“ <sup>(۲)</sup>.

(آیا پیام خداوندی را بشما رساندم؟ گفتند: آری. گفت: ای خدا. گواه باش شاهد غائب را می رساند. بسیاری از آنان که پیام رساننده شدند از شنوندگان بیشتر نگاه دارنده می باشند.

رسول خدا عليه السلام گفت :

نصر الله امرأ سمع منا شأ فبلغه كما سمعه . فرب مبلغ اوعى له من سامع <sup>(۳)</sup>.

رسول خدا گفت: خدا او را خرم و شاد کند که شخصی از ما چیزی شنید و بدیگری رساند. بسیاری از آنان که پیام رساننده شدند، از شنوندگان بیشتر نگاهدارنده می باشند.

۶- سورة الحجر : آیة ۹۴ .

۷- متفق علیه .

۸- رواه الترمذی .

و نیز فرموده :

”بلغو عنی ولو آیة“.<sup>(۹)</sup>

(از من ابلاغ کنید که آیتی هم باشد).

خدای پاک و بزرگ انبیاء و رسول را درین خصوص متابیش نموده است :

الذین یبلغون رسالات الله ویخشوونه ولا یخشوون احدا الا الله.<sup>(۱۰)</sup>

(آنانکه می رسانند رسالتهای خدا را و می ترسند او را و نمی ترسند از کسی مگر خدا را.

در مدح اصحاب رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز فرموده :

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فنهم من قضى نحبه و ممنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ، لبجزي الله الصادقين بصدقهم ويعذب الله المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ، ان الله كان غفورا رحيما.<sup>(۱۱)</sup>

(از مؤمنان مردانی می باشند که رامت گردانیدند آنچه را پیهان بستند با خدا بر آن . پس ازیشان کسی است که عمرش تمام شد و ازیشان کسی است که انتظار می کند . ولی در عهود شان چیزی را تغییر ندادند تا پاداش دهد خدا راستان را براستی ایشان

۹- رواه البخاری .

۱۰- سورة الاحزاب : آیة ۲۹ .

۱۱- سورة الاحزاب : آیت ۲۳ ، ۲۴ .

و عقوبت کند منافقان را با ہذیرد توبه ازیشان . بی شک خدا آمرزند و مهر بانست) ۔

و فرموده :

”ولَا يخافون لومة لائم“ .<sup>(١٢)</sup>

(بمی ترسند از مرزنش سرزنش کشند) ۔

و منافقان را بر دروغ شان نکوهش کرد :

”إِذَا جاءكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشَهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ لِرَسُولِهِ، وَاللَّهُ يَشَهِدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ“ .<sup>(١٣)</sup>

(چون منافقان آمدند سوی تو و گویند : گواهی می دهیم : توئی رسول خدا علیش و خدا می داند که تو فرمتاده او هستی و خدام گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند) ۔

و اوصافشان را بیان نمود :

”إِذَا لَفُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَا وَإِذَا خَلُوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ، إِنَّا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ“ .<sup>(١٤)</sup>

(چون ملاقات می کنند با مؤمنان ، می گویند ، ایمان آوردیم و هرگاه خلوت می کند باشیطانها بیشان ، گویند . باشها هستیم . وما بعض استهزا کنندگان می باشیم) ۔

١٢- سورة المائدہ : آیة ٤ ۰ .

١٣- سورة المنافقون : آیة ١ ۰ .

١٤- سورة البقرة ، آیت ١٤ ۰ .

بعداً جزای اعمال شان و آنیز صراحت نمود :

”إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدِّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجْرِلُنَّ نَصِيرًا“.<sup>(۱۵)</sup>

(بتحقیق مناقفان در طبعه زیر ترین هستند از آتش و هرگز  
نمی یابی یاوری برایشان) .

رسول خدا عَزِيزَةَ از دروغ گفتن نهی کرد و نکوهش نمود  
و حکم داد به راست گفتن و ستایش کرده ، چنانکه بخاری و مسلم  
روایت کرده :

عليکم بالصدق . فان الصدق یهدی إلى البروان البر یهدی إلى  
الجنة وما يزال الرجل يصدق ويتحرى الصدق حتى یسکتب عند الله  
صديقنا واياكم والکذب فان الکذب یهدی إلى الفجور وان الفجور  
یهدی إلى النار وما يزال الرجل يکذب ويتحرى الکذب حتى یسکتب  
عند الله کذابا .<sup>(۱۶)</sup>

(راست گفتن بر شما لازم است زیرا که راستی به نیکی و همتون  
است و نیکی می برد به هشت و چون شخصی راست می گوید  
و راستی را شعار زندگی خود سازد ، خدا او را صدیق می شهارد .  
باحدر باشید از دروغ . دروغ به فجور راهمنوی است و فجور می  
برد به جنون . شخصیکه دروغ می گوید و دروغ را شعار زندگی  
خود سازد ، خدا او را دروغ گو می شهارد) .

۱۵- سورة النساء ، آیة ۴۵ .

۱۶- رواه البخاری و مسلم .

سفیان بن عبدالله الشنفی گفت :

سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسالہ وآلہ وسالہ يقول : کبرت خيانة ان تحدث اخاك  
حدبیاً هو لك به مصدق وانت به کاذب .<sup>(۱۷)</sup>

(من رسول خدا صلی اللہ علیہ وسالہ وآلہ وسالہ را شنیدم که گفت: این خیانت بزرگیست  
که گر توبه برادرت سخنی بگویی . او ترا راست گو می داند ولی  
توبه او دروغ می گویی .

### تفیه دین و شریعت

اینک مسلمانان که از روی امر خداوندی و وصیت رسول  
خدا صلی اللہ علیہ وسالہ وآلہ وسالہ اعتقاد دارند و اینک شیعه که دروغ در معتقدات اساسی  
ایشان وارد شده است .

و این است صدوق ایشان و شیخ محدث نہ بن علی بن  
الحسین بن بابویه قمی در رساله معروف خود "الاعتقادات" می  
گوید : "تفیه واجب است . هر که ترک کرد گویا نماز را ترک  
کرد . تفیه واجب است و ترک گفتن جائز نیست تا بنگام خروج  
القائم . هر آنکه پیش از خروج او را ترک گفت ، او از دین خدا  
و دین امامیه خارج شد و او با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرد .  
از صادق درباره قول خداوندی :

"إن أكرمكم عند الله إنتكم" .

پر میدند، گفت: اتقکم یعنی بیشتر عمل می‌کند بر تفیه. (۱۸)

چه طور ممکن است که این تفیه نزد ایشان از معتقدات اساسی نباشد، زیرا که آن را با جعل به رسول خدا متعلق منسوب کرده‌اند که او گفت: مومن که تفیه ندارد مثل جسم است که سر ندارد. (۱۹)

ایشان از امام معصوم اول (بنظر شان) علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفت: تفیه بهترین اعیل مومن است. او خود را و برادران خود را از فاحزان حفظ دارد. (۲۰)

امام سوم حسین بن علی گفت: اگر تفیه نبودی، دوست ما از دشمن متمیز نشده‌گویا دروغ معیار شناساند شیعه است. (۲۱)

امام چهارم علی بن حسین گفت: خدا تمام‌گاهای مومن را خواهد بخشید در دنیا و آخرت و او را پاک خواهد کرد مگر دو گناه را: بکی تفیه و دیگری ترک حقوق برادران. (۲۲)

امام پنجم محمد بن علی بن حسین معروف باقر گفته: برای من از تفیه چیز بهتر نیست که خنک چشم دهند. بی شک تفیه سپر مومن است. (۲۳)

۱۸- الاعتقادات، نصل التفیه، طبع ایران، ۱۴۸۴م.

۱۹- تفسیر العسكري، ص ۱۶۶، طبع جعفری الہند.

۲۰- ایضاً.

۲۱- ایضاً.

۲۲- ایضاً ص ۱۶۴.

۲۳- الکافی فی الاصول، باب التفیه، ص ۲۲، ج ۲، طبع ایران.

و گفت: بظاهر با ایشان مخالفت دارید و بیاطن مخالفت کنید. (۲۴)

۲۴- نمی دانم لطف الله صافی چه طور اعتراض می کنند برو این عبارتی که مید محب الدین الخطیب در رساله خود با صمیمیت نوشتند است: از موانع اول که در میان تقریب صیغی ما و ایشان حائل است، تقهی است این عقیده دینی شان است. بنا ظاهر می کنند آنچه را که خلافش مخفی دارند و این طور بعضی از ساده دلان ما فریب می خورند از تظاهر تفاهم و تقارب که ایشان نشان می دهند ولی ایشان هرچه گویند نه در دل دارند، نه آرزو می کنند و نه آن را بعمل می آرند. (الخطوط العریضه، ص ۸، ۹، ۱۰، طبع ۶).

آیا میان این قول خطیب و روایت صحیح الکاف از امام شان، تفاوتی است؟ او از قول خود چه مفهوم دارد. آیا آنکه خود را هدف تضیییک مردم نمی سازد که می گویند که شیعه هر چه از روی تقهی می گویند در عقاید خود از روی اقرار و اعتراض قبول نمی کنند، زیرا که در باطن مخفی دارند خلاف آن که ظاهر می کنند (می الخطوط للصافی، ص ۲۶، طبع اول). بعد از آن که مردم از آنواز امّه شیعه اشنا شدند کیست که اضحوکه مردم بشود. آیا عانی خیال می کنند که در دنیا سوای ایشان هیچ عالم نیست که از رازها و نهان کاریهای ایشان آگاه باشد یا صاف گمان می کنند که تمام مردم، مثل شیخ مصری غافل اند که او می تواند شیعه را فریب دهد، صافی دوباره او می گویند که او از خطیب دانا تر است. ای صافی، این ضروری نیست که شخصیکه به مراتب و مناصب نائل آید، عالم و دانا هم باشد. بسیاری از علماء بوده اند که مال و متعاع دنیا نداشتند ولی حق گفتند و باطل و ابلاغ نکردند. و پیری دلیل بصیرت و قیادت نیست.

و این قول صافی که تقهی نزد سیستان نیز جائز است، افتراض باطل و بهتان بزرگ است. اهل السنة تقهی شیعی را هرگز جائز نمی دانند برای هیچ مسلمانی نه از خود شان و نه غیر شان. بهاء بخدا که ظاهر شان ضد باطن گردد و قولشان غیر اعتماد شان شود و ایشان از زمانه های قدیم برای صدق و امانت و وفا معروف می باشند و چنانکه شیعه ها دین خود را ازین نضایل ←

یکانه نه دارند و ائمه ایشان این را اعتراف نموده اند و در کتابهای ←  
خود بیان کرده اند. چنانکه کافی از عبداله بن یعقوب روایت  
می کند که من به ابو عبداله گفتم : من با مردم مصاحب دارم  
و تعجب می کنم از مردم که شهارا دوست ندارند و فلان و فلان را  
دوست دارند که صاحب صدق و امانت و وفا می باشند! مردم که  
شهارا دوست دارند ، صدق و امانت و وفا ندارند. ابو عبداله  
شانه ها را راست کرد و بمن نگاه کرد گویا خشنگ است و گفت :  
او دین ندارد که قائل است بولایت که از خدا نیست ، (الکافی  
فی الاصول ، ص ۲۳۷ ، ج ۱ ، طبع هند). ای صان . بین که  
سابقاً نیز گفته شده است که افضل آنست که بر آن دشمن نیز  
گواهی دهد .

اهل صفت مردمانی اند که احمد بن حنبل را گرامی دارند که  
برای حق صدا بلند کرد و مالک بن انس را که راستی را اعلام  
کرد و ابو حنیفه را که عقیده خود را اعلام کرد و این تیمیه  
را که ششیز بران بوده و این حزم و این کشندگان باطل  
بود و دیگر اشخاص را که تاریخ با قربانیها و دلیریها و جرأتها  
ملو است . در همان زمان ائمه شیعه بوده اند که (چنانکه از ایشان  
روایت می کنند با ایشان مذهب می کنند) در غارها هفتگه  
بودند یا بر قم ہوشیده یا نقاب کشیده یا پناه گیرند و دروغ  
بودند . حالا آن اشخاص کجا هستند با آنان که درباره آنان جریه  
می گوید :

اولشک آبائی فجئی بمن لهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

(اینک آبای من ، بیارید مثل ایشان. ای جریر جمع آورنده ، چون  
تو جمع آوری) . اما درباره اتحاد و یکانگی ، این ممکن نیست اگر  
از یک جانب راسق باشد و از جانب دیگر دروغ . از یک طرف  
صمیمیت و از طرف دیگر فریب . صمیمیت و راستی از دو جانب  
آن وقت ممکن است که از تقویه تبرا کنید و گرنه حصول آن  
ممکن نیست .

اگرچه کار کودکانه هم باشد .<sup>(۲۶)</sup>

از امام ششم جعفر بن باقر ملقب بصادق باکنیت ابو عبدالله روایت است که گفت : ای حبیب (راوی) بخدا ، در روی زمین نزد من پسندیده تر از تقیه نیست . کسیکه تقیه دارد ، خدا او را بمرتبه بلند می رساند و کسی را که تقیه نیست ، خدا او را ترک می کند .<sup>(۲۷)</sup>

از امام هفتم موسی بن جعفر روایت است که او یکی از مریدان خود علی بن موسی نوشت : هر آنچه از جانب ما ابلاغ شده با هما نسبت داده شده است ، باطل مگو و اگر تو بر ضد آن می شناسی پس تو نمی دانی که چه گفته ایم و بر چه صورت وضع نموده ایم . ایمان آور بهر چه بتوا اطلاع می دهم و افشا مکن آنچه به پنهان داشتن گفته ام .<sup>(۲۸)</sup>

امام هشتم علی بن موسی گفت : هر که ورع ندارد ، دین ندارد و هر که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . آنکس که بیشتر عمل می کند به تقیه نزد خدا مکرم ترین می باشد . ازو سؤال کردند . ای این رسول ، تا چه وقت ؟ گفت : تا وقت معلوم و آنست وقت خروج امام ما . و هر که پیش از خروج امام تقیه را ترک گفت او از ما نیست .<sup>(۲۹)</sup>

۲۵- الکافی فی الاصول ، ص ۲۲۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۲۶- ایضاً ، ص ۲۱۷ ، طبع ایران .

۲۷- رجال الکشی ، ۳۰۶ ، تحت ترجمه علی بن موسی ، طبع کربلا (عراق) .

۲۸- کشف الغمہ از اردیلی ، ص ۳۴۱ .

این است عقیده ایشان درباره دروغ و تقدیس و غلو درباره آن. آیا بعد ازین ممکن است که کسی بر ایشان اعتقاد کند و قول شان را راست داند، با تفاوت ایشان راه رود. حتماً عالم شیعی هندی مید امداد امام حق گفت چون این طور گفت: مذهب امامیه و مذهب اهل متنه دو چشمیه ایست که به متنهای مخالف روانست و تا قیامت همین طور روان خواهد بود، دور از یکدیگر. پاهم شدن آن ممکن نیست. (۴۹)

حق با خطیب بود در عنوان رساله خود «خطوط عربیضه که بنای دین شیعه امامیه اثنا عشری را بر آن نهاده اند و دشواری نزدیک آوردن میان آن و میان اصول اسلام در تمام مذهب و فرق آن». اجماع دروغ و راستی و راست باز و دروغ گو چه طور ممکن است؟ و دروغ گو آنکه دروغ را لازم و واجب داند و اکثر ایشان آنرا وسیله بزرگ قرب إلى الله می دانند.

### تفیه مغض دروغ است

بعض از شیعه‌ها از تفیه انکار دارند و اظهار دارند که مراد ما از تفیه دروغ نیست بلکه مقصود ما چیزی وا پنهان داشتن است برای حفظ نفس و جلوگیری از شر. لیکن حقیقت این است که درین باب نیز دروغ می گویند، زیرا که مراد شان از تفیه چیز دیگر از دروغ و فریب و نفاق نیست. و اینک شواهد و براهین بر این قول:

محمد بن یعقوب الکائی در صحیح خود "الکافی فی الفروع" از ابی عبدالله روایت می کند: یکی از منافقین وفات کرد. حسین ابن علی بیرون رفت و با او پیاده می رفت. در راه با غلام او بر خورد. حسین با او گفت: ای فلان، کجا می روی؟ گفت: من از تمیز جنازه ابن منافق فوار دارم. حسین با او گفت: شما جانب را است من ایستاده باشید. هر چه من می گویم، ش) نیز همین طور بگویید. چون ولی تکبیر بخواهد، حسین گفت: الله اکبر، ای خدا. بندۀ خود را در پندگان خود بشاهر و او را به آتش جهنم واصل کن و او را عذاب شدید بچشان، زیرا که دشمنان شما را دوست می داشت و دوستان شما را دشمن می داشت و باهل بیت نبی بغض می داشت.<sup>(۳۰)</sup>

مثل این دروغ را به رسول خدا نسبت دادند و اثرا زدند چون گفتند: از ابی عبدالله روایت است که گفت: چون عبدالله بن ابی بن سلول فوت شد، رسول خدا <sup>ع</sup> برای جنازه وی آمد. عمر گفت: آیا خدا نهی نکرده که بر قبر او بایستید؟ گفت: افسوس، از گفته من چه مطلبی را می آرید! من گفتم: ای خدا، قبر او را با آتش پر کن و او را به جهنم برسان. ابی عبدالله گفت: عمر آن چیز را ظاهر کرد که رسول خدا <sup>ع</sup> نمی پسندید اظهار آن کند.<sup>(۳۱)</sup>

این است عقیده شیعه درباره تقیه که رسول خدا <sup>ع</sup> بمردم

۳۰- الکافی فی الفروع، کتاب الجنائز باب المصلحة علی الناصب، ص ۱۸۹.

ج ۲، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع عهد.

۳۱- ایضاً ص ۱۸۸، ج ۲، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع هند.

فریب می دادند (پناه بخدا) ، یعنی او اظهار می داشت که او برای منافقی مغفرت می طلبید که خدا از استغفار او منع کرده بود و همین طور اظهار دارد که او بر ضد اوامر و نواهی عمل می کند و اصحاب او طبق عمل او عمل نمی کنند ، زیرا که ایشان نمی دانند که رسول خدا علیه السلام آنان را در خلاف یا در حایت خود دعوت می کند . رسول بر شیخی لعنت می کند و تیکه رفای او برای مرحمت او دعا می کنند . ظاهر او مخالف باطن بود ، و تیکه (حسب روایت شان) عمر این چنین قصدی نداشت . (پناه بخدا . هزار مرتبه پناه بخدا) .

من از شما سؤال می کنم . رسول خدا علیه السلام از چه ترسناک بودند که برای نماز جنازه عبدالله بن ابی بکر شدند در احوال که اسلام قوی بود و ابن ابی از جهت ترس از اسلام و شوکت آن و جلب منفعت منافقت کرد و ابن همت که شیعه درست کردند فقط برای ائمّات عقیده پلید شانست که رسول خدا علیه السلام بر تقدیه یا دروغ عمل می کرد چنانکه ائمّه ایشان عمل می کرده اند . این است تقدیه نزد شان - ادعا دارند که این است فقط برای پنهانی کار و حفظ نفس و نگهداری از شر . آیا کسی شک دارد درباره اینکه این عین نفاق و دروغ است . کافی در کتاب الروضۃ الکافی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت : من بمنزل ابی عبدالله رقم . ابو حنیفه نیز حضور داشت . گفتم : فدایت شوم ، من خواب عجیبی دیدم . چن گفت : ای ابن مسلم ، بیان کن هنگامیکه یک عالمی مثل ابی حنیفه نزد خودمان داریم . گفتم : دیدم گویا در منزل خود

وارد شدم . همسر من آمد و گردوهای بسیار آورد و پیش من انداخت . من ازین خواب خیلی متعجب شدم . ابو حنیفه گفت : تو مردی باشی که مردم با شما خصوصیت دارند و بخیلان می کوشند میراث زن شما را بتصرف بیارند . بعد از رنج بسیار بتمنای خود خواهی رسید ، إن شاء الله . ابو عبدالله گفت : بخدا ، ابا حنیفه ، تو درست گفتی . گفت : باز ابو حنیفه بیرون رفت . من با او گفتم : فدایت شوم ، من تعبیر این ناصب را نپسندیدم . گفت : ای این مسلم . خدا ترا از بد مصنون دارد . تعبیر شان با تعبیر ما و تعبیر ما با تعبیر شان موافقت ندارد . تعبیر آن نیست که او کرد . گفتم : فدایت شوم ، اول شما گفتید که او درست گفت و بر آن موگند خوردید . حالا می گویید که او خطا کار است . گفت : بلی ، موگند خوردم که او با خطا دو چار شد .<sup>(۳۳)</sup> و این معروف است که ابو حنیفه صاحب قوت و شوکت نبود که مردم از و بترسند و شکست خورند بلکه پیش صاحبان حکم و جاه مبفوض بود و با ایشان کپنه داشت .

باز او از ابو عبدالله جعفر خواهش نکرد که او را ستایش کند و نه مسائل از رویای خود ازو تعبیر پرسید بلکه ابو عبدالله خود او را ستایش کرد و مهد بن مسلم را متوجه کرد تا تعبیر خواب ازو پرسد . چون او جواب داد ، آن را درست گفت ، و موگند یاد کرد و لیکن بعد ازینکه او رفت ، او را خطا کار

قرارداد و خود را بری الذمه . این را چه می گویند ، غیر از نفاق اسمی ندارد .

همچین روایت نقل شده است از کابنی درباره آیت از قرآن عظیم . موسی بن ابی تمیم گفت : من پیش ابی عبدالله حضور داشتم . شخصی درباره آیت قرآنی برسید . باو اطلاعی داد . بعد شخصی دیگر وارد شد و از همان آیت مسوال کرد و او را بر ضد شخص اول اطلاعی داد . احساس کردم که کسی دلم را بکارد پاره می کند و بخاطر خود گفتم : که ابا قتاده که در شام است ، درباره واو و مشابه آن هرچیز خطاب نمی کند و اینجا می بینیم که هر کس خطای فاحش می کند . درین اثنا کس دیگر وارد شد و از همین آیت مسوال کرد . او را بر ضد آنچه بمن و دوست من گفته بود ، گفت : (۲۳) بس خاموش ماندم ، دانستم که این تقدیه است . (۲۴)

کاش می دانستم که داوران از مردم درین خصوص چه

۲۳- الف امّه صانی چه می گوید که در کتاب خود گفته : آن شخص نباید هدف تضییک مردم باشد که گوید "چون شیعه تقدیه می کنند ، عقاید شان را نباید هدایت و اعتراف کرد ، زیرا که باطن ایشان خلاف ظاهر است" (مع الخطیب فی خطوط العربیه ، ص ۲۶) .  
ای صانی . هدف تضییک که می باشد ؟ شیعه یا معتقدان شیعه ؟  
اما حق با خطیب است که گفت : مانع اول در تقرب و دوستی و صمیمیت در میان ما و ایشان ، تقدیه می باشد . خطیب در قول خود صادق است و گرنه شیعه درباره این حدیث که در صحیح الکای موجود است ، چه می گویند که امام خود جواهیر مختلف می دهد درباره آیت از روی تقدیه .

۲۴- الکای فی الاصول ، ص ۱۶۳ ، ج ۱ طبع هند .

می گویند ، این تقهیه از چه نوع است ؟ ازین تضاد و تناقض چه شریست که دفع می شود ؟ و کدام آقی است که ازان نجعت می یابند ؟ آیا آنکس که در مسائل دینی و دنیوی این چنین اعتقاد دارد ، شایان اعتقاد است ؟ آیا این چنین کس بر کتاب و متن اینمان دارد ؟

که می داند کدام وقت باید بر تقهیه عمل کرد و کدام رقت نه ؟ آیا این فساد دین و انهدام بنای دین و بازی کردن با آیات کتاب خداوندی نیست ؟

از روی عقیده شیعه اکثری از ائمه<sup>ؑ</sup> شیعه از جهت تقهیه حرام را حلال و حلال را حرام قرار می دهند . ایان بن تغلب ، یکی از رواة الکافی این چنین روایت می کند : من ابو عبدالله را شنیدم که می گفت : پدرم (پدر باقر) در زمان بنو امية فتوی داد که کشته باز و شاهین حلال است . آن وقت او تقهیه می کرد . من تقهیه نمی کنم و می گویم که هر که کشته شد حرام است .<sup>(۳۰)</sup>

چه طور ممکن است که درباره چیزی می گویید حرام است ، بعد فتوی می دهید که حلال است ؟ ای بزرگان دین . آیا این دین و شریعت است ؟ آیا برای امام شما جائز است که چیزی که در معتقدات او حرام است ، برخلاف اوقتوی دهد ؟ از روی قول خود شان امامت و عصمت کجا رفت ؟

---

۳۰- المروع من الکافی ، باب مود البذاة والصفور وغير ذلك ، ص ۲۰۸ ،  
ج ۱ ، طبع ایران ، ص ۲۰۸ ، طبع هند .

### و اینک قول خداوندی :

”قل من حرم زينة الله الی اخرج لعباده من الطیبات والرذق“: <sup>(۲۶)</sup>  
 (بگو که این زینت خدا را و پاکیزه های روزی را که  
 حرام گردانید).

خدای پاک در نکوهش یهود و نصاری گفت :

”اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله“: <sup>(۲۷)</sup>  
 (گرفتند علماء و روحانیون خداوندان خود جز از خدا).

و رسول صادق و این این آیت را این طور تفسیر کرد :  
 کانوا اذ احلوا لهم شيئاً استحلوا وإذا حرموا عليهم شيئاً حرموه <sup>(۲۸)</sup>  
 (چون بر ایشان چیزی حلال می کنند، حلال می دانند و چون  
 حرام قرار می دهند، حرام می دانند).

خدای پاک صراحة کرده که تحلیل و تحریر خاصه خداوندیست  
 و حتی نبی کریم ﷺ درین امر اجازه ندارد، چنانکه گفته :

”يا ايها النبی لم تحرم ما احل الله لك“: <sup>(۲۹)</sup>  
 (ای رسول ﷺ . چرا حرام می کنی آنچه را که حلال کرده است  
 خدا برای تو).

۲۶- سورة الاعراف : آیت ۴۲

۲۷- سورة التوبه : آیت ۴۳

۲۸- رواه الترمذی و احمد و یهیقی در سنن شاه

۲۹- سورة التحریر : آیت ۱

پس باقر کیست که حرام را حلال و حلال را حرام کنند .  
ابن اقتدار فقط به باقر نمی دهند بلکه تمام ائمه ایشان اختیار دارند  
که آنچه را که خدا حرام کرده است ، حلال کنند و آنچه را که  
حلال کرده است ، حرام کنند .

و این امت محدث بزرگ ایشان ابو عمر و محمدالکشی در کتاب  
خود از حمدویه روایت می کنند که او از محمد بن الحسین و او از  
حکم بن مسکین الشفی و او از ابو حمزه معقل العجلی و او از عبدالله  
بن ابی یعقوب نقل کرد : من بابی عبدالله (جعفر) گفت : بخدا ، اگر  
تو انار را دو نیم کنی و گویی که این حلال است و دیگر حرام .  
قسم بخدا قبول خواهم کرد : بی شک آن را که حلال می گویی  
حلال است ، و آن را که حرام می گویی حرام است . (آیا ابو عبدالله  
این را ناپسندید و رد کرد ؟ نخیر . بلکه گفت : رحمک الله ،  
رحمک الله .<sup>(۴۰)</sup> خدا بر تو رحمت کناد .

ابن است اعتقاد شان که برایش مدح و ستایش می کنند  
و بهمین جهت جعفر گفت : عبدالله بن یعقوب شخصی است که برای  
ما آن وظیفه را انجام داد که درباره ما واجب گردانیده شده است .<sup>(۴۱)</sup>  
و همین طور مردم را حکم می دهند که اینان را معبودان  
خود سازید که آنان حلال کنند و حرام گویند . بهمین جهت امام  
نهم ایشان بیشین علی بن موسی صراحت کرد و تیکه ازو درباره  
اختلاف شیعه سؤال کردند : بتحقیق ائمه آنچه را می خواهند حلال  
کنند و آنچه را می خواهند حرام می گویند . مستبعد نیست اگر

۴۰- رجال الکشی ، ص ۲۱۵ ، طبع کربلا (عراق) .

۴۱- ایضاً روایت ابی محمد الشافی ، ص ۲۱۰ .

کسی این چنین عقیده دارد، زیرا که او در امور آخرت دروغ نمی گوید و اگر کسی در امور حلال و حرام ایمان نمی دارد. چگونه در مباحثات ایمان خواهد داشت؟

باز کیست که باقر را مجبور کند که این چنین فتوی را دهد؟ اما از کلام جعفر ظاهر است که پدرش برای رضای مسلمانین اموی فتوی می داد، زیرا که او گفته که او در زمان بنو امية فتوی می داد. اگر این درست است، درباره شیعه چه می گویند بعد از ان که بائبات رسیده است که جابر از باقر و او از جعفر روایت کرده که رسول خدا <sup>علیه السلام</sup> آفت: هر که مسلمان را راضی کرد و خدا را ناراضی، او از دین خداوندی خارج شد.<sup>(۴۱)</sup>

آیا شیعه از برای ناخشنودی خداوند، حرام را حلال قرار نمی دهد؟

باز چه می گوید علی بن ابی طالب در خطبات خود (بغیال ایشان) : ایمان آنست که آدم صدق را بر دروغ ترجیح می دهد اگرچه در صدق ضرر آن باشد و در دروغ نفع آن.<sup>(۴۲)</sup>

آیا کسی شک دارد که تقدیه دروغ نیست بلکه مغض دروغ است.

### مثالهای آن

مثالهای بسیار ازین قرار است: سلمه بن محز روایت می کند

٤٢- التکاف فی الاصول، باب من اطاع المخلوق فی ممکنة الحال، ص ۳۷۳، ج ۲، طبع ایران.

٤٣- نهج البلاغت، ص ۱۲۹، ج ۲، طبع بیروت.

که من با بابی عبدالله گفتم : مرد ارمنی مرد و بمن وصیت کرد - او از من یه میشد . ارمانی چیست ؟ گفتم : بسطی کو هستانی مرد . در باده ترکه و دختر خود بمن وصیت کرد . بمن گفت : او را نصفی بده . من زراوه را ازان اطلاع دادم . او بمن گفت : تقیه کرده . مال برای دختر است . بعد از چندی باو سر زدم و گفتم : خدا بتو خیر و بیر کت دهد . رفقای من گمان کنند که تو با من تقیه کرده ای . گفت : نه . بخدا من با تو تقیه نکرده ام و ایکن من بزای شما تقیه کرده ام . آیا کسی را باین آگاهی داده ای ؟ گفتم . نه . گفت : پس او را تقیه را هم بده .<sup>(۴۴)</sup>

ملاحظه کنید . او سلمه بن حمزه را نصفی از مال داد . بعد از نصف ثانی محروم کرد . پس یک ازین دو چاره نیست . اگر حق داشت که نصف را بگیرد ، حق با او بود و اگر حق نداشت پس چرا او اول اعطای کرد و اگر برای او حقی بود ، چرا مراجعت بر دوم کرد . باز امام از که ترسناک بود ؟ در حالیکه زراوه بن اعین دوست و رفیق و مقلد او از کسی ترسناک نشد .

آیا کشی را جائز است که بر ضد فرموده خدا و رسول علیه السلام ، در امور دین فتوی دهد از روی تنبیه یا دروغ تغییر صحیح . مسائل فرائض با جتهد تعلق ندارد بلکه بثبوت می رسد به نصوص و اگر کسی نصوص را تغییر دهد با تحریف کند و بر ضد آن فتوی دهد ، آیا در مسائل دیگر شایان اعتبار هست ؟ همینجاست

۴۴- الفروع فی الکافی ، باب میراث الولد ، ص ۸۶ ، ۸۷ ، ۷ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ص ۴۸ ، ج ۲ ، طبع هند .

روایت دیگر که کلینی نیز در فروع روایت می کند از عبدالله بن محرز که با روایت اول مشابه است - من از ابو عبدالله پرسیدم درباره مزدیکه بنی وصیت کرده و دختری ازو پس مانده . گفت: دختر را نصفی بده و نصف دیگر را بموالی بکزار . باز کشتم به رفقا . گفتند . نه بخدا ، برای موالی چیزی نیست . من باو باز گشتم و گفتم : رفقای ما گفتند که برای موالی چیزی نیست . تقيه کرده بودی ؟ گفت : نه بخدا ، من تقيه نکرده بودم و لیکن من ترسان بودم که از شها نصفی را بگیرند . اگر شها ترمان نبودید نصف دیگر را برای دختر می بردید . پس خدا از طرف شها ادا خواهد کرد .<sup>(۴۰)</sup>

ازین دو روایت ظاهر است که شیعه دروغ را برای حفظ نفس جائز نمی شارند بلکه بدون چیزی معتاد بدروغ می باشند . سؤال کنندگان عبدالله بن محرز و سلمه از اموی و عباسی نبودند بلکه شیعه مخلص و پاران امام معصوم بودند و جعفر صراحت کرده که او بر تقيه باطل فتوی نداد بلکه بر مصلحت و دروغ فتوی داد .

امّه شیعه صراحت نموده اند چنانکه ایشان گفان می کنند تقيه بخض دروغ هست چنانکه ابو نصیر از ابی عبدالله (جعفر) روایت کرده : "تقيه از دین خداوندیست" - گفتم : از دین خدا ؟ گفت : بخدا ، از دین خدا . چنانکه یوسف گفت :

ایها العیر از کم لسارقون والله ما کانوا سرقوا شینا .

(ای شتر هانان ، شما دنید هستید . بخدا ، ایشان هیچ ندزدیده بودند) <sup>(۴۶)</sup>

هرچه محدث کشی روایت کرده ازین روایت صریح تر است . او از حسین بن معاذ بن سلم التحوى و او از ابی عبدالله (روایت کرد) ، ابو عبدالله بن گفت : بن اطلاعی رسید که در جامع می نشینی و بمردم فتوی می دهی . گفتم : بلى ، می خواهم که از شما سؤال کنم در مسأله ای قبل ازین که یرون بروید . در جامع می نشینم مردی می آید و از چیزی سؤال می کند چون بر خلاف آن می شناسم ، من باو اطلاع می دهم آنچه ایشان می گویند . معاذ بن مسالم گفت : ابو عبدالله یعنی گفت : این طور می کن که من می کنم <sup>(۴۷)</sup> .

اینک امام ، بقولشان بمردم حکم می دهد که دروغ بگویند و فریب دهند و بر آن ترغیب دهند . پس بجا آوری قول خدای بزرگ و برتر کیجاست ؟

انقوله و کونوا مع الصادقین . <sup>(۴۸)</sup>

— ۴۶ . الکاف فی الاصول ، ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، طبع ایران .

— ۴۷ . رجال الکشی ، ص ۲۱۸ . لطف الله صاف چگونه ادعا می کند .

”شیعه جواز تقدیم را دیدند در ادواریکه مردم در شهرهای اسلامی تحت حکومت امرای حکام جایز بودند . آبا اینجا تحت جور و جبر هستید که به تقدیم هناء می گیرید . نه تقدیم بلکه به دروغ صریح و قول باطل و این از کلام جبر بود که او مثل او نگفت که اول گفت یا میل او نگفت که دیگر گفت :

شما با دوستان و رفیقان و شاگردان خاصه خود این رفتار می کنید ،

با اتباع و مقلدان خود چه طور رفتار خواهید کرد و با غیار چه طور ؟

— ۴۸ . مورة التوبه : آیت ۱۱۹ .

(تقوی کنید از خدا و از راستگویان پاشید) .

خدای ذیشان فرموده :

يا ايهما الذين آمنوا انفوا الله وقولوا قولا مدبدا .<sup>(۱)</sup>

(ای کسانیکه ایمان آورده اید ، تقوی اختیار کنید و گوئید سخن استوار) .

و لیکن مسأله بر عکس آنست . این مردم بر دروغ گفتن اکتنا نمی کنند بلکه بدروغ گفتن حکم می کنند . و این را وسیله قرب خداوندی بشمار می آرند و بنای دین خود برآن می نهند . کتب حدیث و تفسیر مشحون ازین قصه های دروغ و باطل است .

و اگر کسی در این باره شکایت می کند ، خود را اطمینان می دهد که خلاف و تناقض و دروغ برای مصالحتی و غرضیست مثلاً کشی بیان می کند . ابوالحسین موسی الكاظم یکی از اتباع او که در زندان بود ، نوشت : دعوت کن مسوی راه خدا که برآن می رویم . کسیکه بشما رجوع کند او را جواب بده . تنگدی مکن و آل مهد را دوست دار و آنچه که از ما ابلاغ شده باشد یا منسوب بنا باشد ، باطل مگوئید . و اگر شما خلاف .<sup>(۲)</sup> دین شهادت در احوال که شما نمی دانید که چرا این طور گفته ایم و درجه صورت بیان نموده ایم) .<sup>(۳)</sup>

۴۴- سورة الاحزاب : آوت ۷۰ .  
۴۵- رجال الکشی ، ص ۳۶۸ تحقیق ترجمه علی بن سوید السانی ، طبع کربلا (عراق) .

۴۶- خطبیت مغفوه برقی بود جاییکه گفت : تقویه مانع تقرب ما و شیعه است چنانکه نمی دانیم که آیا ایشان راست گفتند با دروغ . خلوص داشتند با عذر خواستند .

ایشان بر این کار تعریک می کنند چنانکه از ابی عبدالله روایت شده که گفت : اگر کسی از شها سر ساعت فریضه نماز را ادا کرد و باز با آنان نماز تحمیت ادا کرد ، خدا بر ایشان یست و هیچ درجه نوشته . پس راغب باشید بآن .<sup>(۴)</sup>

آیا این امر معقولیت دارد که شخصی کلام می شنود و مخالف نص قرآن و سنت . بعد آمی گوید : این باطل نیست زیرا که یکی از ائمه آن را روایت کرده یا اینکه با اسم او ساخته شده است . این چنین نسبت مساله را برای قبول درست نمی مازد مگر اینکه مطابق قرآن و سنت باشد . بتحقیق اساس شریعت بر کتاب خدا و سنت رسول است که خالی از خلاف و تضاد است .

آیا ممکن است که یکی از عقلا کلام متناقض و مخالف را خواند با شنود ، بعد بگوید که همه این حسن و صواب است ، باوجود یکه معلوم است که حق بیش از یکی نیست و اقوال و آرای گونا گون و مختلف علامات دروغیست .

در کتب شیعه هیچ مساله ای نیست که مخالف آن وجود نداشته باشد و همین طور هیچ راوی نیست که درباره او دو رای نباشد . یکی او را تله و دیگر ضعیف قرار می دهد و ضعیف ترار دادن او کافی نیست بلکه او را به هست تربین درکات می اندازند و او را ملعون تربین صدم می گویند .

### رواۃ الشیعہ

بہترین مثالها ازین رواۃ محمدث بزرگ شان زراره بن اعین که مصاحب ائمہ ثلثه است (موسى و جعفر و باقر). شرح احوال نگارنگان شیعه در صفحه ای او را تمجید می کنند و در صفحه دیگر او را تذلیل می کنند. گاهی او را اهل جنت قرار می دهند و گاهی اهل جهنم. باری او را مخلص ترین مردم بشمار می آرند و نوبتی مخت ترین خصوصت کننده می گویند. مثلاً کشی تحت ترجمة زراره بیان می کند. ابو عبدالله (جعفر) گفت: ای زراره. اسم شما در اسمی اهل جنت می باشد.<sup>(۰۳)</sup> ابو عبدالله گفت: عزیز ترین مردم در زنده و مرده چهار کس می باشند: یزید بن معاویه، زراره، ہد بن مسلم و احوال.<sup>(۰۴)</sup>

او نیز گفت: خدا بر زراره بن اعین رحم کند. اگر او و مثل او نمی بودند، احادیث پدرم نابود می شد.<sup>(۰۵)</sup> و گفت: و هیچ کس را نیاقبیم الا زراره، ابو نصیر، ہد این مسلم و یزید بن معاویه که احوال و احادیث ما را زنده می کنند. اگر اینان نمی بودند، دیگری این چنین مسائل را استنباط نمی کرد. ایشان حفاظت دین و امنی پدرم می باشند بر مسائل حلال و حرام. و ایشان در دنیا و آخرت مبقت کنندگان می باشند.<sup>(۰۶)</sup>

۰۳- رجال الکشی، من ۱۲۲، طبع کربلا (عراق).

۰۴- ایضاً من ۱۲۰.

۰۵- ایضاً من ۱۲۴.

۰۶- ایضاً من ۱۲۰.

باز همین زواره است که جعفر خودش درباره او گفت :  
 ابن حمزه از ابی عبدالله روایت می کند که من گفت : آنانکه ایمان  
 آورند ، ایمان را بظلم آمیزش نمی دهند . گفت : خدا ما را و شما  
 را ازین ظلم در پناه خود داراد . گفت آن چیست ؟ گفت : بخدا  
 آنست که زراره و ابو حنیفه و امثال آن کردند . گفت : آیا ظلم  
 مثل زنامت ؟ گفت : زنا گناه است .<sup>(۵۷)</sup>

همچنین روایت بسیار است . زیاد بن الحلال از ابو عبدالله  
 روایت می کند که گفت : لعن الله زراره ، لعن الله زراره . لعن الله  
 زراره<sup>(۵۸)</sup> ، خدا بر زراره لعنت کناد لعنت کناد لعنت کناد .  
 لیث المرادی گفت که ابا عبدالله را شنیدم که می گفت :  
 زراره نمی میرد الا کمراه و سرگردان .<sup>(۵۹)</sup> علی القصیر روایت می کند  
 که زراره بن اعین و ابو الجارود از علی ابی عبدالله اجازه خواستند .  
 گفت : ای پسر ، بیار ایشان را توی . ایشان گوسماله سامری می  
 باشند هم در حیات و هم در ممات .<sup>(۶۰)</sup>

این است زراره که اول درباره او گفت : اگر زراره نمی بود  
 احادیث پدرم نابود می شد و اسم او از اسامی اهل جنت است .  
 اول در روپری او این می گوید لیکن در غیبت او چنین  
 می گوید : این مسائل از آن آل عین است ، دین من و دین آبای  
 من نیست .<sup>(۶۱)</sup>

۵۷- زجال الکشن ، ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، تحت ترجمه زراره .

۵۸- ایضاً ص ۱۳۳ .

۵۹- ایضاً ص ۱۳۴ .

۶۰- ایضاً ص ۱۳۵ .

۶۱- ایضاً ص ۱۳۶ .

جمفر ابوالحسن موسی امام هفتم درباره زراره گفت: بخدا، زراره  
مهاجر بخدا بود. <sup>(۶۲)</sup> نیز از این ابی منصور الواصی روایت شده که من  
اباالحسن را شنیدم که می گفت: زراره در امامت من شک نمود.  
من از خدا برای مغفرت او دعا خواهم کرد. <sup>(۶۳)</sup>

جد ابوالحسن ابو جعفر باقر درباره زراره گفت، هنگامیکه  
از عطیات عال پرسیدند، گفت: هیچ مضایقه نیست. باز گفت:  
زاره می خواست هشام (خلیفه) را باطلان رساند که من برای  
سلطان حرام قرار داده ام. <sup>(۶۴)</sup>

یعنی زراره مرد خائن و از جاسوسان خلفای اموی بوده ولیکن  
پرسش یعنی ابوالحسن موسی او را متابیش می کند با وجودیکه  
پدرش ابا عبدالله درباره او گفته، و قتیکه یکی از شیعه ازو پرسید:  
با زراره کی پیمان بستید! گفت: چند روز است که او را ندیده ام.  
گفت: پروا مدار. اگر مرسیخ شود عیادت مکن، و اگر بمیرد  
بر جنازه اش حضور مدار. متعجب شده پرسیدم: از زراره می گویید؟  
گفت: بله، زراره بدتر از یهود و نصاری است. زیرا که گفته:  
خدا سوم از سه است. <sup>(۶۵)</sup>

---

۶۲- رجال الکشی، ص ۱۳۹، تحت ترجمه زراره.

۶۳- ایضاً ص ۱۳۸.

۶۴- ایضاً ص ۱۴۰.

۶۵- ملاحظه کنید رجال الکشی، ص ۱۴۲، ترجمه زراره. نمی دامن  
چه طور محشی کتاب رجال الکشی، سید احمد حسینی جرأت می کند  
که گوید: "روایات که مؤلف این کتاب درباره زراره آورده از  
دو نوع است. بعضی از آنها در مدح و ظنا و علو مرتبه او نزد  
امام صادق و پدرش، تقدم او بر صحابه در علم معرفت و حفظ" →

این است شان قطبی از اقطاب شیعه که مصاحبت مه امام را داشت و هر مه امام معصوم که بے وامطه وحی و الهام معنی گویند، درباره او اقوال مخالف دارند. ازین جهت خدای بزرگ و برتر درست گفته:

من اظلم من افتری علی الله کذبا.

(کیست مستکار تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را).  
یا گفت:

”او حی ای و لم یو حی الیه شیه“.<sup>(۶۶)</sup>

(وحی کرده شد بمن، وحی کرده نشد باو چیزی).  
و فرمود:

”لو کان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثیراً“.<sup>(۶۷)</sup>

اجادیث اهل بیت از خیاع و تف می باشد و بعض از آنها برخلاف اینها می باشد و دلالت می کند که او مرد کذاب و وضع و ریا کار و جعل کشنه احادیث است. چه طور جرأت می کند که یگوید: نکوшен و تکذیب و تکفیر برای دفاع و مانع و تقدیم گفته شد. این تمام اطلاعات که داده شد از روی تفیه است (حاشیه رجال الکشی، ص ۱۴۳، ۱۴۴).

آیا این تفیه یا دروغ یا فریب است! در رویروی شخصی چیزی می گویند و در غیبت او چیز دیگر می گویند و باز آنها از کدام چیز زواره تو مسان بودند؟ آیا از ملوک بنو ایمیر یا بنو عباس بوده. او از شیعه ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن بوده. پس چه چیز ایشان را مجبور می کند که این چنین کسی را تکفیر کند در حالیکه چندی قبل او مدار و قطب احادیث شیعه بوده.

۶۶- سوره الانعام: آیت ۴۹.

۶۷- سوره النساء: آیت ۹۲.

(اگر این کتاب از غیر خدا می بود ، اختلافهای بسیاری را دران  
می یافتند) .

و فرمود :

بَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدِعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا  
يَشْعُرُونَ .<sup>(۶۸)</sup>

(خدا را فریب می دهند و مؤمنان را و یکن فریب می دهند  
مگر خود شان را در انحال که آگهی ندارند) .

و فرموده :

”وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَا وَإِذَا خَلُوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا  
أَنَا مَعْكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ“ .<sup>(۶۹)</sup>

(چون ملاقات می کنند ، گویند: آیمان آور دیم و هرگاه خلوت می  
کنند با شیطانها شان گویند: ما با شما هستیم ، یکمان ما استهزا  
می کنیم) .

مثل این رواة دیگر هم می باشند لیکن با تمام آن همین روشن  
را داشته اند ، مثلاً با محمد بن مسلم و ابی نصیر و حمران بن اعین  
و غیرهم از کبار شیعه و ائمه رواة آنها - بشارت می دهند ایشان را  
به جنت و از مخلص ترین بندگان بشار می آرند و بار دیگر ایشان را  
نکوهش می کنند ، تکفیر می کنند و از آتش می ترسانند .

### چرا قائل بتقیه می باشند

شیعه آن اسباب و علل را بیان نموده اند که از جهت آن تقیه را اختیار کردند و پسندیدند و لیکن اینجا نیز اختلاف دارند چنانکه در امور دیگر اختلافها دارند. گروهی گفته اند: تقیه اصر لازم است برای حفظ ذات و آبرو و مال.<sup>(۷۰)</sup>

شیخ الطائفة طوسی در تفسیر خود "التبیان" گفت: تقیه از جهت ترمی از جان واجب است. و نیز روایت است که تقیه جائز است و لیکن عیان کردن حق افضل است. باز گفت: از قصه مسیلمه ظاهر است که برای تقیه اجازت همت ولی حق آشکار گفتن فضیلت دارد.<sup>(۷۱)</sup>

شیخ صدوق گفته: تقیه واجب است و ترک کردن آن تا ظهور قائم جائز نیست. کسیکه بیش از خروج ترک کرد، از دین امامیه خارج شد و با خدا و رسول علیه السلام و ائمه مخالفت کرد. از صادق ہر سیدند درباره قول خداوندی: "آن اکرمک عندالله انقامک".

گفت: آنکس که بر تقیه بیشتر عمل می کند.<sup>(۷۲)</sup>

ما قول علی بن طائب را نقل کرده ایم که او گفت: تقیه افضل اعیان مون است، او بتوضیح آن جان خود و برادران را از فاجران حفظ می دارد.<sup>(۷۳)</sup>

۷. کتب الشیعه.

۷۱- التبیان از طوسی، تحت آیت، لا يتحذ المؤمنون الکافرین اولیا.

۷۲- الاعتقادات از صدوق.

۷۳- تفسیر الحسکری، ص ۱۹۳.

گروهی دیگر گفتند: تقيه واجب است خواه برای حفظ نفسی  
یا برای چیز دیگر. کافی از زراره و او از ابی جعفر روایت کرده  
که گفت: تقيه در هر ضرورت بکار آید و صاحب تقيه می داند که  
چه وقت است که بآن عمل باید کرد. (۷۴)

صدق از جابر روایت کرد: گذتم ای رسول خدا عليه السلام،  
مردم می گویند که ابا طالب مرد و کافر بود. گفت: ای جابر،  
خدا غیب را می داند. شبی که من باشان گردش می کردم  
و منتهای عرش رسیدم، من چهار نور را دیدم، یعنی گفتند: این  
عبدالملک است، این عمومی شا ابو طالب و آن پدرت عبدالله  
و آن پسر عموم جعفر بن ابی طالب است. گفتم: چگونه باین مرتبا  
نائل شدند. گفت: از پنهان داشتن ایمان و اظهار کفر خود  
تا اینکه در آن حال جان دادند. (۷۵)

گروهی گفت: تقيه جائز است برای دفاع نفس، مفسر شیعه  
طبرسی گفت: این آیت دلالت می کند که تقيه در حالت ترس  
از جان جائز است. (۷۶)

بعد از روایت حسن در باب قصه مسیلمه، طوسی می گوید:  
بهمین جهت برای تقيه اجازه هست ولی حق آشکار گفتن فضیلت  
دارد. (۷۷)

لطف آنکه صافی در کتاب خود «مع الخطیب» می گوید:

۷۴- المکنی فی الاصول، باب التقيه.

۷۵- جامع الاخبار منقول از تفییج المسائل، ص ۱۴۰.

۷۶- مجمع البيان، تفسیر قول خدا إلا أن تتقوا منهم ثقة.

۷۷- التبيان از طوسی.

شیعه تقیه را جائز می شارند و برآن عمل نموده اند در آن وقتیکه حکام و ملاطین جابر مثل معاویه و یزید و ولید و منصور بر شهرهای اسلامی غالب شدند .<sup>(۷۸)</sup>

سید علی امام عالم شیعه هندی گفت : امامیه برای حفظ جان و مال تقیه را جائز میدانند .<sup>(۷۹)</sup>

کلینی از زراره و او از ابی جعفر روایت می کند که گفت : من درباره سه چیز با کسی تقیه نمی کنم<sup>(۸۰)</sup> : مشروب خوردن ، مسح موزه کردن و تمنع به حج کردن .<sup>(۸۱)</sup>

این با بایویه قمی در کتاب خود این چنین روایت را نقل کرده . امام گفت : درباره مشروب خوردن ، مسح موزه و کردن تمنع کردن حج ، با هیچ کس تقیه نمی کنم .<sup>(۸۲)</sup>

حق اینست که شیعه در تمام امور تقیه را واجب می دانند برای حفظ جان باشد یا غیر آن ، بلکه صحیح آنست که اینان دروغ را عادت کرده اند و این را جائز می شمند و آن را اسم دیگر می گذارند ، و پس در فضیلت آن احادیث جعل می کنند .

ایشان نیز بتقیه احتیاج دارند و رجوع کنند پاًن وقتیکه در

٧٨- مع الخطیب فی خطوط العریضة ، ص ۳۹ .

٧٩- مصباح الفلام ، ص ۷۱ ، طبع هند (اردو) .

٨٠- لیکن پسرش نیز در مشروب خوری تقیه می کرد .

٨١- الکاف فی فروع ، باب مسح الخف والامتصار ، ص ۱۳۹ ج ۱۱ طبع لکهنهز (هند) .

٨٢- من لا يحضره التقىه ، ص ۱۹۶ ج ۱ ، طبع هند .

اقوال و آرای ائمه تخلاف و تضاد می بینند. چون بر ایشان اعتراض می کنند که ائمه ایشان از خطأ و نسیان پاک هستند. پمن چه طور در باب چیزی اختلافها دارند. باری آنرا جائز می گویند و بار دیگر آن را حرام می کنند. وقتی درباره چیزی رای می دهند. وقت دیگر خلاف قول اول می گویند و این اعتراضی است که نزد شان جوابی ندارد، ما سوای اینکه می گویند که ائمه چنین یا چنان از روی تقيه گفته اند. بعضی از شیعه های عادل این را اعتراض کرده اند.

### مثالهای آن

ابو محمد الحسن النبوختی، یکی از کبار شیعه در قرن سوم، روایت می کند از عمر بن ریاح که او از ابا جعفر درباره مسأله ای مژال کرد. او جوابی داد. باز او مال آینده آمد و از همان مسأله مژال کرد. ولی او جواب آن را خلاف جواب اول داد. او بای جعفر گفت: این جواب بر عکس آنست که مال گذشته درین مسأله داده بودی. گفت: آن جواب از جهت تقيه بود. پس او در آن امر در امامت او شکی آورد. باز با یکی از اصحاب ابی جعفر بر خورد که محمد بن قیس نام داشت، باو گفت: من از ابی جعفر درباره مسأله ای مژال کردم. او جوابی داد. باز مال آینده از همین مسأله مژال کردم و خلاف جواب اول داد. ازو پرسیدم: چرا این طور کردی؟ گفت: این طور از تقيه کردم. خدا می داند که من در استفتای خود صمیمی بودم و می خواستم که دین آموزم و بر آن عمل کنم و هیچ جای تقيه نبوده. محمد بن قیس ازو

پرسید: آیا آنکسی که با او تقیه کرد، باشنا حضور داشت؟  
گفت: در مجلس او در یکی از این مسائله هیچ کس غیر از من  
موجود نبود لیکن جواب آن از روی فروتنی بود و آنچه سال گذشته  
جواب داده بود، در حافظه خود نداشت تا مثل آن جواب دهد.  
پس عمر بن ریاح از امامت او اباکرد و گفت: آن امام نیست که  
بهیچ وجه در حالی از احوال فتوی باطل دهد. آن هم شایان امامت  
نیست که از روی تقیه فتوی می دهد غیر از روی حکم خداوندی  
ونه او که پرده فرو می گذارد با در را قفل می زند و امام را  
سزد که برای جهاد بیرون آید و برای معروف امر کند و برای  
منکر نمی کند.<sup>(۸۳)</sup>

کلینی از زراره بن اعین و او از ای جعفر (باقر) روایت  
می کند. من ازو درباره مسائله ای سؤال کردم. من جواب داد.  
پس شخص دیگر آمد، او هم درباره همان مسائله سؤال کرد. او  
خلاف آن جواب داد که بن داده بود. باز شخص دیگر آمد، او  
هم سؤال کرد، او جواب داد بخلاف آن که بن و رفق من  
داده بود. چون هر دو کس رفتند. گفت: ای ابن رسول ﷺ.  
دو کسی آمدند از عراق از شیعه های شما. هر دو سوال کردند  
در مسائله ای و شما هر دو را جواب مختلف دادند. گفت: ای  
زاره، این برای ما و شما بهتر است. گفت: سوگند به پدرم، این  
شیعه های شما بودند. اگر شما فرمودید که بر روی نیزه ها یا بر روی

---

۸۳- فرق الشیعه از نویختی، ص ۸۰، ۸۱، ۸۲، مطبی حیدریه بیهق  
(عراق) ۱۴۲۹.

آتش روند، می رفتد و حالا از شاپیرون رفتد با نظرهای مختلف.<sup>(۸۴)</sup>

کشی نیز این روایت را از پرسش جعفر امام ششم نقل کرده

که گفت: ابو عبدالله بن یان کرد، و او از مهد بن عمر نقل

کرد: من خدمت ابی عبدالله رسیدم. گفت: چه طور زراوه را

ترک کردی؟ گفت: او را ترک گفتم، زیرا که نماز عصر را بعد

از غروب آفتاب ادا می کرد. گفت: باو پیغام من برسان، بگو

که نماز را بگزار در او قاتیکه باران من می گزارند. پس من که

سوختم. گفت: من این صحبت را بر زراوه رساندم. گفت: من می

دانم و خدا خوب تر می داند که شما باو دروغ نخواهید بست لیکن

او مرا حکم کرد برای کاری، پس نپسندیدم که او را ترک گویم.<sup>(۸۵)</sup>

بهمین جهت وقتیکه زراوه در یک مسأله ای تضاد و تناقض

جعفر بن مهد الباقر را دید، و آن مسأله تفسیر الاستطاعت بود،

گفت: ابی عبدالله جعفر تفسیر استطاعت بن گفته از جانیکه علم

و آگهی نداشت و این آقای شما در کلام رجال هیچ بصیرت ندارد.<sup>(۸۶)</sup>

کلیه می مثل این روایت از شعییب بن یعقوب نقل کرده که

او از ابی الحسن بن جعفر امام هفتم (نژد شان) پرسید درباره مسأله

با زن ازدواج کرد که شوهر داشت. گفت: زن را رجم کنند

زیرا که مرد ازین امر آگاه نبود. من این مسأله را به ابی بصیر

الرادی بیان کردم. او بن گفت: بخدا، جعفر زن را

رجم می کند و مرد را تازیانه می زند. هم ازین دست

۸۴- الکاف فی الاصول، ص ۲۷، طبع هند.

۸۵- رجال الکشی، ص ۱۲۸.

۸۶- ایضاً، ص ۱۳۳.

بسینه خود زد و گفت: گهان برم که آقای ما صاحب علم نیست. (۸۷)

این است ابو بصیر که درباره او عجفر بن باقر گفت: فروتنان را بشارت جنت بده. یزید بن معاویه، ابو بصیر، محمد بن مسلم و زواره چهار کس نجیب بر حلال و حرام امنای خداوندی می باشند. اگر ایشان نمی بودند، آثار نبوت منقطع و نابود می شد. (۸۸)

شیعه خود درباره این قسم تناقض و تضاد از طرف حسن و حسین شکایت کرده اند. نویختی این را شرح می دهد و می گوید: چون حسین بقتل رسید، گروهی از اصحاب او آمدند و گفتند: ما درباره فعل حسن و حسین اختلاف داشتیم. اگر فعل حسن در برابر دعوت معاویه حق و واجب و درست بود، او با وجود کثرت انصار و قدرت او بمحاربه او قیام نکرد و تسلیم وی شد. پس حسین با قلت انصار و ضعف و کثرت اصحاب یزید با او جنگ آزما شد و مقتول شد و اصحاب دیگر غیر حق و غیر واجب بقتل رسیدند، حالانکه حسین بیشتر معدور بود که با یزید جنگ نکند و صحیح و مشورت کند و حسن با معاویه در جنگ این قدر معدور نبود. و اگر فعل حسین حق و واجب و درست بود که با یزید بن معاویه جنگ کرد و او و پسرش و اصحاب او بقتل رسیدند و بازنشستن حسن از جنگ با معاویه باوجود عدد کشیر باطل است. پس ایشان در امامت شان شک آوردن و ازیشان گستیند و در عوام

۸۷- رجال الکشی، ص ۱۵۴

۸۸- ایضاً ترجمه ابو بصیر المرادی، ص ۱۵۲

عالیم شیعه هندی از ائمه خود نقل کرده در کتاب خود و اساس الاصول ، می گوید : احادیث که از ائمه صریح است ، اختلافهای گونا گون دارد . هیچ حدیثی نیست که در مقابل آن منافق نداشته باشد . و هیچ چیزی نیست که در پرایر آن تضادی نباشد و همین سبب گردید که بعضی از منتقدان از اعتقاد حق برگشتن چنانکه شیخ طومی در آغاز «التمهذیب والاستبصار» صراحت نموده است . (۹۱)

سبب آخر برای تقیه این است که ائمه شیعه برای حکم داشتن شیعه بر تشویح با آرزو های باطل فریب می دهند . گلینی از علی بن یقطین روایت می کند که ابوالحسن بن گفت : شیعه ها از دو صد سال در آرزوها پروردگار شده اند . یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت : احوال ما چه طور می باشد . هر چه بما گفته شد ، بوجود آمد . و هرچه بشما گفته شد ، بعمل نیامد . علی باو گفت : آنچه بنا و بشما گفته شد از یک مأخذ بود ، سوای اینکه امام شما حضور داشت و بشما اعطای شد و شد آنچنان که گفته شد . چون امام ما حضور ندارد ، بآرزوها فریب داده شده ایم . اگر بنا گفته

۸۹- فرق الشیعه از نوبختی ، ص ۴۶ ، ۴۷ ، طبع ثبیت .

۹۰- شیعه خود را خواص می گویند و اهل سنت و مخالفین بدعت و کفر شان را عوام . مثل اینکه یهود خود را هسران خدا و احبابی او می گویند . و دیگران را امی . چون مصطلحات زیاد شد ، لذت قرب کمتر شد .

۹۱- اساس الاصول ، ص ۱۵ ، طبع هند .

شود که این بعد از دو صد سال یا مه صد سال بوجود خواهد آمد ، پس دلها سنگین می شد و عموم مردم از اسلام برگشته می شدند و لیکن ایشان گفتند : چقدر بزوری و چقدر بنزدیک بعمل خواهد آمد برای تألیف قلوب مردم و قرب کشادگی .<sup>(۹۲)</sup>

هر چه نوبختی در کتاب خود از ملیمان بن جریر نقل کرده ، صریح تر از انست که او باصحاب خود گفت : بتحقیق امّه شیعه برای شیعه دو عقیده را وضع کردند و همیشه با دروغ اظهار می کنند . و آن دو عقیده قول 'بداء' و اجازة 'تفیه' است . حالا در خصوص بداء قول شان این است . چون ائمه ایشان خود را از روی علم حال و آینده و اخبار فردا جای انبیاء را بخود گرفته اند ، به شیعه خود می گویند که فردا یا در آینده چنان و چنین واقع خواهد شد . اگر آن چیز واقع شد درباره ایکه گفته بودند ، می گویند : بشنا نگفتم که این چنین واقع خواهد شد و حق داشتم که آگاهی داشته باشیم که خدای بزرگ و برتر با انبیای خود مطلع مسازد . میان ما و میان خدای بزرگ این چنین اسباب می باشند که مثل انبیاء از خدا آگاهی می یابیم چنانکه ایشان می یافتد . و اگر آن چیز واقع نمی شد بر طبق قول شان ، به شیعه خود می گویند : خدا درین کار بداء (نسیان) کرد . اما در باب تفیه : چون از موضوعات دین مسائل بی شمار از حلال و حرام پیش ائمه آورده اند ، ایشان جواب دادند . شیعه جواب شان را حفظ کردند ، بقلم در آورده و تدوین نمودند . ائمه ایشان جواب های زمان گذشته را

حفظ نکردن و مدت مديدة گذشت. این مسائل در یک روز یا در یک ماه پرسیده نشد بلکه در سالهای و ماههای متفرقه و اوقات مختلف پرسیده شد. اتفاق چنان افتاد که جوابهای مختلف و متضاد در مسأله ای و جوابهای متفق در مسائل مختلف بدست شان افتاد. چون ایشان ازین آگاهی بافتند، این اختلاف و آمیزشی در جوابهای را بر آنها پیش کردند. درباره آن پرسیدند و ازان تعجب کردند و گفتند: «این اختلاف از کجا پدید آمد؟»

و این چه طور جائز است؟ آنها ایشان گفتند: ما از جهت تقيه این جوابها میدادیم. و هر آنچه جواب دادیم بعده ما بود و هر چه خواستیم آن هم بعده ماست. ما می دانستیم که این برای صلاح و بقای شما و دست بریدن دشمنان شما بود. پس از ایشان کی دروغ آشکار می شود و حق از باطل شناخته شود؟ پس بنابرین قول گروهی از اصحاب ابی جعفر باین مسائل شدند و امامت جعفر را ترک کردند. <sup>(۱۳)</sup>

برای قول تقيه احتیاج دیگر هم بود و آن اینست که آنها ایشان صحابة رسول ﷺ را مدح و ستایش کرده از فضیلت و مبقت ایشان در امور خیریه طبق فرموده قرآن، اعتراف نموده و به خلافت و امامت اقرار کردند و علی و اهل بیت نبی بیعت شان را اعلام کرده و دختران آنان را تزویج کردند و روابط صمیمی محکمی با ایشان داشتند. و از شیعه و عهده شان و بیان فساد شان اظهار بیزاری

نمودند. پس حیوت کنید و گرم شوید که حالا این مردم از صحابه رسول خدا علیهم السلام و دوستان آنان اظهار بیزاری می کنند و عداوت شدید نشان می دهند با وجود یکه با اهل بیت محبت و خلوص اظهار می کنند. چون این عیب و زشتی را ملاحظه کردند پس هیچ قول صمیمی را نمی بینند مگر این قول : هر چه ائمه ایشان گفتند ، برای تئیه بود و معاذلک ظاهر خود را پوشیده داشتند .

### مدح صحابه

۱- اینک علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و خلیفة المسلمين چهارم و امام اول (نزد شان) صحابه را ستایش می کند . من صحابه هدرا دیده ام . هیچ کس از شما مثل آنان نیست . ایشان صبح می کردند ژولییده مو و غبار آنود . و شبها در قیام و سجود بسر می بردند . غروبها پیشانی ها را روی خاک می نهادند . از پاد روز قیامت بر شراره ها می ایستادند و پیشانی های شان بر اثر طول بسجده مانند زانوهای بُز بود . از ذکر خدا اشکها در چشم شان جاری می شد و گریبان ها تر می شد . از بیم عذاب و امید ثواب چنان می لرزیدند که درخت از باد صرصر .<sup>(۱۴)</sup>

او گفت درباره شیخین ، ابی بکر رض و عمر رض : بنظر من ایشان افضل ترین مردم هستند در اسلام و صمیمی ترین بخدا و رسول می باشند . خلیفه صدیق و خلیفه او فاروق ، موگند بزندگی خود ، مرتبه ایشان در اسلام بزرگ است . مرگ ایشان صدمه عظیم است باسلام .

خدا بر ایشان رحم کند و بر حسن اعمال شان جزا دهد .<sup>(۴۶)</sup>

از امام ششم ابو عبدالله نیز روایت شده که او برای ولایت ابی بکر و عمر حکم داده است . کلینی از ابی بصیر روایت کرده : روزی نزد ابی عبدالله نشسته بودم که ام خالد آمد و ازو اجازه خواست . ابو عبدالله گفت : فرصتی داری که کلامش را بشنوی ؟ گفتم : بله . پس او را اجازت داد . همن من با او روی بوریا نشستم . پس او درآمد و مثل زن بلین صحبت آغاز کرد . او از ابی عبدالله درباره ابی بکر و عمر پرسید . گفت : با ایشان دوستی دارید . گفت : من به پروردگار خود سوگند یاد می کنم . چون با او ملاقات کردم تو برای ولایت شان حکم دادی . گفت : بله .<sup>(۴۷)</sup>

پدرش محمد باقر نیز صدیق اکبر را متابیش کرده ، چنانکه علی بن عیسی اردبیلی شیعه مشهور در کتاب خود "کشف الغمة ف معرفة الانمیة" روایت کرد . از امام جعفر پرسیدند : شمشیر را زینت دادن جائز است ؟ گفت : بله . ابوبکر صدیق شمشیر خود را با سیم تزئین نموده . سائل پرسید : آیا شما این طور می گوئید ؟ امام از جای خود بر جست و گفت : بله . صدیق ، صدیق بسیار خوبست . هر که او را صدیق نگوید ، پس خدا قول او را در دنیا و آخرت راست نگفت .<sup>(۴۸)</sup>

۹۰- شرح نهج البلاغة از میسم ، ص ۳۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۹۶- کتاب الروضه از کلینی ، ص ۲۹ ، طبع هند .

۹۷- کشف الغمة ف معرفة الانمیة از اردبیلی منتقل از تحفه اثنا عشریه

از شیخ عبدالعزیز دهلوی ، طبع دوم ، مصر ، ۱۴۷۸ .

همه کس می داند که بعد از نبوت مرتبه صدیق می باشد .  
قرآن بر این شاهد است و در باره آن آیات بسیار است . از آن میان  
یک ازین قرار است :

”فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهِداءِ  
وَالصَّالِحِينَ وَحْسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا“<sup>(۹۸)</sup> .  
(پس ایشان با آنان باشند که بر ایشان احسان کرد خدا از پیغمبران  
و صدیقان و شهیدان و صالحان و خوبند آنان جمیت رفاقت) .

### اعتراض خلافت خلفای و اشده ثلثه

۲- علی و اولاد او بر خلافت ابی بکر و عمر و عثمان اعتراف  
نموده و اقرار کرده اند . علی وزیر و مشیر بوده ، چنانکه بائبات  
و سیده از روی مدحی که در باب این بزرگان گفته اند . علی گفت :  
خدا شهر های فلان (ابی بکر) در حفظ خود دارد .<sup>(۹۹)</sup> او کیجی  
را راست کرد . مرض را معالجه کرد . سنت را محاکم کرد . فتنه  
را فرو نشاند . با لبام پاک ازین جهان رفت . عیشش کم بود .  
به نیکوئی رسید و از شر برگذشت . اطاعت خداوندی را بجا آورد  
و حق او را بکمال اتفاق ادا کرد .<sup>(۱۰۰)</sup>

علی به عمر بن الخطاب گفت هنگامیکه او برای رفقن بینگ

---

۹۸- سوره النساء : آیت ۶۹ .  
۹۹- شارحن نهج البلاغه اتفاق دارند که مراد از فلان ابوبکر است ،  
بعضی گویند ، عمر است و ازین دو بیرون نمی روند ، و مطلوب  
ما همین است .

۱۰۰- نهج البلاغه ، ص ۲۵۰ .

رومیان مشاورت کرد. "تو خود اگر بسوی این دشمن روانه شوی و در مقابله مغلوب شوی، برای مسلمانان غیر از شهر های دور دست پناهی<sup>(۱۰۱)</sup> نمی ماند. بعد از تو مرجعی نیست که بآنجا مراجعت نمایند. پس مرد جنگ دیده و دلیری سوی ایشان بفرست به مرادی کسانی که طاقت بلا و سختی داشته باشند و پند و نصیحت را پیذیرند. پس اگر خدا ترا غالب کرد، همانست که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آید، تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود.<sup>(۱۰۲)</sup>

ازین صریح تر این است که گفت، وقتیکه برای وقت خود بجنگ اهل فارس با او مشورت کرد - فتح مندی و خواری در این امر بکثرت و قلت نیست و این دین خداوندیست که خدا غالب کرده و لشکریست که مهیا ساخته، و کمک نموده تا اینکه رسید بمرتبه ایکه باید برسد. آشکار گردید جانیکه باید آشکار شود. بوعده، ای از جانب خدا منتظریم و خدا وعده خود وفا کننده است و لشکر را پاری کننده. مقام سرپرست مملکت مثل رشته ایست که مهره ها را گرد می آرد و پیوند می نماید. پس اگر رشته بگسلد، مهره ها از هم جدا شده هر آنکه گردد و هر گز همه آن گرد نیامده است. اگرچه امروز عرب در تعداد کمترند و لیکن بسبب دین اسلام بسیارند. بجهت اجتیاع غلبه دارند، تو میخ وسط آسیا باش

۱۰۱- کانقه: پناه گاه که آنجا پناه می گیرند.

۱۰۲- نهج البلاغت، ص ۱۹۳.

۱۰۳- التیم بالامر والقائم به، مراد ازین خلینه است.

۱۰۴- انتظام: ملک که در آن مهره ها هیوند می نمایند.

و آسیا را بوسیله عرب بگردان . ایشان را بآتش جنگ بیاور خیر از خود . اگر تو ازین زمین بیرون روی ، عرب از اطراف و نواحی آمده عهد را شکنند تا آنچه که پشت سر گذاشته نزد تو از رفتن بکار زار مهم تر می گردد . اگر ایرانی ها شهارا به بینند ، می گویند : این پیشوای عرب است . اگر سر او را ببرید ، آسودگی خواهید یافت . و آنچه از بسیاری عدد ایشان ذکر کردی ، آیا پیش ازین به بسیاری لشکر جنگ نمی کردیم بلکه بکمک و یاری خداوند می جنگیم .<sup>(۱۰۸)</sup>

چون مردم گرد او جمع آمده از عثمان شکایت کردند ، علی نزد عثمان بن عفان آمده گفت : مردم پشت سر من می باشند و مرا میان تو و خود شان سفیر قرار داده اند . موگند بخدا ، نمی دانم بتو چه بگویم . نمی دانم چیزی که تو خود آن را نمی دانی ؟ ترا بکری راه نمایم که آن را نشناشی ؟ تو میدانی آنچه ما می دانیم . در چیزی از تو پیشی نگرفته ایم که ترا بآن آگاه سازیم . در هیچ چیزی خلاوت نمودیم تا آن را بتورانیم . تو دیده ای چنانکه ما دیده ایم . تو شنیده ای چنانکه ما شنیده ایم . تو با بیغمبر مجالست نموده ای چنانکه ما میجالست داشته ایم . این ابی قحافه و این خطاب در درستکری سزا وار تر از تو نبودند . در حالیکه تو از جهت خوبش برسول خدا <sup>عزیز</sup> از آنها نزدیک تری و بدامادی مرتبه ای یافته که این دو نیافتند .<sup>(۱۰۹)</sup>

۱۰۵- نهج البلاغت ، ص ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، طبع بیروت .

۱۰۶- نهج البلاغت ، ص ۲۲۴ .

علی خلافت ثلاثة را مورد تحسین قرار داده گفت: همان مردم  
بن بیعت کردند و بر همان امور بیعت کردند که با ابوبکر و عمر  
و عثمان بیعت کرده بودند. پس برای حاضر جائز تیست که کسی  
را از خود گزینند و نه برای غائب که ود کند. برای مهاجرین  
و انصار واجب است که مشورت کنند و بر شخص اتفاق کنند  
و او را امام نامزد کنند و لیکن این باید فقط برای خشنودی خدا  
باشد. اگر کسی بر بنای طعن و بدعت از حکم ایشان خارج شد  
او را پس گردانیده می شود باخوا که از اخجا خارج شد. اگر انکار  
کند باو بمحکم بعلت این که بر راه غیر مسلمانان تبعیت نمود. خدا  
او را بگردانید بانصرف که او را گردانید. (۱۰۷)

علی بن ابراهیم القمی مفسر بزرگ شیعه بصر احت توضیح کرد  
که هیچ دشواری در فهم نیست. او در ضمن فرموده خدا:

”یا ایها النبی لم تحرم ما احبل الله لك“.

بیان کرد که رسول خدا عزیزش روزی به حفصه گفت: می خواهم  
بتو رازی بگویم. گفت: بله. آن راز چیست؟ گفت: بعد من  
ابو بکر خلینه خواهد شد و بعد او پدر شما (عمر). حفصه گفت:  
این اطلاع از کجا گرفتید؟ گفت: خدا بمن اطلاع داده است. (۱۰۸)

از علی روایت سی کنند که چون بعد از قتل عثمان مردم می  
خواستند که با او بیعت کنند، گفت: مرا ترک کنید و دیگری

۱۰۷- ایضاً ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۱۰۸- تفسیر القمی، ص ۳۷۶، ج ۴، سورة التحریم، مطبع لمجف،

را پیدا کنید . اگر شما مرا ترک کنید ، پس من یکی باشم و سجن  
شما را می شنوم و اطاعت می کنم . هر کرا شا والی امور خود  
گردانید ، من وزیر شما می باشم بهتر از امیر .<sup>(۱۰۹)</sup>

### تزویج ام کثوم با عمر بن خطاب

۳- باصلاح شما می رسانیم روابط حکمی که بین مه خلیفه  
و علی بوده است . علی دختر خود از فاطمة الزهراء را بعدم الفاروق  
خلیفه الرسول الامین در ازدواج داد . و محدث و مفسر و ائمه  
(معصومین) شیعه این ازدواج را اعتراف می کنند . کاینی از معاویه  
بن عمار و او از ابی عبدالله روایت می کند . من درباره زنی پر مسیدم  
که شوهرش فوت کرده بود . در خانه خود عده را نگهداشت  
یا چنانکه او خود خواست . گفت : بلکه چنانکه او خواست . چون  
عمر فوت کرد ، علی به ام کثوم رفت و بخانه برد .<sup>(۱۱۰)</sup>

ابو جعفر طوسی مثل این روایت را در کتاب خود "تہذیب  
الاحکام فی باب عده النساء" و نیز در کتاب الابصار ، (ص ۸۵ ،  
ج ۲) ، آورده .

طوسی نیز از جعفر و او از پدر خود روایت می کند که  
ام کثوم دختر علی و هرش زید بن عمر بن الخطاب هر دو در  
یک ساعت مردند . نیز دام کدام یک ازیشان پیش از دیگر  
وفات یافت و هیچ یک ازیشان حق وراثت نیافت و همه کس

۱۰۹- نهج البلاغه ، ص ۱۳۶ .

۱۱۰- الکاف فی الفروع ، باب المتنو عنها زوجها المدخل بهما این تعتد ،  
ص ۳۱۱ ، ج ۲ ، طبع هند .

بر ایشان نماز جنازه ادا کردند . (۱۱۱)

کلینی با بی آورده باسم باب فی تزویج ام کلثوم ، و تحت آن حدیثی آورده از زراره او از ابی عبدالله روایت کرده که او گفت درباره تزویج ام کلثوم : این فرجیست که از ما غصب کرده شده است . (۱۱۲)

محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی بیان می کند که اولاد فاطمه ازین قرار بود : ام کلثوم ، حسن و حسین و محسن و زینب انکبری و ام کلثوم که با عمر ازدواج کرد . (۱۱۳)

شہید ثانی شیعه زین الدین العاملی می گوید . ابی دختر را بنتکاح عثمان داد و دختر خود را بابی عاص داد و ایشان از بنو هاشم نبودند و همین طور علی دختر خود ام کلثوم را بنتکاح عمر داد . عبدالله بن عمرو بن عثمان ، فاطمه دختر حسین را و مصعب بن الزبیر خواهر او مسکینه را بنتکاح خود آورده اند و ابن تمام از بنو هاشم نبودند . (۱۱۴)

### در ذم شیعه و لعنت برآن

۴- این است روش علی و اولاد ائمه معصومین (نژد شان) با اصحاب رسول پیغمبر و خلفای شان ولی بر شیعه که منتسبان

۱۱۱- تهذیب الاحکام از طوسی ، ص ۳۸۰ ، ج ۲ ، کتاب المیراث ، طبع تهران .

۱۱۲- الکاف فی الفروع ، ص ۱۴۱ ، ج ۲ ، طبع هند .

۱۱۳- مناقب آل ابی طالب ، ص ۱۶۲ ، ج ۲ ، طبع هندی (هند) .

۱۱۴- مسالک الانعام ، ج ۱ ، کتاب المکاح ، طبع ایران .

و پیروان و مدعیان محبت شان می باشند ، غضبناک می شوند و علاوه مذمت می کنند . اینک علی ، امام معمصوم اول (بکران ایشان) شیعه و رفقای خود را ملامت می کنند و دعای بد می کند و می گوید :

”سوگند بخدا ، گران می کنم بهمین زودی ایشان بر شما مسلط می شوند باجتباع خود که بر باطل دارند و از پرآگندگی شما که بر حق بوده دارید و بامام خود نافرمانی می کنید و ایشان در راه باطل امام خود را اطاعت می کنند و ایشان امانت به مالک ادا می کنند و شما خیانت می کنید . ایشان در شهر ها اصلاح می نمایند و شما فساد می کنید . اگر یکی از شما را قدر چوبی بامانت گذاردم ، می ترسم بند آن را می برد . بار خدایا ، من از ایشان بیزارم . دل تنگ شده ام و ایشان هم از من ملول گشته اند . پس بهتر ازینان بمن عطا کن و بجای من بد تری را بآنها عوض ده . بار خدا یا ، دلهای ایشان را نابود کن چنانکه نمک در آب (۱۱۰)

بر ایشان نعنت ها می فرماد و می گفت : ای نامردها که آثار مردانگی در شما نیست . کسانی که عقل های شما مانند عقل های بچها و زنها بی خرد است . ای کاش من شما را نمی دیدم و نمی شناختم . سوگند بخدا ، نتیجه آن پشیان و غم واندوه است . خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چر کین کردید و سینه مرا از خشم آگندید و در هر نفس غم واندوه بمن خوراندید و بسبب نافرمانی و بی اعتنای رای و تدبیرم را فاسد و تباہ ساختید تا اینکه

قریش گفتند . پسر ابی طالب مرد دلیری است و لیکن علم جنگ کردن ندارد .

خدا پدر شان را بیامزد . آیا هیچیک از ایشان بیشتر از من میارست داتته و ایستادگی او بیشتر از من بوده . هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ گردیدم . اکنون شصت سال از عمرم می گذرد لیکن رای ندارد کسیکه پیروی از احکامش نمی کنند .<sup>(۱۹)</sup>

و نیز گفت : ای مردمی که بدن های شان بکجا و آرزو های شان مستشر است . سخنان شها منگهای سخت را نرم می گرداند و کار شها دشمنان را بطعم می اندازد . در مجالس می گویند چنین و چنان . چون وقت جنگیدن می آید ، می گویند : حیدر حیاد (ای جنگ از ما دور شو) . کسیکه شها را خواهند ، دعوت او را قبول نکردید . کسیکه برای شها رفع کشید ، دل او راحت و آسایشی فیافت . بهانه های شها از خلالت و گمراهی است . شها از من تاخیر می طلبید تا برای ادا کردن و ام بهانه آرید . ذلیل و ترسنده نمی توانند از ظلم و مستعی مانع گودد و حق بدهست نمی آید مگر بتلاش و کوشش . کدام خانه را بعد از خانه خود باز می دارید ؟ و با کدام امام بعد از من بجنگ می روید ؟ بخدا ، فریم خورده آنست که او را فریب داده اید و کسیکه به کمک شها موافق شد ، سوگند بخدا ، کامیاب شد ب تیری که ب زیر ب تراست . کسیکه بکمک شها تیر می اندازد پس به تیر سر شکسته ب پیکان تیر انداخته . سوگند بخدا ، صحیح کردم در حالتیکه گفتار شها را باور نموده با مداد شها طمع

نذاریم . دشمن را بکمک شما نمی ترسانم . چگونه است حال شما ؟ چیست داروی درد شما ؟ علاج شما چیست ؟ دشمنان مردمانی هستند مثل شما . آیا مخن می گوییدی آگهی . غفلت دارید دور از پریز گری . طمع دارید غیر از حق .<sup>(۱۷)</sup>

علی انصار معاویه را متابیش می کنند و شیعه را ملامت می کنند : و سوگنه بآن که جان من بدمست اوست ، این گروه بر شما غلبه خواهند نمود . زیرا که آنها از شما بحق مزا وار ترند میکن از جمیت عججه ایشانست سوی باطل امیر شان . و بتعویق انداختن شما برای حق من . هر آئینه امت ها صبح می کنند شب را در حاتیکه از رؤسای خود ترسی دارند و من نسب را صبح می کنم در حاتیکه از مت رعیت خود ترسی دارم . شما را برای جهاد طلبیدم ، نرفتید . بشما گوشزد نمودم ، نشنیدید . تهان و آشکار شما را دعوت کردم ، اجابت نکردید . پند دادم ، نهذیرفتید . شما حاضر هستید مانند غیب . غلام هستید مانند ارباب . حکمتها بشما می گویم ، فرار می کنید . شما را نصیحت می کنم ، پراگنده می شوید . شما را بر جهاد باعیان ترغیب می کنم ، آخر مخن نرسیده بودم که مانند فرزندان سبا شما را پراگنده می یشم . بمجالس خود باز می گردید و مانند خود یک دیگر را گول می زنید . هر صبح شما را راست می گردانم ، شب بسوی من باز می گردید مانند پشت کهان کچ شده . پند دهنده عاجز شد و شنونده آن را مشکل پنداشت .

ای کسانی که بزن های شان حاضر و عقل های شان ناپید .  
بسیب اختلاف آرای ایشان رؤسا گرفتار هستند . امیر شما خدا را  
اطاعت می کنند و شما حکم او را بجا نمی آورید . رئیس اهل شام  
نافرمانی خدا می کنند و ایشان مطبع او هستند . بخدا ، دوست دارم  
که با معاویه داد و ستد کنم ، دینار را برابر درهم . از من ده نفر  
را بگیرد و یک نفر از ایشان را بدهد .

ای اهل کوفه ، از شما بسه چیز و دو چیز بغم و اندوه مبتلا  
شده ام ، اول اینکه گوش دارید و کر هستید . دوم اینکه گویا  
هستید و گنگید . سوم ، با اینکه چشم دارید و کور هستید . در  
هنگام جنگ دو راستی چون می دان آزاده نیستید . در هنگام بلا  
و میختی مش برادران معتبر نیستید . دست های شما خاک آلود .  
ای کسانی که مثل شتر های هستید که ماربانشان غائب است .  
اگر از جانی جمع می آید ، بجانب دیگر متفرق می شوید .  
سوگند بخدا ، گنگ دارم که اگر جنگ میخت شود و آتش زدو  
خورد شده گیرد ، از پسر ابی صالح جدا خواهد شد مانند جدا  
شدن زن از پیه ای در شکم خود .<sup>(۱۱۸)</sup>

و نیز گفت : سوگندی بخدا ، اگر امید شهادت نبودی هنگام  
ملاقات با دشمن اگر مقدر باشد ، براسب سوار شده از شما دور می  
شوم . چنانکه جنوب از شهر دور هست . بسیار طعن زن و عیب  
چین ، رو گرداننده ، مکر و حیله کننده در فزونی عدد شما با کمی  
اجتیاع دل های تان هیچ قائله نیست .<sup>(۱۱۹)</sup>

۱۱۸- نوح البلاغت ، ص ۱۴۱ ، ۱۴۲ .

۱۱۹- ایشت ، ص ۱۷۶ .

هاز گفت : شما یان اعتهاد نیستید که بآن تمیک جست .  
نه مددگاران هستید که بشما پناه گیرم . در وقت نداشما آزاده  
راست گو نیستید . وقت مشورت کردن برادران ثقه نمی باشید .<sup>(۱۰)</sup>

هاز اوصاف آن را تعریف می کند ، خدا را می باسی می گزارم  
بر امری که لازم نموده و بر فعلی که مقدار فرموده و برای  
آزمودن شما ، ای گروه ، چون فرمان دادم ، اطاعت نکردید . چون  
دعوت کردم . نپذیرفتید . اگر مهلت دادم ، گزاف گفتید . اگر  
جنگ پیش آید ، خطف و سستی نشان می دهید . چون مردم بر امام  
محتمع شدند ، طعن زدید . اگر در میختی مبتلا شدید ، رو بگردانید .  
دشمن شما بی پدر باشد . شما برای امداد منتظر چه هستید ؟ جهاد  
بر شما فریضه ایست . مرگ یا خواری برای شماست . سوگند بخدا ،  
اگر اجل من برسد ، البته خواهد رسید . میان من و شما جدائی  
می افکند . من از هم نشینی شما بیزارم . اجر شما با خدمت .  
آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و غیرتی نیست که شما را آماده  
مازد . آیا شگفت نیست که معاوبه مستمکران فرو مایه را می خواند  
او را اطاعت می کنند بدون اینکه کمک و بخشش نماید . شما را  
دعوت می کنم در حالیکه وارثان اسلام و باقیانده مردم هستید ،  
با کمک و بخشش ، از من پرآگنده می شوید و با من مخالفت  
می کنید .

اگر حکم خشنودی من می آید شما بطرف من نمی آید و خشنود  
نمی شوید . نه بر ناراضی و رنجش من اجتماع نمائید . محبوب ترین

چیز که با او ملاقات کنم ، مرگ است . بتحقیق قرآن را بشنا درمن دادم و دلیل عا آوردم ، شها شناختید آن را که آشنا نبودید . چیزیکه ناگوار بود ، بشنا گوارا ساختم . اگر کور می بود ، می دید یا خفته می بود ، بیدار می شد . آنانکه از خدا در جهالت نزدیک ترین می باشند ، پیشوای آنان معاویه و آموز گار شان این النابغه است .<sup>(۱۲۱)</sup>

### شیعه در نگاه ائمه غیر از علی

این است که امیر المؤمنین علی گفت و آنچه حسن و حسین و دیگر از ائمه معصومین (نژد شان) درباره شیعه گفت ، ازین قرار است : کلینی از ابی الحسن موسی روایت می کند که گفت : اگر شیعه مرا از یک دیگر جدا کنید ، می یابید ایشان را توصیف کنندگان و اگر ایشان را استیحان کنید ، می یابید آنان را مرتدین .<sup>(۱۲۲)</sup>

ملا باقر مجنسی در مجلس المؤمنین بیان می کند . او از امام موسی کاظم روایت می کند که گفت : من هیچ کس را نه باقی که وصیتم را قبول کند و حکم را اطاعت کند سوای عبدالله بن یعقوب .<sup>(۱۲۳)</sup>

کشی از پدر خود جعفر روایت می کند که او نیز گفت : بخدا من هیچ کس را نیاقم که مرا اطاعت کند و قول مرا قبول کند سوای یک مرد یعنی عبدالله بن یعقوب .<sup>(۱۲۴)</sup>

۱۲۱- هیج البلاغت ، ص ۲۵۸ ، ۲۵۹ .

۱۲۲- کتاب الروضۃ از کلینی ، ص ۱۰۷ .

۱۲۳- مجلس المؤمنین ، مجلس خامس ، ص ۱۴۴ ، تهران .

۱۲۴- رجال الکشی ، ص ۲۱۰ ، طبع کربلا (عراق) .

حسن بن علی درباره شیعه خود گفت: بخدا، می بیم که معاویه با من خوب تر رفتار می کند ازین مردم که گهان دارند شیعه من هستند. اینان برای قتل من سعی کردند و مال مرا گرفتند. بخدا من با معاویه عهد می بندم تا خون من مصون و اهل من مامون باشد. این بهتر است که ایشان با من بجنگند و من اهل بیت را تلف کنم. بخدا، اگر من با معاویه می جنگیدم آنان مرا از گردن می گرفتند حتی باو تسلیم شده جان بسلامت می بردند. بخدا، اگر او صلح کنم و محترم شوم بهتر است که می جنگم و امیر شوم. او بر من احسان می کند و این تا آخر زمان بر بنی هاشم خواهد بود. از معاویه و اولاد او بر زنده و مرده احسان خواهد بود.

و گفت: من اهل کوفه (شیعه و شیعه پدرش) را شناختم و آنان را آزمائش کردم و هر آنکه فاسد است ازو هیچ صلاح نیست. ازیشان هیچ امید وفا نیست. بر قول و فعل شان هیچ عهده نیست. ایشان پرآنکه خاطر هستند. بما می گویند که دلها ایشان با مامت و لیکن شمشیر های شان بر ما کشیده است.

برادرش حسین به شیعه خود گفت: وقتیکه بر خلاف او جمع شدند بر هنای که او را مساعدت کنند، بعد ازین که او را بکوفه دعوت نمودند و بامسلم بن عقیل نایب او بیعت کرده بودند: ای مردم. هلا کت باشد شما. اندوه و سختی و نگو نساری شما. هنگامیکه بما فریاد زدید چون رنج دیده بودید و ما بفریاد شما رسیدیم ب آرامش. شمشیر یکه بدست خود داشتید، بر ما کشیدید

و آن آتش را روشن کوچید که ما برای دشمنان شما و دشمنان خود بر افروخته بودیم - شما با دوستان خود بداندیشی و با دشمنان خود نکوئی کردید بدون عدل که میان شما انتشار داده شد هیچ امیدی ازیشان نداشتید . هچ گناهی از ما نبود که شما داشتید . پس چرا نباشد برای شما عذاب که شما ما را مجبور می کردید در احوالیکه شمشیر در نیام و دل در آرامش بود . و لیکن شما برای بیعت ما عجلت نمودید مانند پرنده تیز رو و همچو姆 آوردید مثل پروانه ها . بعد ازان از حق خود<sup>(۱۳۷)</sup> بیعت را شکستند . لعنت و دوری برای سرکشان این است است<sup>(۱۳۸)</sup> .

این چنین مثالها بسیار است و همین اسباب بوده که ایشان به قول تقيه پناه جستند . بی شک مدح صحابه (که رؤسای آنها ابوبکر و عمر و عثمان می باشند) و قدح صحابه یکجا ممکن نیست . همان طور ذم و لعنت شیعه با مدح شان جمع کردن ممکن نیست . چنانکه این قول شاهد است . "نشانهای دین از غیر شیعه ما مگیرید . اگر این چنین کردید گویا دین را از خاندان گرفتید که با خدا و رسول علیه السلام در امانات خیانت کردند . بر ایشان لعنت

۱۳۷- ای لطف الله . این شیعه های شما می باشند . این کسانند که شما می خواهید با اهل مت مقرب باشند . آنانکه با ائمه خود و فنا نکردند ، در وفا داری خود صمیمی نبودند ، چه طور با اهل مت صمیمی باشند و سخنان حق بگویند . پس چه می گویند ای آتا - بر خطیب چرا ابراد می کیرید و این جماعة و حزب شما کدام است که برآن انتخاب دارید . ای لطف الله ، خانواده شما چقدر بد عمل است .

۱۳۸- کتاب الاحتجاج از طبرسی ، ص ۱۴۰ .

خدا و رسول عَزِيزٌ و لعنت فرشتگان و لعنت آبای معزز و نیکو  
و لعنت از من و از حزب من ہاشد تا روز قیامت . (۱۴۹)

پس میان این و آن چه طور اجتماع میکن است . ایشان می  
گویند : ائمہ تقیه می کنند . این تنها وسیله رهانیست از عیب  
گیریها . لیکن اگر کسی از ایشان می پرورد ، چه کس می داند  
که تقیه آن است یا این ؟ حق و درست کیجاست ؟ دروغ و راستی  
کجا ؟ و حق و باطل کجا ؟

”فَإِذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُّ فَإِنِّي نَصَرُ فُون“

(بعد از حق گمراهیست که شما رواج می دهید )

اقوال شیعه را ملاحظه کردید در مدح صحابه ابی بکر رض  
و عمر رض و عثمان رض و بیعت شان و تزویج صحابه با دختران ایشان  
و بیزاری شان از شیعه خود شان ، پس می پرسیم چه چیز ایشان  
را بر تقیه محبور کرد ؟ آیا این اجبار از خوف جان بوده که  
ایشان محبور شدند بگفتن این چنین اقوال که مبنی بر حقایق  
و واقعات است مثلاً باز ماندگی شیعه از مساعدت ائمہ و بری الذمه  
شدن و باز کشیدگی ائمہ از ایشان .

موازنہ کنید اصحاب شکست پشت و فاجر ایشان را با اصحاب  
مخاص و نکوکار رسول و در نگه دارید که ایشان بر فضیلت  
خلفای راشدین شهادت دادند و بر دست شان بیعت کردند و  
زد شان سمت وزیر و مشیر را قبول کردند . پس ایشان را که

---

۱۴۹- رجال الکشی ، ص ۱۰ ، باب فضل الرواۃ و الحدیث ، طبع کربلا  
(عرب) .

محبوه ترد و چه خوف بر ایشان مسلط بود که اقوال و اهال خود را ترک گفتند؟ اگر علی با هم بغض می داشت هنگامیکه عمر درباره شرکت خود در جنگ فارس و روم از او مشورت کرد او ده عمر مشورت می داد که او بشخص خود در جنگ شرکت کند تا بقتل رسد و علی و اهل بیت نبی راحت می شدند. ولی اینطور نشد، بر عکس علی شرکت عمر را بشخص خود ناپسندید و مانع آمد، و او را «اصل عرب» و «سلک مهره‌ها» بشمار آورد. ای بندگان خدا در وری کنید.

### دز رد قول تفیه

استدلال ایشان در جواز تفیه در حال ترسی جان، از آیات قرآنی و احادیث و روایات جز از ریشخندی نیست که عقلانه باان کنند.

ایشان باین آیات قرآنی استدلال می کنند:

”وَلَا نَلْقَوَا بَايِدِكُمْ إِلَى النَّهَلَكَةِ“.

(خود را بدلست خود بهلاکت میندازید).

”فَنَظَرَ نَظَرَةً فِي النَّجُومِ فَقَالَ أَنِي سَقِيمٌ“.

(پس نگریست نگریستنی در نجوم. پس گفت. بدرستیکه من بیارم).

”وَجَاءَ إِخْرَوَةً يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفُوهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ“.  
(آمدند برادران یوسف. پس داخل شدند بر او. پس شناخت ایشان را و آنها بودند من او را ناشنا مسندگان) ۹

”لَا يَتَخَذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ“.

(باید نگیرند مؤمنان ، کافران را دوست). .

”وَالَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقْبَلَهُ مَطْمَئِنٌ بِالْإِيمَانِ“.

(جز اینکه جبر کرده شد و دلش اطمینان داشت بایمان).

و دیگر آیات و روایات مثل قصه ابی جندل و ابی ذر و ابی بکر وغیره . این همه استدلال باطل است ، زیرا که آیات و روایات در این موضوع هرگز دلالت نمیکند بر جواز دروغ و تقیه و اصرار بر آن . بلکه آیات و روایات صریحاً دلالت میکند که دروغ و تقیه شیعی در هیچ حال جائز نیست مثلاً قول خداوندیست :

”بِاِيَّهَا الرَّسُولُ بَلَغَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رِبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتُهُ وَاللَّهُ بِعَصْمَكَ مِنَ النَّاسِ“. (۳۰)

(ای پیغمبر هرمان آنچه نازل شده بتو از هروردگارت و اگر نکردنی ، نرسانند پیغامهای او . خدا نگهدارد ترا از مردمان). . و قول او :

”الَّذِينَ يَلْعَنُونَ رِسَالَاتَ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ“. (۳۱)

(آنکه میرسانند رسالتهای خدارا و می ترسند او را و نمی ترسند از کسی مگر خدا).

۱۴۰- سورة العنكبوت : آیت ۶۷.

۱۴۱- سورة الأحزاب : آیت ۳۹.

”فَاصْدِعْ بِمَا نَهَرْ وَاعْرُضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ“.<sup>(۱۳۳)</sup>  
 (آشکار کن بآنچه مأمور شده ای و رو گردان از مشرکان) .

”وَكَأْنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٌ مَعَهُ رَبِيْوْنَ كَثِيرٌ فَمَا وَهْنَوْ لَمَّا أَصَابُهُمْ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعْفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُ الصَّابِرِينَ“.<sup>(۱۳۴)</sup>  
 (بسا از پیغمبری که کار زار کردند با او مپاهیان بسیار . پس  
 مستی نکردند من آنچه رسید ایشان را در راه خدا و ضعیف نشدند  
 و فروتنی نکردند . خدا دوست دارد صابران را) .

”وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ“.<sup>(۱۳۵)</sup>

(نمی ترمند از سرزنش سرزنش کننده) .

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ“.<sup>(۱۳۶)</sup>  
 (ای کسانیکه ایمان آوردید ، از خدا ترسید و باشید از  
 راستگویان) .

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قُولًا سَدِيدًا“.<sup>(۱۳۷)</sup>  
 (ای کسانیکه ایمان آوردید ، از خدا ترسید و بگوئید قول  
 حکم و صواب) .

و قول رسول خدامست :

- ۱۳۲ - سورة الحجر : آیت ۴۹ .
- ۱۳۳ - سورة آل عمران : آیت ۱۴۶ .
- ۱۳۴ - سورة الحائلة : آیت ۵۴ .
- ۱۳۵ - سورة التوبه : آیت ۱۱۹ .
- ۱۳۶ - سورة الأحزاب : آیت ۷۰ .

وعليكم بالصدق .<sup>(۱۳۷)</sup>

(راست گوی را شعار خود بسازید).

کبرت خیانه ان تحدث اخاك حدثنا فهو لك به مصدق  
وانت به كاذب .<sup>(۱۳۸)</sup>

(ابن خیانت بزرگیست که شما به برادر خود مخن بگویند او شهارا  
راست گو می پندارد ولی در اصل شما دروغ میگوئید).

قول على خ است :

آدم نمی تواند نیت ایمان را یابد تا اینکه دروغ را از هر  
نوع هزل وجد ترک گوید .<sup>(۱۳۹)</sup>

فیز از قول اوست :

ایمان این است که صدق را ترجیح بدهید اگرچه بضرر شما  
باشد بر دروغ اگرچه بنفع شما باشد .<sup>(۱۴۰)</sup>

اما اگر از آیاتی که استدلال می کنند ، چیزی بشووت میرسد ،  
این است که این آیات دلانت میکنند که توریه جائز است :  
چنانکه در قصه ابراعیم که او باشان گفت : ای مقيم ، یعنی من  
بیزار هستم از عمل شما .

۱۳۷- رواه البخاری و مسلم .

۱۳۸- رواه ابو داؤد .

۱۳۹- المکاف فی الاصول ، یا ب الكذب .

۱۴۰- نهج البلاغت .

و اما در قصه یوسف نه توریه است نه تقیه، زیرا که شناختن بوسف برادرانش را و نگفتن به برادران این امر را هیچ نوع دلالت بتقیه نمیکند.

معنای قول «لا من اکره» این نیست که مردم را درس کفر بدهید و بر حرام فتوی دهید و بر ضد حق تحریض کنید بلکه فقط این است که در حالت اضطرار و اجبار قول کفر بگویند در حالیکه شه نه باان اعتقاد دارید و نه باان عمل دارید.<sup>(۱۴۱)</sup>

اما در برآرۀ قول خداوندی :

«لا ينخدل المؤمنون الكافرين أولياء».

در این آیت هیچ مسأله تقیه نیست و همین طور معنای «لأنقروا بآيديكم إلى النهلة».

این است که مسلمانان بچیزی خل نکشند مبادا منجر بهلاک شوند، عله و ائمه و مفسرین شیعه همین معنی را کرده اند،

۱۴۱- خازن در تفسیر خود زیر این آیت : اجماع دارند بر این که کسیکه بر کفر مجبور کرده شود، بر او جائز نیست که کامۀ کفر را بتصویر گوید بلکه باید که با معارضه گوید تا دیگران را بشبه افکند که او کفر می‌گوید. اگر او بر تصویر مجبور کرده شود، این برای او مباح است بشرطیته بر این اطمینان قلب دارد و این کامۀ کفر اینان ندارد. و اگر صیر کند حتی قتل شود، این فعل مثل امر باسر یا سمیه افضل است. ایشان متول شدند و کلمۀ کفر را از زبان نیاورندند. و اگر هلاک بر عزربت صیر کرد بر او ملامت نیست (تفسیر خازن، ص ۱۳۶، ج ۲).

چنانکه در کتاب 'خلاصة المنجع' و دیگر تفاسیر شیعه موجود است.

اما در قصه ابی جندل و ابی زر هیچ شائبه تقیه نیست. اما در قول ابوبکر این است چون کفار از ابوبکر پرسیدند درباره مسدیکه در جلو بود.

ابوبکر گفت :

"رجل بهدینی السبیل".

(مردیست که بن راهنمای میکند).

در این جواب نیز هیچ علاقه ای به تقیه نیست. آیا رسول خدا برای خیر و راه جنت راهنمای نمیکند. دیگر این است چنانکه شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه گفته، تقیه بدون خوف نمی باشد و خوف دو نوع است. یک خوف جان و این از دو سبب باشند حضرات منطبق نمی شود. سبب اول اینکه مرگ طبیعی شان در اختیار شان است (بگمان شیعه) چنانکه کلینی در «کافی» این مسأله را باثبات رسانده است.<sup>(۱۴۲)</sup> و درباره آن بای بسته و تمام امامیه بآن اجماع دارند. سبب دوم اینکه ائمه از گذشته و آنده باخبر هستند.<sup>(۱۴۳)</sup> ایشان از مرگها و کیفیت مرگ و اوقات بالخصوص مرگ آگاهی دارند. پس قبل از وقت خوف جان ندارند و پس هیچ احتیاجی ندارند که در دین نفاق دارند و جمهور مسلمانان را فریب دهند.

۱۴۲- ذکر آن تفصیل در باب و 'شیعه و سنه' گذشت.

۱۴۳- تفصیل آن در باب اول گذشت.

دوم خوف مشقت و ابزاری بدنی و دشنام و بدگویی و هتك  
حرمت . بی شک تحمل این امور با صبر شیوه علماء بوده است .  
ایشان در بجا آوری احکام الهی همیشه متتحمل بلا بوده اند .

و اگر در برابر ملاطین جابر . قیام نموده اند . اهل بیت  
نبوی را بیشتر مزاوار است که برای فیروزی دین جد خود  
متتحمل شدند باشند . اگر تقیه واجب می بود ، امام الائمه (علی)  
چرا از بیعت خلیفه رسول نسیم ماه توقف میکرد ! در اول مرحله  
او را از ادائی واجب که مانع آمد ؟ (۱۴۴)

علی و اولاد او اهل تقیه نبودند زیرا که تقیه می باشد هنگامیکه  
خوف جان و جلو داری از شر باشد . و ائمه شیعه بگمان ایشان ،  
آنقدر قوت داشتند که دیگران زداشتند ، چنانکه قبل از معتقدات شان  
درباره ائمه بیان کرده ایم و چنانکه طبرسی نیز ذکر کرده :  
عمر با میان دعوی کرد و می خواست او را ایندا رساند .  
امیر المؤمنین بر او برجست و جامد او را بر گرفت و پیاپی  
بر زمین زد . (۱۴۵)

راوندی بیان می کند که علی را اطلاع دادند که عمر درباره  
شیعه تها حرف بد می گوید و علی در راه بساتین مادینه او را بر  
خورد و علی در دست کنان داشت . گفت : ای عمر . من اطلاعی

۱۴۴- مختصر التیففة الانداشتیه ، از شاه عبدالعزیز دهلوی ، باختصار  
و تهذیب از سید محمود شکری الکوسی ، بتحقيق و تعلیق از سید

محب الدین الخطیب ، طبع مطبعة السنفیه ، ۱۳۸۷.

۱۴۵- الاحتجاج از طبرسی ، ص ۱۵ ، طبع ایران .

رمیله که شما در باره شیعه مرا حرف بدگفته اید. گفت : باز کشید از بن کاری. گفت : این امت برای شما و کسان را بر زمین زد و او ازدها گردید مثل شتر دهان کشاده. او جانب عمر چیز رفت تا او را ب بعد عمر فریاد زد. الله الله. ای ابا الحسن، بعد ها در چیزی تجاوز نمی کنم و تصریع و عجز نمود. علی دمت بر ازدها زد و کسان بر حالت قبلی بر گشت. عمر منزل خود رفت ترسناک. (۱۴۶)

این قول به علی منسوب است : بخدا اگر من تنها می بودم و اینان بمقدار همه کائنات، من هرگز از بیشان نه باکی می داشتم نه می ترسیلم. (۱۴۷)

این خاصه علی نیست بلکه تمام ائمه این شجاعت و قوه و معجزات دارند که نصیب دیگران نیست. چنانکه از ابا الحسن علی بن موسی، امام هشتم (نژد شان) روایت شده که او گفت : برای امام علامات است : او پرترین عالم و پرترین حاکم از مردم می باشد و متقی ترین و حلمی ترین و شجاع ترین مردم می باشد. او از جلو و از عقب می بیند. مایه او بر زمین نمی افتد. دعا یش مستجاب است. اگر دعا کند، کوه دو نیم می شود. نزد او مسلح رمیول خدا عزیز و شمشیر علی است.

کلینی روایت می کند که : امام نیز الواح و عصای موسی و انگشت سلیمان دارند. اسمی دارند که ازان تیر و نیزه بر او

۱۴۶- کتاب المخابع والجرایع از راوندی، ص ۲۰، ۲۱، طبع یهودی، (هند)، ۱۳۰۱ء.

۱۴۷- نهج البلاغة، خطبة علی.

مؤثر نیست . پس کسیکه این شان دارد ، او باید چرا تقیه کند و از که تقیه کند ؟

در آخر می پرسیم که نزد شیعه تقیه یا بتعییر صحیح 'دروغ' تا چه وقت واجب می ماند ؟

اردیلی از حسین بن خالد روایت می کند که رضا گفت : هر که ورع ندارد ، دین ندارد و هر که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . نزد خدا گرامی ترین مردم آنست که بیشتر از همه بر تقیه عمل می کند . ازو ہر میدند : ای این رسول ﷺ ، تا چه وقت ؟ گفت : تا وقت معلوم یعنی تا روزی که قائم ما بظهور آید . (۱۴۹) پس آنکه

۱- الخصال از این بابویه القعی ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، طبع ایران .  
۲- مید لطف الله صاف بر تقیه عمل کرد چون گفت : شیعه تقیه را جائز دانستند و در ادوار بعمل آوردند که . امیران ستم کار و حکام جابر مثل معاویه و یزید بر شهر های اسلامی متسلط بودند .  
ای صافی . این در زمان حال است . تقیه فقط در آن زمان نبود بلکه در این زمان نیز در جربان است تا زمان ما و این دروغ از شیعه شایع است . ای صافی ، تو نیز آن را بعمل آورده ای و کتابچه شما هر از دروغ و باطل است . شما آن باین عمل می کنید و تقیه می گویند : تقیه در ماضی بوده است آن نیست . چنانکه اگه شما می گویند : تقیه در ماضی بوده و تا خروج قائم ادار خواهد داشت ، که او تا جمال بیرون نیامد و تا اهد هرگز بیرون نخواهد آمد .

حالا بگو راست گو کیست . تو یا آنها تو ؟ یا بالفاظ دیگر : دروغ گو کیست تو یا آنها تو ؟  
ملاحظه کنید روایات و احادیث را که در مذهب شهست که شما ازان آگه نیستید یا از جمیت شرم و خجالت اظهار نا آگهی کرده اید . زیرا که آن خامع می کند آنچه را که هنمان دارید و انشا می کنند آنچه نهی دارید و رسوایی می کند آنچه که همان دارید .

تفیه را قبل از خروج قائم ترک کرد ، از مانیست .<sup>(۱۰۰)</sup>  
 کلینی از علی بن حسین روایت کرده که گفت : بخدا ، اگر  
 کسی از ما قبل خروج قائم ، بیرون خواهد آمد مثل چوزه ای است  
 که از آشیانه خود بیرون آمد و پیش ازین که بال هایش را  
 کشاد ، پیشها او را می گیرند و می اندازند .<sup>(۱۰۱)</sup>

ابن بابویه نوشت : تفیه واجب است . ترک او تا ظهور  
 قائم جائز نیست . پس کسیکه قبل خروج او ترک کرد ، او از  
 دین خدا و دین امامیه بیرون شد و با خدا و رسول علیه السلام و ائمه  
ع مخالفت کرد .<sup>(۱۰۲)</sup>

این است دین امامیه ، دین شیعه اثنا عشریه ، دین دروغ  
 و مکر و فریب و رفاه از دروغ تا ابد نجات نیست . خدای بزرگ  
 و برتر در کتاب خود برای ایشان و برای ما شرح داده :

”فَنَ أَضْلَمُ هُنَ كَذَبُ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبُ بِالْمَسْدِقِ إِذْ جَاءَ، إِلَيْسَ  
 فِي جَهَنَّمْ مُثْرِي لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَصَدَقَ بِهِ أَوْلَئِكُمُ الْمُقْتَنُونَ، لَمْ  
 مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ، لَيَكْفُرَ إِنَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَا الَّذِي  
 عَمِلُوا وَيَجزِيَهُمْ أَجْرُهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ، إِلَيْسَ اللَّهُ بِكُلِّ عَبْدٍ  
 وَيَخْوِفُونَكُمْ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمِنْ يَضْعَالُ اللَّهُ فَمَالِهِ مِنْ هَادِ، وَمِنْ  
 يَهُدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضْلِلٍ إِلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذَى الْنَّعْمَاءِ“ .<sup>(۱۰۳)</sup>

نمی

۱۰۰- کشف الغمہ از اردبیلی ، ص ۳۴۱ .

۱۰۱- کتاب البروفة از کلینی .

۱۰۲- امتحنادات از ابن بابویه القمی .

۱۰۳- سوره الزمر : آیت ۲۲ تا ۳۶ .

(پس کیست ظالم تر ازانکه دروغ بست بر خدا و تکذیب  
نمود راست را چون آمد. آیا نیست در دوزخ مقام می کافران را .  
و آنکه آورد صدق را و تصدیق نمود آن را ، ایشانند پرهیزگران ،  
مرا ایشان راست آنچه خواهند نزد پروردگار شان . آنست پاداش  
نیکو کزان تا محو کند ازیشان بدترین آنچه کردند . پاداش دهد  
ایشان را نزد شان بخوب ترین آنچه می کردند . آیا نیست خدا  
کنایت کننده بنده را و می ترمانند ترا بازانکه از غیر او نیستند .  
و کسی را که اخلاق کرد خدا ، پس نیست هیچ هدایت کننده و کسی  
را که هدایت کرد خدا ، پس نیست مر او را هیچ گمراه کننده .  
آیا نیست خدا غالب و صاحب انتقام) .

خدا مولای بزرگ ما درست فرموده .

فَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ

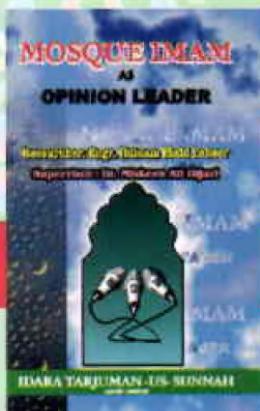
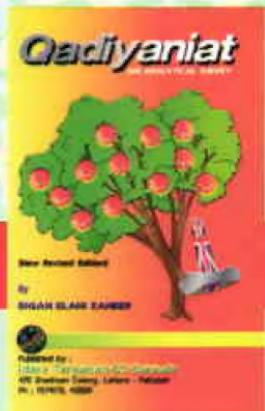
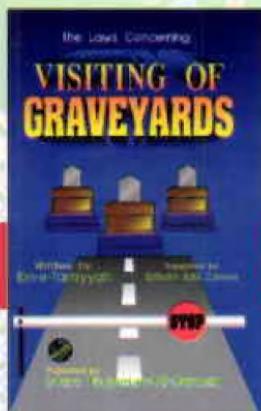
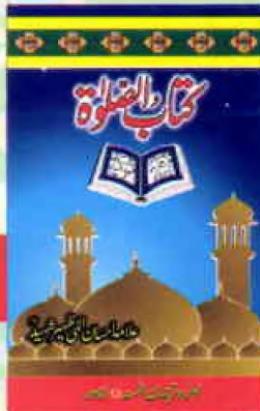
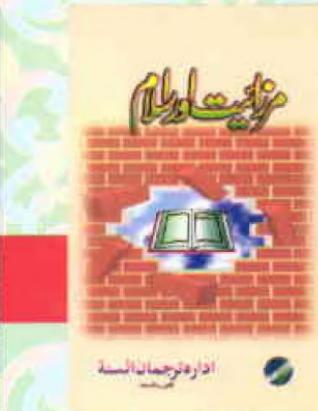
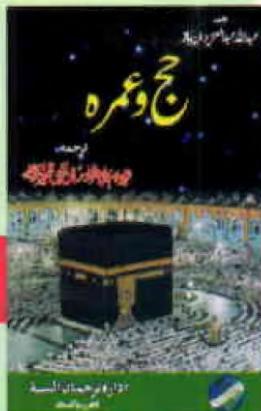
## مصادر الكتاب

(٢٠) سنن النسائي	(١) القرآن الكريم
(٢١) مستدرك حاكم	(٢) تفسير ابن جرير الشبكي
(٢٢) مشكاة المصايب	(٣) تفسير جامع البيان لغقرضي
(٢٣) البرهان في علوم القرآن للذركشى	(٤) تفسير ابن كثير
(٢٤) المواقف المشاطبة	(٥) تفسير ابن حجر العسقلانى
(٢٥) المشفاء للقاضى عياض	(٦) تفسير لباب النادى للخازن
(٢٦) الفصل فى الملل والنحل لابن حزم الفلاهرى	(٧) تفسير مذاتيج العذيب للرازى
(٢٧) الأحكام فى أصول الأحكام لابن حزم الفلاهرى	(٨) المتنسب إلى سبوطى
(٢٨) الأحكام الامريكى	(٩) تفسير المكثف لزمخشري
(٢٩) التوضيح فى الأصول	(١٠) فتح المذير للمذوكانى
(٣٠) التفوحى على التوضيح	(١١) تفسير ابن عباس
(٣١) المختار فى الأصول	(١٢) صحيح البخارى
(٣٢) تاريخ المذاق و الأدم	(١٣) صحيح مسلم
لقطبرى	(١٤) سنن الترمذى
(٣٣) مختصر النجفه الائنى	(١٥) سنن أبي داود
عشريه للشافعى عبد العزيز	(١٦) سنن ابن ماجة
	(١٧) موطأ امام مالك
	(١٨) سنن احمد
	(١٩) سنن البيهقي

(٤٩) بصائر الدرجات لدحنا	الذهلوى باختصار الشيخ
(٥٠) تهذيب الأحكام للطوسي	الآذوسي
(٥١) كتاب الاحتجاج للطبرسي	لسان العرب لابن منظور
(٥٢) كتاب الخصال لابن بابويه	الأفريقي
المعنى	٤٣) تاريخ ادب ايران
(٥٣) جامع الاخبار لابن بابويه	للدكتور هراون
المعنى	(٣٦) الخطوط العربية للسيد
(٤٤) الاعتقادات لابن بابويه	محب الدين الخطيب
المعنى	كتب الشيعة
(٥٥) شرح نهج البلاغة للمرسي	(٣٧) تفسير العسكري
(٥٦) شرح نهج البلاغة لابن	(٣٨) تفسير القمي
ابي الحديد	(٣٩) مجمع البيان للطبرسي
(٥٧) رجال الكشى	(٤٠) تفسير الصافى للحسن
(٥٨) الله هرمت للنجاشى	الكاشى
(٥٩) فهرست الطوسي	(٤١) تفسير العياشى
(٦٠) تقيع المقال للمامقانى	(٤٢) تفسير التبيان للطوسي
(٦١) مجلس المؤمنين لسترى	(٤٣)
(٦٢) فرق الشيعة للدويخى	(٤٤) مقبول قرآن تفسير شيعى
(٦٣) تاريخ "روضه الصفا"	في الاردية
في الفارسية	(٤٥) نهج البلاغة
(٦٤) كتاب المخراج و المجراء	(٤٦) الكاف في الاصول للكلبى
لهراندى	(٤٧) الكاف في الفروع للكلبى
(٦٥) كشف الغمة لابن دهيلى	(٤٨) الصافى شرح الكاف في
(٦٦) من لا يحضره الفقيه	الفارسية



# Some out class B O O K S



**IDARA TARJUMAN-US-SUNNAH**